

شماره ۱۴

جنبش

نشریه هواداران جنبش نوین کمونیستی ایران - سوئد

سلطه امپریالیسم و

تأثیر آن بر شکل‌گیری

جنبش کارگری ایران

توضیح

ما هواداران تئوری مبارزه مسلحانه، بار دیگر اقدام به انتشار نشریه جمع‌س در خارج کشور می‌نماییم. اهداف ما از ابتکار به‌مانند گذشته پشتیبانی از مبارزات کارگران و زحمتکشان میهنمان علیه رژیم وابسته جمهوری اسلامی، پیشبرد کار تبلیغی و ترویجی در بین نیروهای ضدامپریالیستی و طرفدار طبقه کارگر و خلاصه نشان‌دادن حقانیت و درستی تئوری مبارزه مسلحانه به عنوان تئوری انقلاب ایران در شرایط تحت‌سلطگی می‌باشد.

در این شماره از نشریه جنگل، سلسله مقالاتی را که در نشریات گذشته جنگل (در شماره) تحت همین عنوان منتشر شده بود تماماً اما با اصلاحات و بسط ایده‌های اساسی همان مقالات، بصورتی که ملاحظه میشود انتشار می‌دهیم.

با ایمان به پیروزی راهمان
هواداران جنبش‌نویس کمونیستی ایران - (سوند)

فهرست

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
	فصل اول:
۴	سلطه امپریالیسم و تأثیر آن بر شکل‌گیری جنبش کارگری ایران
۱۷	تقسیم کار اجتماعی در ایران
۲۶	سلطه امپریالیسم و توسعه اقتصاد میلیتاریزه در ایران
۳۳	سلطه امپریالیسم و مبادلات بازرگانی ایران
	فصل دوم:
۳۷	سلطه امپریالیسم و مسئله وابستگی ایران
	فصل سوم:
۵۳	نقش عوامل روبنایی در شکل‌گیری جنبش کارگری ایران
۶۲	نگاهی مختصر به تاریخ کوتاه جنبش کارگری ایران
۶۸	وقوع جنگ جهانی دوم و اوضاع جنبش کارگری ایران
۷۱	شکوفایی جنبش ملی در سایه اوچگیری نهضت کارگری ایران
۷۲	کودتای ۲۸ مرداد و زوال جنبش نوحاسته ملی ایران
	فصل چهارم:
۷۶	مبانی درک اشرافیت (اریستوکراسی) کارگری ایران
۸۱	اریستوکراسی کارگری از آغاز تا کنون
۸۴	اریستوکراسی کارگری و فعالیت پارلمانی
۸۸	جهانی شدن اریستوکراسی کارگری
۹۴	کانتسکیسم تظاهر ایدئولوژی اشرافیت کارگری در آلمان

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

فهرست

صفحه	عنوان
	فصل پنجم:
۹۸	انترناسیونال سوم و مبارزه لنین با اریستوکراسی کارگری
۱۰۳	رابطه امپریالیسم و اپروتونیسم
۱۰۵	اقتضای نمونه‌های واقعی اشرافیت کارگری
۱۰۶	اریستوکراسی کارگری در روسیه
	فصل ششم:
۱۱۰	تحلیل از اشرافیت کارگری ایران
۱۱۲	تاکتیک‌های ضدکارگری امپریالیسم در ایران
۱۱۷	سلطه امپریالیسم و پیدایش اشرافیت کارگری در ایران
۱۲۰	انشاء اریستوکراسی کارگری ایران
۱۲۷	نتیجه‌گیری
۱۳۰	زیرنویس‌ها
۱۳۲	جدول ۱
۱۳۵	جدول ۲
۱۴۰	جدول ۳
۱۴۱	جدول ۴

مقدمه

برقراری جامعه سوسیالیستی از دیرباز مهم‌ترین هدف انقلابیون کمونیست بوده است. ولی دستیابی به این هدف بدون سازماندهی اصلی‌ترین نیروی انقلابی جامعه یعنی طبقه کارگر محال است. بدون سازماندهی طبقه کارگر سوسیالیسم امری تخیلی باقی می‌ماند، و سازماندهی طبقه کارگر هم بدون شناخت علمی از شرایط مادی و مشخصی که رشد این طبقه را در مقطع تاریخی خاص و در جامعه‌ای مشخصی دربرمیگیرد، بازم امری محال می‌ماند.

همانگونه که نمیتوان خارج از مدار مبارزات طبقه کارگر نیروی این طبقه را علیه ستم و استثمار سرمایه سازماندهی نمود، درست همین دلیل نیز نمیتوان شناخت عینی و درستی از این طبقه بدست داد مگر اینکه این شناخت از درون جنبشهای کارگری اندوخته شده باشد.

چه سازماندهی طبقه کارگر و چه شناخت از این طبقه، بدون تأمل و درنگ تحلیل از جنبشهای کارگری و شرایط مشخصی که این جنبشها در درون آنها پدیدار میگردند را ضروری میگرداند. روشن است که کلیه عوامل یادشده به یک نکته محوری اشاره میکنند و آن هم یکارگیری شیوه دیالکتیکی تحلیل مشخص از شرایط مشخص است.

پس بجای اینکه امروز از سوسیالیسم و ضرورت حزب طبقه کارگر سخن بگویم لازم است با فروتنی یک گام به عقب برگردیم و شرایط مشخص جامعه مان را که در آن طبقه کارگر رشد کرده و لاجرم در همین شرایط هم باید سازماندهی شود، بشناسیم. اینکه امپریالیسم پشنامه مهترین عامل بازدارنده رشد طبقه کارگر در جامعه ما محسوب میشود، امری بدیهی و روشن است.

سرمایه‌داری جهانی امروزه با تشکیل بلوکهای امپریالیستی متعدد در اروپا و آمریکا و نیز آسیای جنوب شرقی صرفاً سرمایه‌داری جهانی خوانده نمی‌شود و نمیتواند هم خوانده شود، زیرا خلصت اصلی و جهت دهنده سرمایه‌داری مصرع‌ها همانا قدرت آن در درندگی استثمارگرانه و رشد طفیلی‌گرانه و دریدگی سلطه‌گرانه‌اش است. امروزه باگذشت دهه‌هاست از توسعه و گسترش سرمایه انحصاری به اقصی نقاط دنیا و با حفظ چنان صفات تکاملی، سرمایه جهانی تبدیل به امپریالیسم جهانی شده است.

تکیه گاه آن هم نه تنها نیروی سرمایه صرف کلان (بمانند دوران قبل از پیدائی سرمایه انحصاری) بلکه همچنین قدرت منسجم و مشکل سیاسی - نظامی ای میباشد که قادر به مانور و نمایش قدرت در هر نقطه از جهان است. امروزه سرمایه جهانی دست به رقابت نمی‌زند. مرحله تقسیم جهان و نقاط نفوذ را امپریالیسم در پشت سر نهاده، نقاط قابل تقسیم، تقسیم شده است و اینک با شتاب بسوی تشرک و همکاری پیش میرود.

پایین آوردن دیوارهای کمرکی، حذف محدودیتهای ارزی و تبدیل سهمیه‌های وارداتی - صادراتی به کانالهای جریاندار آزاد کمرکی، همه تمایلی عمومی سرمایه انحصاری را به تشرک‌گرانی بیشتر نشان میدهند. قلمبه‌های امپریالیستی آغاز سده نود می‌روند تا با حل تضادهای اقتصادی خود به بدنه واحد و حتی المقدور یگانه‌ای تبدیل شوند که خصوصیت برجسته آن در این مرحله از تکامل، نه توسعه و بسط بیشتر سرمایه انحصاری، و نه تشدید و فرایندگی مبارزه درون طبقاتی به شکل رقابت و در عرصه رقابت، بلکه حفظ حتی‌الامکان این سلطه در دنیای تحت سلطه است. این خصوصیات در عصر گسترش سرمایه انحصاری و تبدیل آن به امپریالیسم جهانی دیده میشود و بس.

و همین امپریالیسم با سلطه جهانی اش بر روی نه تنها قطعه قطعه زمین و خاک و ثروتهای زمینی، سلطه سرمایه را هم جهانی و هم انحصاری نموده، بلکه تملک خود را بر روی منابع اطلاعاتی و پژوهشی دنیا مسجل و پایدار نموده است. انعکاس سلطه جهانی امپریالیسم در هر منطقه از جهان تحت استثمار به صور گوناگون آشکار است. و همین سلطه امپریالیسم در سرزمین ما سالیانه که رشد طبقه کارگر و جنبشهای کارگری را باز داشته و این طبقه و سایر زحمتکشان میهنان را به استثمار گرفته است.

برای اینکه بتوانیم شناخت درستی از طبقه کارگر ایران بدست بدهیم و به بررسی وضعیت جنبشهای کارگری کشورمان بپردازیم ناگزیر هستیم نقش امپریالیسم و سلطه قهرآمیز آنرا بعنوان اصلی ترین عامل بازدارنده جامعه مان بسوی سوسیالیسم تحلیل کنیم.

آرشفه فعالان جنبش نودن گمهنست اادان

فصل اول

سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری جنبش کارگری ایران

بررسی وضعیت فعلی جنبش طبقه کارگرایران و قوانین حاکم بر روند شکل گیری آن عمدتاً بایستی از دو زاویه تاریخی و عینی آغاز گردد. چگونگی پیدایش جنبشهای طبقه کارگر در ایران ووقاتی که بدان دچار شدند از نظر تاریخی نیز باید بررسی شود و میتواند زمینه تحلیل عینی از شرایط رشد و توسعه طبقه کارگر قرار بگیرد.

مشخصه‌های ویژه پیدائی و رشد طبقه کارگر در طول تاریخ نوپای کارگری ایران که عمدتاً پس از اصلاحات ارضی آریامه‌ری به طرز ویژه‌ای تکوین یافت در چگونگی ظهور جنبشهای کارگری ایران تاثیرات فراوان گذارده و میگذارد. برای اینکه به خصائل جنبش طبقه کارگرایران پی ببریم ابتدا، بایستی این مشخصات را شناسائی کنیم و تفاوتهای آنها را با مشخصات شرایط شکل گیری طبقه کارگر جوامع متروپل درک کنیم. در این قسمت از مقاله سعی میکنیم جوانب مادی این مسئله را بررسی کنیم و در آینده جوانب تاریخی آنرا نیز مورد ملاحظه قرار خواهیم داد.

در تحلیل کلی پیدایش هر پدیده اجتماعی و چگونگی رشد آن توسط عوامل و شرایطیکه آنرا احاطه نموده معین و مشروط میگردد. از این نظر پروسه ظهور جنبشهای کارگری در عصر گسترش و تعرض امپریالیسم بطور کلی با روند

مبارزات طبقه کارگر در جوامع سرمایه‌داری کلاسیک و در عصریکه هنوز سرمایه‌داری مرحله غیرانحصاری را میپیمود، از بسیاری جهات تفاوت پیدا کرده است. همانگونه که شرایط تاریخی عصر ما قبل امپریالیسم اثرات گریزنابذیری بر مضمون مبارزات طبقه کارگر در جوامع کلاسیک میگذاشت، در شرایط بعد از ورود سرمایه‌داری به مرحله گندیدگی و طفیلی‌گری یعنی امپریالیسم، مبارزات طبقه کارگر این قبیل جوامع نمیتواند از همان کانال پیشین و با همان مشخصات گذشته توسعه یابند.

مهم‌ترین و تعیین‌کننده ترین عاملی که در متحول ساختن روند پیدایش و گسترش مبارزات طبقه کارگر نسبت به عهد سرمایه‌داری شکرفا به ایفای نقش میپردازد، همانا شرایط مشخص تاریخی عصر امپریالیسم میباشد که در جوامع کلاسیک و زیر سلطه ولی هر کدام با اشکال و مضامین متفاوت، روند شکل گیری، توسعه و تشکل یابی و بالاخره رفاهی این طبقه را در این جوامع دچار دگرگونی نموده است.

امپریالیسم به مثابه سازماندهی نوین سرمایه‌داری در مقیاس جهانی و توسعه سرمایه مالی به اشکال تازه تر، اثرات گریزنابذیری بر مناسبات تولیدی کلیه جوامع سرمایه‌داری چه سلطه گر و چه تحت سلطه، میگذارد و اشکال ویژه‌ای را در سازماندهی تولیدی این جوامع بوجود میآورد. در درون این مناسبات ویژه تولیدی، طبقه کارگر به عنوان مهمترین بخش از طبقات مولده جامعه در روند شکل گیری مبارزات خود علیه همین مناسبات دچار تحول میگردد.

ظهور نیرومند و توده‌ای جنبشهای کارگری و نیز شکوفائی سازمانها و تشکیلاتهای کارگری در جوامع سرمایه‌داری کلاسیک و در دوران ماقبل عهد امپریالیسم را باید بدون شك مربوط به فقدان سودهائی سزشار حاصل از چپاول

و غارت خلقهای جهان زیرسلطه و نیز بحرانهای اقتصادی انتقال ناپایسته سیستم سرمایه‌داری دانست. اکنون که امپریالیسم جهانی میکوشد با تجدید بی در پی سازماندهی تولیدی خود مکانیزمهای تازه‌ای در غارت مواد خام و صدور سرمایه مالی‌آزاد به جوامع تحت سلطه بوجود بیاورد و از طریق دامن زدن به جنگهای منطقه‌ای در این جوامع، خود را از چنگ بحرانهای مرحله‌ای اجتناب‌ناپذیر خلاص کند، طبعا حاصل چنین وضعیتی که بازگشت سوده‌های کلان و بیحساب است میتواند در ابتدائی ترین شکل خود حداقل معیشت را برای طبقه کارگر این جوامع فراهم آورد و تکوین شرایط عینی ملزوم جنبشهای کارگری نیرومند و متداوم را به تعویق بیندازد. این وضعیت که اساسا با شرایط ما قبل امپریالیسم بطور کلی متفاوت است، شرایط نسج گیری جنبشهای کارگری این جوامع را موقتا دچار رکود میکند و پیدایش توده ای آنها را به آینده موکول مینماید. از این رو است که پروسه رهائی پرولتاریای جوامع "متمدن" از یوغ حاکمین امپریالیست خود نمیتواند تحقق یابد مگر آنکه پیش از آن طبقه کارگر و خلقهای جوامع زیرسلطه توانسته باشند اثر آزادی و رهائی خویش را از سلطه امپریالیسم به عرصه عمل در آورند. از همین رو است که شیوه تولیدی امپریالیستی و تجدید سازماندهی سرمایه‌دارانه آن نتش پایه ای و تعیین کننده ای در شکل گیری جنبشهای کارگری جوامع زیر سلطه ایفا مینماید.

بنابراین برای درک صحیح وضعیت مبارزات طبقه کارگر ایران هیچگاه نباید این قانوندهیها را از یاد برد و بدون توجه به تفاوتهای عام و خاص و رابطه دیالکتیکی‌شان در صدد تعمیم همان تجربیات کلاسیک در جامعه‌ای چون ایران با ساختار سرمایه‌داری وابسته‌اش برآمد.

ما گفتیم که تبدیل سرمایه‌داری به امپریالیسم نه تنها بر روند شکل‌گیری مبارزات طبقه کارگر خود این جوامع تاثیر گذارده و مکانیسم شکل‌گیری آنها دچار تحول نموده، بلکه عملا بر چگونگی پیدایش و گسترش مبارزات طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم جوامع زیرسلطه امپریالیسم نیز تأثیری تعیین کننده گذارده است. ولی قبل از اینکه در اینسور به بحث بیشتر بپردازیم و ویژگیها و قانوندهیهای مشخص جامعه ایران را مورد بررسی قرار دهیم، بهتر است در این موارد به کند و کاو بپردازیم که کدام شرایط و اوضاع خاص تاریخی در جوامع سرمایه‌داری کلاسیک امکان و زمینه رشد و توسعه جنبش های نیرومند کارگری را فراهم می‌آوردند. تحلیل و فهم قانوندهیهای جوامع سرمایه‌داری و جنبشهای کارگری آن نباید کلیشه ای بر جامعه ایران و وضعیت مبارزاتی طبقه کارگر آن پیاده شود بلکه بعنوان نقطه عزیمت از آن رو ضروری است که میتوانست شاخص پایه ای هر تحلیل خاصی از وضعیت جنبشهای کارگری در جامعه ایران قرار بگیرد.

این مبارزات عموماً در شرایطی نمود پیدا کرده و غلبان مییافتند که در یک سو طبقه کارگر در حال انکشاف و توسعه و طبعا اندوختن خودآگاهی بود و در سوی دیگر روند تجزیه طبقاتی بورژوازی در داخل چهارچوب رقابت آزاد هر چه فشرده‌تر پیش میرفت. این انکشاف و صف‌بندی طبقاتی درجوامعی در حال وقوع بود که بطور طبیعی و فارغ از دخالت عامل خارجی، از درون جامعه کهن فئودالی و مناسبات زمینداری پا بیرون نهاده و وارد مناسبات سرمایه‌داری شده بود، همانگونه که مناسبات حاصل از این رشد طبیعی دارای خصوصیتی متناسب با نیازمندیها و ضرورتهای واقعی جامعه متحول آن دوران، در حال تکوین و گسترش بود. بهمان گونه نیز پروسه این تفکیک طبقاتی به طرزی کاملا ضروری و متناسب با مناسبات روزافزون اقتصادی-اجتماعی آن روز جوامع مذکور در حال شکوفایی و نسج گیری

آشنایی با روش کار علمی و روش کارگری

ش بکار گیرد. عدم استقلال تولید، عدم انفراد کارگران صنایع و کارخانجات را ببار می‌آورد. ضرورت اجتماعی بودن تولید، توده‌ای شدن جنبش‌های کارگری را ضرورتا ببار می‌آورد.

طبقه کارگر در آغاز بطور تصادفی بوجود اجتماعی و طبقاتی خویش خودآگاه میگردد و این امر بنوبه خود و بتدریج در پروسه تولید و مبارزه تبدیل به یک خودآگاهی طبقاتی میگردد. در این پروسه مسلم اینست که حصلت تولید و نحوه خاص گسترش صنایع و نیز ویژگی تقسیم کار اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری کلاسیک نقشی تعیین کننده در چگونگی شکل گیری جنبش‌های کارگری این جوامع از نظر تسهیل و تسریع آنان داشته‌اند.

هر مبارزه و یا جنبش خودآنگیخته‌ای که در جانی سرمیگردد در همانجا راکد و ساکن نمانده و ناگزیر در بستر همین گردش اجتماعی و ارگانیک چرخ تولید، گسترش مییافت. اگر کارگران در آغاز بطور خودانگیخته و تصادفی از این امتیاز اجتماعی بودن تولید سود جسته و صدای خود را بیکدیگر میرساندند به مرور و در پروسه عمل خویش این امکان را آگاهانه تبدیل به ضرورتی مبارزاتی برای گسترش مبارزات خود نمودند. بدین ترتیب اگر چرخ یکی از کارخانجات بر اثر اعتصاب کارگران آن از کار می‌ایستاد، سایر بخشهای تولیدی به دلیل وجود رابطه و اتکاء، متقابل و برآورد بخشی از نیازهای تولیدی خویش از واحد صنعتی مزبور دچار اختلال تولیدی یا تکنیکی شده و در نتیجه خواه ناخواه و بطور طبیعی و از کانال روابط ارگانیک صنایع با یکدیگر، در جریان اعتصاب واقع میشدند و بتدریج میتوانستند از همین کانال به پشتیبانی و حمایت مادی و یا معنوی از هم زنجیران خویش برخیزند.

بود. این روند در سطح کلیه پدیده‌های اجتماعی از قبیل مؤسسات، نهادها و ارگانهای صنعتی مختلف بطور همگونی در شرف تکوین بود. تاسیسات تولیدی، صنایع و کارخانجات، کشاورزی، تجارت و بانکداری تمامیت آنها هر کدام بر زمینه ای از ضرورتهای واقعی آن روز جامعه و در پاسخ به حل تضاد میان مناسبات اجتماعی با نیروهای مولده، در حال ظهور و گسترش بودند.

مبارزات پیچیده گردیدن صنایع و نیز هر چه بیشتر تخصصی شدن مشاغل، تقسیم کار اجتماعی هم بطور طبیعی تحقق مییافت به نحوی که رابطه ارگانیک هر بخش از تولید با سایر بخشها به طرزی درونی و طبیعی یاناصله برقرار میگردد. و این رابطه ارگانیک میان بخشهای مختلف صنایع به رابطه ارگانیک میان بخشهای اصلی مدار تولیدی جامعه تعمیم داده میشد، طوریکه هیچکدام از رشته‌های تولیدی جامعه مستقل از دیگری قادر به عملکرد منفرد و مجزا نبودند.

بدین ترتیب ضرورتهای تقسیم کار اجتماعی و گسترش یافتن پیوند ارگانیک بخشهای تولیدی بایکدیگر، جبراً موجب عدم استقلال تولیدی آنان میگردد. طوریکه اتکاء اجتناب ناپذیر آنان به وجود یک رابطه دانسی در تولید بیکدیگر خود موجب کانال ارتباطی کاملاً طبیعی بین نیروهای مولده - در بخشهای گوناگون - یعنی طبقه کارگر میگردد.

نتیجتاً حصلت اجتماعی تولید در جوامع سرمایه‌داری کلاسیک توان تولید انفرادی هر بخشی از صنایع را سلب نموده و آنانرا بطرزی ارگانیک بیکدیگر نیازمند و متکی مینماید. اجتماعی بودن و ارگانیک بودن تولید بطور ناگزیر بخشهای گوناگون طبقه کارگر این جوامع را در روند تولید بیکدیگر پیوند داده و وجود اجتماعی - سیاسی آنانرا به آنان اطلاع میدهد. در بطن چنین روابطی طبقه کارگر قادر میگردد خود این روابط را همچون نحصل طبیعی و ارتباطی خود در مبارزه

در حالیکه کیفیت شکل گیری و تکوین طبقه کارگر جوامع زیر سلطه امپریالیسم چون ایران اساساً با نحوه پیدایش و تکوین طبقه کارگر جوامع "متمدن" - سلطه‌گر و بالنتیجه جنبشهای کارگری متفاوت است. اگر مناسبات و روابط تولیدی حاکم بر جوامع سرمایه‌داری سلطه‌گر در تطابق و تناسب ارگانیک با مطالبات و مقتضیات تاریخی و اجتماعی رشد این قبیل جوامع شروع به شکل‌گیری و گسترش مینماید، در عوض مناسبات تولیدی حاکم بر جوامع تحت سلطه بهیچوجه تطابق و تناسبی با ضروریات و احتیاجات تاریخی و اجتماعی رشد طبیعی این جوامع ندارد. این مناسبات همچون دنباله و زائده روابط تولیدی جامعه متروپل بر جوامع زیرسلطه‌ای چون ایران به طرز مکانیکی سوار شده است که به مثابه عامل اصلی مکانیسم وابستگی کشورهای زیر سلطه، در کلیه امور اصلی تولیدی نقش ایفا مینماید. بدین ترتیب وابستگی کشورهای زیر سلطه، حاصل مناسبات اقتصادی این جوامع میباشد که از درون احتیاجات واقعی جامعه سلطه‌گر بیرون آمده و بر مناسبات اجتماعی - اقتصادی جامعه تحت سلطه توزیع شده است و در نتیجه دارای نقشی منفی شده، قالی و مکانیکی در امور تولیدی این کشورها میباشد.

هیچکدام از روندها و کارکردهای اصلی تولیدی جامعه زیر سلطه ایران از درون روابط کهن تولیدی افئودالیسم ضروراً و متضاداً بیرون نیامده و همگی بر حسب نیازها و منافع اصلی روابط تولیدی جامعه امپریالیستی تنظیم و تحکیم گردیده اند.

گسترش سلطه سیاسی-نظامی امپریالیسم در بدو پیدایش سرمایه‌داری در ایران و تحکیم سلطه اقتصادی آن، به سرمایه‌داری نارس ایران اسکان رشد و توسعه طبیعی نداده و آنرا ناگزیر به نابودی و یا وابستگی نمود. این پروسه تجزیه و نابودی سرمایه‌داری ملی با سلطه بی چون و چرای امپریالیسم در امور اصلی ملکیتی

از قبیل بخش نظامی، تجارت و بانکداری، صنایع و راه سازی، پروسه‌ای اجتناب ناپذیر و حتمی برای جامعه ایران بود. از این رو است که روابط تولیدی جامعه ایران روابطی ارگانیک و طبیعی - که به منظور پاسخ به احتیاجات واقعی و تاریخی رشد آن بوجود آمده باشد - نیست. و از همین رو است که جامعه ایران فاقد مناسبات تولیدی سرمایه‌داری با خصلت مستقلانه و خودکفایانه تولیدی است که رشد و تکامل آن نه بر حسب احتیاجات داخلی بلکه در پاسخ به نیازهای جامعه امپریالیستی تنظیم گردیده است.

هر آینه تاسیسات صنعتی و تولیدی اصلی و کلیدی ایران میتوانند به طرز بطنی و از درون مناسبات تولیدی رو به زوال پیشین و در پاسخ به مطالبات واقعی جامعه و رشد نیروهای مولده بیرون آمده، رشد کرده و گسترش یابند، آنگاه میتوانند نحوه پیدایش و شکل‌گیری طبقه کارگر و جنبشهای کارگری ایران را با جوامع سلطه‌گر یک طراز و هم بیان دانسته و آنها را از لحاظ کارکرد اجتماعی یکسان بدانیم. ولی وقتی پروسه ایجاد و توسعه این قبیل موسسات تولیدی در تمامی عرصه‌های مادی جامعه مانند: صنعت، تجارت، و بخش مالی پروسه‌ای حاوی عللکردهای ناهمگون و کارکردهای غیرطبیعی که در تضاد با احتیاجات رشد و تکامل طبیعی جامعه‌مان میباشد، وقتی که هیچکدام از رشته‌ها و بنیادهای ساختاری جامعه در خدمت و در جهت جوابگویی به نیازهای اساسی طبقات مولده جامعه و رشد طبیعی آنها تنظیم نگردیده است، و در شرایطی که طبقه کارگر ایران قادر نیست خود به تنهایی و مستقل از دخالت عامل خارجی امر تولید و گسترش تولید را در مهم‌ترین زمینه‌های ساختاری پیش ببرد، صحبت کردن از یسکانی توانین سرکه جنبشهای کارگری ایران با جوامع سرمایه‌داری کلاسیک و حتی الگوپردازی از شیوه‌ها و طرق مبارزاتی طبقه کارگر این جوامع و تعمیم آنها بر جنبش کارگری

آر شه فعالان: جنبش نهدن گمه نیست. اداان

ولی خصلت وابستگی مناسبات سرمایه‌داری ایران به تنهایی توضیح دهنده شرایط ویژه تشکیل‌یابی طبقه کارگر نیست، گر چه عامل تعیین کننده و کلیدی است. زیرا اگر بخواهیم نقش عوامل رونیانی از قبیل حضور دیکتاتوری سیاه و سرکوب‌های متمادی مبارزات کارگری و نیز رواج فرهنگ فاسد امپریالیستی را در سراسر جامعه در نظر بگیریم آنگاه بیشتر به ابعاد واقعی آن شرایطی بی میریم که طبقه کارگر ایران بایستی در درون آن رشد نموده و خود را متشکل نماید. نتیجتاً، نه تنها عوامل زیربنایی بلکه عوامل رونیانی هم، شرایط رشد طبقه کارگر و جنبشهای کارگری ایران را از هر لحاظ با شرایط رشد کارگران جوامع سرمایه‌داری کلاسیک، متفاوت میسازد. نباید فراموش کرد که علاوه بر شرایط مبنی که نقشی اساسی در شکل‌گیری جنبشهای کارگری دارد، وضعیت روحی و روانی کارگران و نیز روحیات و سنن مبارزاتی آنان در یک مقطع تاریخی خاص، طرز بروز خیزشها و حرکات آنان را تحت تاثیر قرار میدهد. نمیتوان اثرات روانی ای که سرکوبهای متوالی بر روی روحیه کارگران وارد میسازد را نادیده گرفت. نمیتوان از تاثیرات مخرب اعمال و سیاستهای انحرافی و گاه خیانت‌آمیز سازمانهای مدعی رهبری طبقه کارگر، بر روی احساسات و عواطف انقلابی کارگران چشم پوشید، نمیتوان آثار شکست‌ها و ناکامیهای مکرر مبارزات طبقه کارگر را که صرفاً بخاطر احراز درخواستهای صنعتی صورت پذیرفته، بر روی روحیات انقلابی کارگران ناچیز شمرد. اگر عوامل عینی مبارزه، کیفیت خود مبارزه را بخود مشروط میسازد در مقابل میتوان گفت کیفیت مبارزه توسط عوامل ذهنی-رونیانی معین میگردد.

ایران، فقط میتواند نشانه بیخردی باشد. در ایران، طبقه کارگر نه در یک مجموعه روابط ارگانیک تولیدی مستقل، بلکه در یک منظومه مناسبات زائد و ناقص تولیدی به طرز کاملاً غیرطبیعی شروع به رشد مینماید، آن مجموعه شرایط مادی‌ایکه رشد کیفی طبقه کارگر ایران را محصور و بخود مشروط نموده است در نتیجه از هر نظر با محیط رشد کارگران جوامع سرمایه‌داری کلاسیک متفاوت است. مهم ترین عامل همانا تضاد عمیق بین مناسبات اقتصادی وسیعاً ناموزون و غیرارگانیک حاکم بر ارگانهای تولیدی جامعه با طبقات مولده جامعه و رشد طبیعی آنان میباشد. این تضاد خود را بصورت عدم ارتباط متقابل میان بخشهای مختلف تولیدی و در نتیجه انفراد آنان در تولید نشان میدهد. تاثیر بلاواسطه این انفراد تولیدی در چگونگی بروز جنبشهای کارگری ایران دیده میشود. خصلت عمومی این جنبشها در انفراد و تنهایی‌ماندن، عدم فراگیری و عمومی شدنشان و خلاصه توده‌ای شدن پایدار آنان خلاصه میشود. (۱)

اگر در جوامع متروپل خصلت مستقلانه مناسبات سرمایه‌داری و از پی آن پیدایش و رشد طبقه کارگر در درون این مناسبات موجبات اولیه رشد خودآگاهی ذهنی این طبقه را فراهم میآورد و بخاطر همین اتکا، و ارتباط ارگانیک صنایع با یکدیگر، ظهور یک حرکت توده‌ای در کوتاه مدت به سایر بخشهای تولیدی سرایت مینماید، (۲) در اینجا و در شرایط ایران یعنی در وضعیتی که هیچگونه رابطه کیفی ارگانیک و اساسی بین رشته‌های کلیدی صنعت وجود ندارد، نه تنها جنبشهای کارگری را در صورت وقوع به انزوا دچار میسازد بلکه در ادامه خود، ذهنیت و خودآگاهی کارگران را نیز در کیفیت پائین نگهیدارد. بنابراین، خصلت مناسبات سرمایه‌داری و چگونگی گسترش آن نقشی تعیین کننده و اساسی در چگونگی توسعه جنبشهای خودبخودی کارگری و نیز شکل یابی طبقه کارگر دارد.

بطور مشخص اگر بخواهیم تاثیرات عوامل مذکور را بر جنبشهای کارگری در جامعه مان بررسی کنیم بدین ترتیب خواهد بود:

اشکال اعتراضی کارگران ایران با توجه به شرایط کار و درخواستهایشان تغییر میکند. کارگران همیشه با توجه به اهمیتی که برای خواسته های خود قائل میشوند و با توجه به وضعیت عمومی محیط کار، آمادگیها و تدارکاتشان، نوع اعتراض را انتخاب میکنند. از محسن که بیشتر ریشه سنتی دارد گرفته تا گروهان گیری و برخوردهای قهرآمیز و سرکشانه با عمال سرکوب رژیم، همه و همه انواع متفاوت و متنوعی هستند که ما شاهد بکارگیریشان بوسیله کارگران ایران بوده ایم. ولی یک خلصت عمومی اکثر این صور اعتراضی را بمانند یک رشته نامرتبی یکدیگر متصل مینمایند و در نهایت به سرنوشت و عاقبت مشابهی دچار میسازد. این خلصت همانا فروکش کردن ناگهانی این اعتراضات است که عمدتاً یا بر اثر نبود ارتباط درونی بین کارگران بخشهای گوناگون همان رشته تولیدی، و یا بر اثر فقدان رهبری پایدار و منسجم و یا بخاطر دخالت عمال سرکوبگر رژیم و حتی بخاطر تهدیدات و تطبیقاتی که از طرف سرپرستان رژیم در نزد کارگران مطرح میشوند..... بالاخره به چنین سرنوشتی دچار میگرددند.

عدم پیوند ارگانیک بین واحدهای تولیدی مختلف در ایران و تأثیر کریزناپذیر آن بر سرنوشت جنبشهای کارگری را میتوان بطور ساده باین صورت تفسیر کرد:

در کارخانه و یا کارگاهی مسئله افزایش ساعات کار، تبدیل به مسئله روز بین کارگران میشود. آنان یا مشورتهای خودبخودی تصمیم به اعتراض علیه این بعدالتی میکنند. نحوه اعتراض در رابطه با شرایط کار و تجربه فردی کارگران فرق میکند. آنان در آغاز شروع به نظریات از کارگرانی مینمایند که دارای تجربه بیشتر و مورد اعتماد هستند. خلاصه تصمیم گرفته میشود که در صورت عدم توجه مقامات مسئول به خواسته هایشان دست از کار شسته و در مقابل اتاق مدیر کارخانه تنجیع نمایند. اگر گفتگوهای مدیر با نمایندگان به نتیجه ای نرسید و تنجیع و اعتصاب کارگران ادامه یافت، آنگاه پلانسه تهدیدات لفظی شروع میشود و دیری نپایید که این تهدیدات با دخالت عمال رژیم به منحص عمل در آمده و نمایندگان کارگران به عنوان عوامل ضدانقلاب، بر غیره دستگیر و زندانی میشوند. جنبش خودبخودی کارگران حتی با وجود رهبری در نطفه سرکوب میگردد. در اینجا کمبودی که در تمام پروسه کوتاه مبارزه لس و مشاهده میگردد همان عدم ارتباط درونی این کارگران مبارز با کارگران کارخانهجات دیگری است که آنان

نیز بهمان درجه مبتلا هستند. از یکطرف نبود سازماندهی در میان کارگران و بالتجیه فقدان ارتباط سازمانی کارگران یک بخش تولیدی با سایر بخشها و از طرف دیگر عدم پیوند طبیعی کارگران بخشهای مختلف، از طریق سهیلاتی که خود روند تولید ضرورتاً بین کارگران مینمایند ایجاد نماید، دست به دست هم داده و کارگران را از وجود یکدیگر و همدردی و همبستگی با یکدیگر محروم میسازد..

در ایران هر کارخانه ای خود یک پایگاه مستقل نظامی است که افراد آن بی خبر از وجود پایگاه مجاورشان و بی اطلاع از اینکه افراد آن پایگاه دردها و مسائل مشابهی دارند، در شرایط نامعادله ای کار و تولید میکنند. بی سبب نیست که در تمام تاریخ جنبش کارگری ایران ما کمتر شاهد آغاز یک اعتصاب در کارخانه ای و جاری شدن بی وقفه آن به سایر کارخانجات هستیم (بااستثناء شرایط قیام). با وجود اینکه سراسر تاریخ جنبش کارگری ایران ملو از اعتراضات، حرکات و اعتصابات فراوان است ولی اغلب آنها در رابطه محکم و متقابل با یکدیگر ظهور نکرده بلکه هر کدام جدا از دیگری و بدون ارتباط با سایر اعتراضات شروع به شکل گیری مینمایند و بهمان صورت پراکنده سرکوب شده ویا خود به زوال میروند.

در اینجا فقدان مناسبات ارگانیک بین بخشهای مختلف تولیدی تأثیر خود را بصورت عدم پیوند مبارزات خودبخودی کارگران با یکدیگر، نشان میدهد. همین وضعیت عینی تأثیر اجتنابناپذیر خود را بر روی ذهنیات و علائق مبارزاتی کارگران نیز میگذارد. آنها در جریان مبارزات خودبخودیشان کمتر به این جدائی مادی، به عنوان عامل مهم انفرادی ماندن مبارزاتشان واقف میگرددند و لذا کمتر نیز در صدد رفع خودآگاهانه چنین کمبودی گام برمیدارند. مطالعه اعتراضات و مبارزات خودبخودی کارگران نشان میدهد که جدائی و پراکندگی مبارزاتی کارگران بیش از آنکه یک جدائی ذهنی باشد حاصل شکاف عینی شرایط مبارزه آنان است.

آه شه فعالان، جنبش نهدن، کهنه‌نسته، اداان

تقسیم کار اجتماعی در ایران

امپریالیسم همزمان با دخالت توسعه‌گراانه خود در جوامع تحت سلطه، باید سطح ساخت اقتصادی موجود جوامع را به چنان درجه‌ای از تکامل ارتقاء دهد که در نتیجه فقط آن بخشهایی از تولید و صنعت که بویژه از نظر سهولت بسط سرمایه مالی تعیین‌کننده هستند به پایه صنایع معادل خود در جوامع سلطه‌گر ترقی پیدا کنند.

گرچه این دخالت هم از طرف امپریالیستها و هم از طرف حکومت‌های وابسته‌شان، فضیلت سرمایه‌داری خوانده میشود و ملتها باید قدردان آنها باشند ولی در بطن چنین تکامل جهشی چیزی جز مصالح توسعه‌طلبانه سرمایه‌مال نمیتواند نهفته باشد. از این رهگذر است که همزمان با درهم‌پاشی نظام موجود در جامعه، انچنان تقسیم کار اجتماعی از پیش تدوین‌شده‌ای جایگزین فرمهای جریاندار موجود میگردد که در درجه اول در جهت کاراندازی سازماندهی تولیدی امپریالیستی و پاسخ به نیازهای جوامع متروپول، در جامعه تحت سلطه مستقر میگرددند.

بنابراین گسترش صنعت و تکامل تولید در جوامع وابسته‌ای چون ایران، قبل از آنکه معیار تکامل سرمایه‌داری بعنوان شیوه تولید باشد و شاخص پیشرفتگی و ترقی ایران قرار گیرد، در حقیقت اندازه فرورفتگی نظام اقتصادی ایران را در سیستم جهانی تقسیم کار امپریالیستی نشان میدهد. در نتیجه تحلیل از تقسیم کار اجتماعی که برابر با مکانیسم سازماندهی تولید به شیوه امپریالیستی در ایران است، به عنوان یکی دیگر از عوامل مؤثر در شکل‌گیری جنبشهای کارگری ایران از اهمیت

خاصی بر خود را میگرد.

در ایران موازات تجاوز امپریالیسم به شکل اقتصادش (اسامیر ۱۳۵۶: ۸۵) در برخی از بخشهای اقتصادی جامعه، ترقی و توسعه ناگهانی و شدیدی بوجود آمد. صنعتی کردن بیقراره ایران که بر اثر برنامه‌ریزی یکجانبه امپریالیسم پدیدار گردیده و بهمان صورت هم گسترش یافته است، ناگزیر رشدی بی‌شکل و ناهنگون در سیستم تقسیم کار اجتماعی در جامعه بوجود آورده است. تقسیم کار اجتماعاً پراکنده امپریالیستی در نظام تولیدی ایران تأثیرات تعیین‌کننده‌ای در گسترش کیفیتاً پراکنده نیروی کار یعنی طبقه کارگر گذاشته است. بهین مناسبت رشد کیفی طبقه کارگر ایران که مستقیماً از مناسبات و روابط تولیدی تأثیر میپذیرد، نمیتواند در محیط طبیعی خود تکامل یابد. بطور مشخص ما شاهد رشد یکدست و موزون طبقه کارگر از نقطه نظر قوام سیاسی و آگاهی طبقاتی در میان کارگران و بعنوان یک طبقه در سطح جامعه نیستیم. کارگران بخشی از صنایع از لحاظ تجارب سیاسی و تشکیلاتی که در نتیجه قرارگرفتن در صنایع پیشرفته کسب کرده‌اند، نسبت به بسیاری از بخشهای دیگر صنایع جلوتر و پیشگامتر میباشند. ولی کوه اصلی مسئله در اینستکه اینان نمیتوانند اثرات رشدیابنده‌ای بر سایر همزمان خود وارد آورند. «ایران ناسیونال»، «شاخص‌ترین مارک صنعتی شدن ایران، جهت صنعتی شدن جامعه ایران را نیز نشان میدهد. صنعت ماشین‌سازی و بطورکلی صنایع موتوری در ایران نه از این رو که صنایعی صرفاً موتوری هستند میتوانند عمق وابستگی جامعه ایران را نمایان سازند، بلکه در درجه اول به دلیل جایگاه خاص اینگونه صنایع در سیستم تقسیم کار جهانی امپریالیسم بعنوان نودهای برجسته وابستگی ایران محسوب میشوند. زیرا صنایع موتوری به‌رحال امروزه در هر گوشه‌ای از جوامع پیشرفته سلطه‌گر هم به‌وفور یافت میشوند ولی اختلاف بزرگی که در این دو

نوع موتوری بودن صنعت وجود دارد. را باید در ناقص بودن تقسیم کار در پروسه تولید صنایع موتوری ایران جستجو نمود. اگر در جوامع سلطه‌گر ماده خام وارداتی در پروسه موتوری تولید و در بستر یک تقسیم کار ارگانیک و منسجم تبدیل به کالای آماده مصرف میشود و این کار بدون دخالت عامل خارجی صورت میگیرد، در جامعه وابسته ایران کالای صنعتی و یا مصرفی نیمه‌آماده و تکنیکاً حاضر شده وارد بازار کار میشود و فقط بدین منظور که آخرین مراحل پروسه تولیدی آن که نیاز به نیروی کار چندان متخصصانه‌ای ندارد، «دست کارگر ایرانی» کم‌مزد بگیر و ارزان انجام شود و احتمالاً برای مصرف داخلی و یا صدور به جوامع همجوار زیرسلطه به بازار محدود مصرفشان روانه گردد. اینکه امپریالیسم چه سودی در اینکار دارد و اساساً چه نیازی به ایجاد صنایع موتوری در جوامع زیرسلطه خود دارد مطلبی است که به اختصار میتوان به اینصورت فرموله نمود. از یکطرف نازل بودن قدرت خرید توده و در نتیجه محدودیت بازار فروش کالاهای صنعتی گران قیمت امپریالیستی مثل اتوموبیل و غیره در جوامعی چون ایران، سرمایه‌گذاری در جهت تصاحب این بخش از بازار و کسب آخرین قطره‌های سودآوری از افسارخارده‌پورروازی را مطرح میکند. و از طرف دیگر عمده کالاهای صنعتی نیمه‌آماده که بمنظور تکمیل تولیدی‌شان به ایران فرستاده میشوند در اصل محصولات بخشهایی از صنایع کشورهای امپریالیستی هستند که به علل مختلف در حال مردن و ازبین‌رفتن میباشند و نیز خود عناصر تشکیل‌دهنده این کالاها و بطورکلی خود این کالاها هیچگونه اهمیتی از نظر تکنیکی و فنی نزد صاحبان صنایع جوامع امپریالیستی ندارند. این مسئله که چگونه میتوان کالای غیرقابل فروش و غیرمردن صنعتی جامعه خودی را ضمن حفظ ساختار اساسی تولیدی تبدیل به سرمایه نمود و همزمان، آن بخش از بازار داخلی جامعه زیرسلطه که توان آمیختن با سرمایه ملی امپریالیستی را ندارد، تصاحب کرد در اساس کلید

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

فهم صدور کارخانجات موتوری در ایران را تشکیل میدهد(۱۳).

حال اگر دوباره به مطلب اصلی بازگردیم درمییابیم که تقسیم کار اجتماعی در ایران در هیچ زمینه‌ای در خدمت رشد طبیعی نیروهای مولده جامعه و جایگزینی به نیازهای تکاملی جامعه صورت نگرفته است. صنعت نفت، صنایع ماشین‌سازی، صنعت ذوب آهن و فلزات و سایر صنایع مادر، در جهت نیازهای وقت جامعه ایران پا نگرفته و توسعه نیافته‌اند. مازاد بر اینکه صنایعی از بیخ و بن وابسته‌اند. بلکه گسترش اینها، یعنی خصلت و چگونگی گسترش این صنایع نشان میدهد که سازماندهی تولیدی اینها دنباله‌ای از گسترش تقسیم کار اجتماعی در جوامع امپریالیستی میباشد.

از همین رو است که ساختار اقتصادی جامعه ایران همواره در پی توسلانات بریودی جوامع امپریالیستی دچار تزلزلات و تکانه‌های شدید و عمیق اقتصادی و ماندگار میگردد. پوشیده نیست که جامعه ایران حتی در شرایط فرضی که در آن از رشد طبیعی سرمایه‌دارانه برخوردار میبود بازم دچار بحرانهای مرحله‌ای میگردد. ولی در آنصورت چه درد و چه درمان هر دو نمیتوانست از درون جامعه با ساختاری مستقل (و نه از بیرون آن) سرزده و قدهلم کند.

ریشه این پراکندگی و ناموزونی در تولید نه تنها در خصلت سرمایه‌دارانه جامعه ایران بلکه در خصلت تقسیم کار اجتماعی و در مناسبات سرمایه‌داری نهفته است. به عبارت دیگر تقسیم کار اجتماعی در ایران نه تنها سرمایه‌دارانه بلکه هم چنین وابسته، ناقص، ناموزون و زانده‌ای هم هست. همه این علل و خصائل را فقط میتوان در جامعه‌ای چون ایران با ساخت سرمایه‌داری وابسته مشاهده نمود.

اگر چه در ظاهر امر تقسیم کار در سطح صنایع و تولیدات در ایران هساندیهایی زیادی با جوامع کلاسیک دارد. ولی این هسانندی سطحی و ظاهری است

و تنها کپی نشانی‌های از مکانیسم تقسیم کار اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری کلاسیک میباشد. زیرا اساساً پروسه اجتماعی شدن کار و نهایتاً گسترش متنوع تقسیم کار در قلمروهای تولیدی در ایران نه بر حسب نیازهای واقعی و ضرورتی درونی جامعه بلکه بنا بر پاسخ به ضرورتها و نیازهای استثمارگرانه جامعه متروپل انجام یافته است.

چگونه میتوان بسط روابط سرمایه‌داری در ایران را مناسب وضعیت تاریخی و مطابق مرحله تکامل آن دانست در حالیکه میدانیم رشد سرمایه‌داری در ایران قبل از آنکه از کتال حوزه‌های ضرورت تولیدی انجام پذیرفته باشد، از طریق رونق بوروکراتیک سرمایه‌داری مالی انجام گرفته است؟ هدف امپریالیسم از تزریق خارجی تکامل، همانا ارتقاء ناگهانی مناسبات اقتصادی جامعه ایران به مرحله‌ای بالاتر ولی در سطحی که مناسب مقتضیات تاریخی خود امپریالیسم باشد، بود. پیامد تجاوز امپریالیسم به رشد ساختاری جامعه ایران، خارج شدن جامعه از مدار طبیعی تکامل بود. جامعه رو به رشد سرمایه‌داری ایران از مدار طبیعی خود خارج گردید و وارد مداری از تکامل سرمایه‌دارانه گردید که عمدتاً میبایست پاسخگوی احتیاجات ساختاری جوامع امپریالیستی باشد. بدین ترتیب جامعه ایران قابلیت هضم و استحاله در مجموعه سیستم امپریالیستی را پیدا کرده و به مثابه جزئی خارجی وارد مناسبات امپریالیستی گردیده و وابسته به آن گردید.

این وابستگی یک وابستگی ظاهری و پوشالی نیست که صرفاً با عدم استقلال تکنیکی و صنعتی قابل توضیح باشد. امروزه میدانیم که با تحرکی که در جابجانی سرمایه ثابت ایجاد شده و دینامیسمهای بوجود آمده در سرمایه متحرک، و نیز تجدید سازماندهی بدون وقفه تولید در جهان امپریالیستی، خودکفایی تکنیکی به معنی صرف و مطلق آن وجود ندارد. وابستگی کشورهای زیر سلطه مانند ایران در

درجه اول مربوط به خلصت سرمایه مالی و چگونگی پیدایش و توسعه آن در این کشورها میباشد. امر وابستگی به تنهایی نمیتواند مسئله زندگی مناسبات تولیدی جامعه ایران را توضیح بدهد، بلکه این نوع وابستگی سرمایه مالی گسترش یافته به سرمایه متروپول است که در شکل دادن به خلصت مناسبات تولیدی این جوامع نقش اصلی را ایفا مینماید. گسترش سرمایه مالی در ایران حاصل گسترش و رشد طبیعی تولید و صنعت نیست، بلکه محصول تجاوز و سلطه مستقیم سرمایه مالی امپریالیستی میباشد. روشن است که پیدایش و گسترش سرمایه مالی در جوامع امپریالیستی، انشا، چیزی جز طفیلیگری روابط سرمایه داری این کشورها نیست.

بهمین جهت است که ادامه و بسط همین سرمایه مالی در جوامع زیر سلطه ای چون ایران دهها برابر طفیلیگرانه تر و زانده ای تر عمل مینماید. و بهمین ترتیب است که رشد و تکامل جامعه زیرسلطه پیش از آنکه امری مربوط به نیازهای واقعی جامعه باشد، وابسته به نیازهای سرمایه مالی انحصاری و مربوط به گسترش طفیلی گرانه آن میباشد. در اینجا لازم است که به یک نکته اشاره کنیم و آن اینکه صدور سرمایه به کشورهای زیرسلطه از طرف امپریالیسم بدون بررسی همه جانبه و حتی المقدور دقیق اوضاع سیاسی و ثبات اجتماعی این کشورها صورت ننیگیرد. شکل صدور سرمایه یا توجه به نتیجه حاصله از چنین تحلیلی تعیین میشود. بدیهی است که سرمایه چه به شکل کالایی آن و چه سرمایه صرف پولی (خصوصی و دولتی) به جوامع زیر سلطه صادر میشود ولی بدون شک تمایل امپریالیسم در اینستکه سرمایه خالص خصوصی خود را به جوامع پیشرفته صنعتی سلطه گر و سرمایه کالایی که اغلب تحت عنوان "امتیازات خارجی" و یا وام خارجی از آنها نام برده میشود، خود را به کشورهای زیرسلطه که اغلب از نظر سیاسی و اجتماعی بحران زده هستند، صادر نماید. این مسئله همانا سیاست سرمایه گذاران بورژوازی را در تقسیم سرمایه

در سطح جهان نشان میدهد. بی جهت نیست که در مراحل بحرانی و دوره های انقلابی در ایران، صنایع وابسته دچار رکود و توقف میشوند و توده های کارگران بیکار، کالاهای وارداتی به سرعت وارد بازار سیاه شده و تولید و مصرف کالاهای مصرفی سنتی موقتا شکوفا میگردد.

در عصر حاضر، مناسبات و تمامیت مکانیزم اقتصادی کشورهای امپریالیستی در چنگ سرمایه مالی و اراده سودجویانه آن قرار گرفته است. تاثیر گسترش این بخش از سرمایه جهانی بر روی روندهای اقتصادی جوامع مذکور نه اینکه ماهانه و روزانه باشد بلکه با بیکاری تکنیک ارتباطی خاص تاثیرات آن ناپه ای شده است. تنشهای تند اقتصادی که ناشی از کارکرد طفیلی گرانه سرمایه مالی باشد، هر روزه در جوامع مذکور بیشتر دیده میشود. این واقعیت نشان میدهد که حتی در جوامع سرمایه داری سلطه گر، ثبات اقتصادی در طی دوره های خاص و به مفهوم کلاسیک آن وجود ندارد.

مسلم اینستکه در جوامع وابسته، تاثیر کارکردهای سودجویانه سرمایه مالی جهانی، دهها بار مخرب تر و زیانبارتر بر روی ارکانهای اقتصادی و تولیدی این جوامع میباشد. در اینجا تنشهای اقتصادی جوامع متروپول در مقابل بحرانهای عمیق ساختاری که حاصل تاخت و تاز بیرحمانه سرمایه مالی است، بطور کلی رنگ مینمایند.

در چنین شرایطی نمیتوان انتظار داشت که قوانین حاکم بر مبارزات کارگری در ایران مطابق جنبشهای کارگری در جوامع سرمایه داری کلاسیک پیش رفته و بر طبق همان الگوها هدایت و رهبری شود. آیا در شرایط ایران پیش آنگه قادر است یا همان شیوه های کلاسیک مبارزه در جوامع سرمایه داری، مبارزات طبقه کارگر را رهبری نموده و به سر انجام برساند؟ ما با بررسی شرایط عینی رشد طبقه کارگر در ایران و مقایسه آن با جوامع متروپول ثابت کردیم که جواب منفی است.

آه شه فعالان، جنبش نهدن، کهن نیست، ابدان

لینن در باره روندهای تولیدی در یک جامعه کلاسیک و تشریح نقش ارگانیک رشته های تولیدی در این جوامع چنین میگوید:

"... و اما در شرایط اجتماعی شدن کار، که در اثر سرمایه داری بدست آمده است اوضاع یکل شکل دیگری بخود میگیرد. کارخانه دار تولیدکننده پارچه وابسته به کارخانه دار تولیدکننده نخ است، کارخانه دار اخیر وابسته است به سرمایه دار کشتکاری که پنبه کاشته است و نیز به صاحب کارخانه دار ماشین سازی و صاحب معدن ذغال سنگ و غیره و غیره. نتیجه حاصله این میشود که هیچ سرمایه داری نمیتواند از سرمایه داران دیگری بی نیاز باشد. بدیهی است که ضرب المثل "هر کس برای خود در این رژیم دیگر هیچ وجه مصداق ندارد. اینجا دیگر هر کس برای همه کار میکند و همه برای هر کس از برای خدا دیگر جانی باقی نمیاند. نه بصورت وهمی در ملوالماء و نه بصورت گوساله زین سامون" در روی زمین.

ماهیت رژیم بطور کلی تغییر میکند. اگر در آن رژیم که بنگاههای کوچک متفرقه وجود داشت یکی از آنها کار را متوقف میکرد انعکاس آن فقط متوجه عده کمی از امضا، جامعه بود، فرج و مرج همگانی ایجاد نمیکرد و بدین مناسبت توجه عمومی را جلب نمیشود و دخالت جوامعی را در کار سبب نمیشد. ولی اگر چنین توفقی در یک بنگاه بزرگ روی دهد که شخص رشته ای از صنایع است که جنبه تخصصی آن بسیار شدید بوده و بهمین جهت تقریباً برای تمام جامعه کار میکند و بنیوه زود وابسته به کلیه جامعه است..... در اینصورت کار باید در کلیه بنگاههای دیگر جامعه هم متوقف گردد زیرا آنها مواد ضروری خود را فقط از این بنگاه میتوانند دریافت کنند. یعنی کلیه کالاهای خود را فقط با وجود کالاهای این بنگاه میتوانند در دسترس بگذارند.

بدین طریق جمیع تولیدها در یک پروسه تولید اجتماعی واحدی مجتمع میگردد و حال آنکه هر تولیدی بتوسط یک سرمایه دار جداگانه اداره شده تابع اراده مطلق اوست و محصولات اجتماعی را در مالکیت شخصی او قرار میدهد..... (لینن - دوستان مردم کیانند)

ولی در مورد جوامع وابسته به امپریالیسم چون ایران اساساً روابط و مناسبات متقابل میان بنگاههای تولیدی و رشته های صنایع ماهیتاً متفاوت است. در اینجا دیگر "رشته ای از صنایع" که جنبه تخصصی آن بسیار شدید بوده و بهمین

جهت تقریباً برای تمام جامعه کار میکند و بنیوه خود وابسته به کلیه جامعه است." یافت نمیشود.

در شرایط ایران نه "کارخانه دار تولیدکننده پارچه وابسته به کارخانه دار تولیدکننده نخ است" زیرا نخ و رنگ مورد نیاز او از بازار امپریالیستی تأمین میشود و نه هر دو اینها به "سرمایه دار کشتکار" چرا که اساساً محصول ناچیز پنبه کشاورزی ایران که باید و کود و سم وارداتی از بازار امپریالیسم بعمل آمده است بجای اینکه وارد بازار ایران بشود مستقیماً بعنوان محصول صادراتی به بازار امپریالیستی فرستاده میشود.

در این رابطه، نازل بودن سطح دستمزد کارگر ایرانی و وفور نیروی کار نیرمتشکل و بدون سازماندهی نقش تعیین کننده ای را در گریز ایران بعنوان یکی از جوامع تحت سلطه که به تأمین مواد خام جهان امپریالیسم باید بپردازد، ایفا مینماید. وابستگی دو جانبه به بازار امپریالیسم، خط تولید ایران را شکننده و ضربه پذیر نموده است. تولید فرآورده های ساختاری در ایران بدون دخالت مستقیم امپریالیسم در سازماندهی تولید و توزیع غیر ممکن است. مواد، ماشین آلات و تکنیک مورد نیاز مراکز تولیدی از طریق کشور سلطه گر تأمین میشود و بر اساس سازماندهی مورد نیاز همان کشور سلطه گر نیز مستقر میگردد. این ویژگی به خصوص در صنایع پیچیده که عمدتاً در صنایع نظامی متمرکز است دیده میشود.

بخش نظامی که تشکیل دهنده یکی از مهم‌ترین عناصر اقتصاد وابسته به امپریالیسم ایران است، بوضوح سیستم حاکم بر تقسیم کار اجتماعی در ایران و نیز جهت‌گیری اصلی اقتصاد جامعه را نشان می‌دهد. بخش مذکور و گسترش آن هیچ نقشی حتی به صورت غیر مستقیم در تکامل ساختار اقتصادی ایران ندارد در حالیکه همواره سهم بزرگی از بودجه مالی دولتهای وقت ایران صرف گسترش آن شده است. همین امر به سادگی نه تنها خود وابستگی، بلکه جهت و خصلت وابستگی جامعه ایران به امپریالیسم را نشان می‌دهد. صنایع نظامی، همانطور که آشکار است بخشی تولیدی نیست ولی در جامعه وابسته ایران همواره از طرف دولتهای وقت بعنوان هسته مرکزی سایر بخشهای صنعتی تلقی شده و بهمان میزان نیز در آن سرمایه‌گذاری شده است. روشن است که گسترش و پرورش آن هم میزان و شدت تطبیق‌گیری مناسبات اقتصادی ایران را نشان می‌دهد. این واقعیت یکبار دیگر این مطلب را آشکار می‌کند که در شرایط زیر سلطگی ایران ضروریات و مطالبات واقعی جامعه هیچگونه دخالتی در پروسه ایجاد و گسترش روابط تولیدی جامعه ندارند و در همین جا است که ضرب‌المثل "هرکس برای خود" در این رژیم معنا پیدا می‌کند.

ناگفته پیداست که بین توسعه صنایع نظامی در جامعه‌ای چون ایران با جوامع سلطه‌گر که خود تولیدکننده و تکامل دهنده تکنیک نظامی هستند از نظر

اقتصادی تفاوت‌های اساسی وجود دارد. اگر چه در کلیه جوامع امپریالیستی نگهداری و توسعه بخش نظامی سهم بزرگی از درآمد حاصله از مالیات و درآمد عمومی را می‌بلعد ولی سازماندهی آن بدون توجه به رابطه ارگانیک آن با سایر حوزه‌های تولیدی انجام نمی‌گیرد. تنها در شرایط جنگی این رابطه دگرگون گردیده و کلیه بخشهای دیگر تولیدی در پرتو گسترش بخش نظامی تنظیم و تحکیم می‌گردند. در حالیکه در جوامع وابسته‌ای چون ایران، سازماندهی تولید همواره یک سازماندهی جنگی است. گسترش امپریالیستی بخش نظامی و سرمایه‌گذاریهای کلان در آن که در جهت دفاع از سیستم سرمایه‌داری وابسته و سرکوبی جنبشهای کارگری و انقلابی ایران و منطقه صورت می‌گیرد، طبیعتاً نمیتواند در کنار سایر حوزه‌های تولیدی جامعه و در پرتو شکوفایی یک اقتصاد زنده و سالم رشد کند. بهمین علت است که گسترش ملیتاریسم در ایران رشد سایر حوزه‌های واقعا تولیدی جامعه را تحت‌الشعاع خود قرار داده و به قیمت فلاکت عمومی و فقر توده‌ای کشور تمام میشود. امروزه با تغییرات اساسی در سیاست جهانی امپریالیسم و با حفظ شرایط جنگی پایدار در کشورهای زیر سلطه حتی در شرایط رکود اقتصادی، امپریالیسم دیگر نیازی به دگرگونی اساسی در سازماندهی تولیدی خود ندارد. زیرا صدور بی‌وقفه و فوق العاده سطح صنایع نظامی به کشورهای زیرسلطه جبران بحران در سایر بخشهای تولیدی این جوامع را نوده و دوران رکود اقتصادی آنها را کوتاه و کوتاه‌تر مینماید.

تأسیس و استقرار صنایع نظامی در جوامع زیرسلطه و مقایسه آن با جوامع سلطه‌گر نکات مهم دیگری را نشان می‌دهد. همانطور که گفته شد در جوامع امپریالیستی، بازسازی و توسعه بخش نظامی در پرتو شکوفایی بخشهای تولیدی دیگر و بویژه حوزه صادراتی انجام می‌پذیرد. صنایع نظامی در جوامع امپریالیستی پیشگام توسعه تکنیک و دانش صنعتی هستند و ترکیب ساختاری آنها بگونه‌ایست که

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

قادرند به‌آزاد تولیدات اصلی خود، در تولید محصولات غیرنظامی نیز شراکت داشته باشند. در عین حال برپایی این صنایع و جهت‌گیری تولیدی آنها به سمت تولید محصولات صادراتی به جوامع تحت‌سلطه می‌باشد و سودآوریشان نیز بر اساس همین سیاست قرار گرفته است. - به جدول شماره ۱ مراجعه شود (۱)

در برنامه‌ریزیهای بودجه‌ای جوامع امپریالیستی همواره کوشش می‌شود که ظرفیت معینی برای گسترش صنایع نظامی و در یک دوره معین تاریخی در نظر گرفته شود. در حالیکه در جوامع زیر سلطه امپریالیسم چون ایران، بخش نظامی مستقل از سایر حوزه‌های اقتصادی جامعه استقرار یافته و توسعه پیدا می‌کند. این حوزه‌های واقعا تولیدی جامعه است که همواره متأثر از گسترش بی حساب ماشین نظامی بوده و باید امکانات و مقدرات خود را در اختیار آن قرار بدهد. در عمل محدودیتی در گسترش تعرض آمیز این بخش از طرف دولتهای وابسته قائل نمی‌شود و تنها عاملی که بطور جدی میتواند مانع گسترش بی‌رویه آن گردد و با توسعه بی‌حساب آنرا به تعویق بیندازد، نازا‌سیهای سیاسی که متجر به در مخاطره قرارگرفتن منافع منطقه‌ای امپریالیسم می‌گردد، است.

محوری‌شدن اقتصاد ملیتاریزه و در نتیجه مرکزیت یافتن توسعه بخش نظامی در تصمیمات بودجه‌ای دولتهای وابسته و ضدخلقی ایران نه فقط یک سیاست امپریالیستی صرف است بلکه یکی دیگر از علانم برجسته اقتصاد وابسته و انگلی ایران نیز بحساب می‌آید. نقش تعیین‌کننده صنایع نظامی در اقتصاد ایران را نمیتوان به صرف رجوع به آمار و ارقامی که توسعه کمی ملیتاریسم در ایران را نشان می‌دهند و مقایسه صرف عددی آن با جوامع امپریالیستی دریافت. زیرا نحوه گسترش بخش نظامی و تکیه دولتها به مرکزی بودن آن در ایران نه فقط یک امر اقتصادی است و منعکس‌کننده روابط واقعی اقتصادی ایران میباشد بلکه هم‌چنین نتیجه روابط

سیاسی و فعل و انفعالات درونی جامعه از لحاظ سیاسی نیز میباشد. بدین لحاظ تحلیل از نقش بخش نظامی در اقتصاد ایران صرفا بر مبنای کمیت زرادخانه‌ای آن و مقایسه‌اش با کمیت زرادخانه‌های کشورهای امپریالیستی، به نتایج نادرستی میانجامد. نکته مهمی را که نباید از یاد برد اینستکه تفاوت‌های اساسی در توسعه صنایع نظامی درایران با توسعه همین حوزه در جوامع سلطه‌گر وجود دارد که این امر خود پیامدها و عواقب متضادی را در اقتصاد این جوامع بیار می‌آورد.

اولا توسعه اقتصاد ملیتاریزه در شرایط غیرجنگی در جوامع امپریالیستی و بوسیله این کشورها به معنای توسعه بخش صادراتی این کشورها است. مهمترین واحد صادراتی جوامع امپریالیستی که شاخص ترقی و تکامل تکنیکی آنها در دنیای سرمایه‌داری است، بخش نظامی و موفقیت آن در تولید محصولات قابل صدور نظامی است.

ثانیا تولیدات صنایع نظامی در جوامع امپریالیستی، عدتا پایه‌های اقتصاد صادراتی این کشورها را تشکیل می‌دهد. بزرگترین صنایع نظامی بزرگترین جوامع امپریالیستی صادرکننده محصولات نظامی، سودآورترین صنایع این کشورها نیز هستند. (به جدول شماره ۲ مربوط به تعدد استخدامیان صنایع نظامی کشورها توجه شود)

بازگشایی کارخانجات عظیم اسلحه‌سازی در شرایط غیرجنگی و گسترش مداوم صنایع نظامی در جوامع سلطه‌گر را میتوان فقط بحساب داغ بودن بازار فروش سلاح در جوامع زیرسلطه گذاشت. پیامد طبیعی این گسترش برای کشورهای امپریالیستی، شکوفایی اقتصاد داخلی، پرشدن صندوقهای ارزی و پولی سرمایه‌داران و

نیز کاهش بیکاری در بخش نظامی این کشورها می‌باشد. ۱ به جدول شماره ۲ مربوط به صادرات اسلحه کشورها در جریان جنگ ایران و عراق مراجعه شود.

در حالیکه در جامعه ایران گسترش بخش نظامی و اولویت دادن به توسعه این بخش کاملاً اثرات مخربی بر اقتصاد جامعه وارد می‌آورد. زیرا توسعه مینتاریزم در ایران صرفنظر از محتوا و مقاصد سیاسی آن، جهت‌گیری اقتصادی جامعه را بر روی اقتصاد وارداتی و وابستگی شدیدتر به امپریالیسم قرار می‌دهد. بدین جهت سهم بزرگی از درآمد ناخالص ملی و صادرات اصلی و سایر درآمدهای عمومی صرف توسعه صنعتی می‌شود که پیامد آن برای توده‌ها، استثمار بیشتر، فقر و بیکاری افزون‌تر است. در همین رابطه است که بعد سیاسی این مسئله نیز آشکار میگردد.

خصلت اقتصاد مینتاریزم در ایران، وابستگی اقتصادی و سیاسی صریح و مستقیم آن و وارداتی بودن آنست. که عمدتاً متکی به درآمدهای حاصله از مهمترین ارکان تولیدی ایران یعنی بخش صادراتی کشور(نفت) می‌باشد. از یکطرف سیادت سرمایه مالی امپریالیستی و توسعه انکلی سرمایه‌داری و از طرف دیگر استثمار امپریالیستی و فقر اقتصادی توده‌ها، گسترش بی‌حدومسر بخش نظامی و مینتاریزم کردن عمومی جامعه را برای دولتهای وقت اجتناب‌ناپذیر میکند. بدین ترتیب توسعه اقتصاد مینتاریزم در ایران و خرید میلیاردها دلار سلاح بوسیله حکومت‌های وقت در ایران جزء لاینفک‌های سلطه امپریالیسم می‌باشد. از یکسو نفوذ و بقا، سلطه اقتصادی امپریالیسم توسعه بخش نظامی را تاگزیر می‌سازد و از سوی دیگر دفاع از چنین توسعه‌ای، مینتاریزم کردن هر چه بیشتر جامعه را اجتناب‌ناپذیرتر مینماید.

در اینجا پرورگراسی دولتی نه تنها واردکننده و مصرف‌کننده مینتاریزم است بلکه خود در لباس مجری و گرداننده اصلی آن درآمده و با اتکا به دستگاه هولناک نظامی خود کارگران و زحمتکشان را به اسارت درمیآورد.

ولی نباید دچار اشتباه شد و وابستگی ایران به سیستم جهانی امپریالیسم را بر اساس جهت‌گیریهای مضمی دولت در توسعه بخش نظامی تحلیل نمود. زیرا این جهت‌گیریها در مقاطع کوتاه‌گون به عوامل سیاسی زیادی که دانشا متغیر هستند بستگی دارد. از جمله تمایل سیاسی امپریالیسم به سرمایه‌گذاری در صنعت نظامی و روابط منطقه‌ای و جهانی حکومت ایران با سایر حکومتها و غیره. (به جدول شماره ۱ مربوط به توزیع منطقه‌ای مینتاریزم توسط امریکا توجه شود). امروزه امپریالیستهای تولیدکننده صنایع نظامی بزرگ به سرمایه‌گذاریهای کوتاه‌مدت در ایران بسنده میکنند و گرچه هنوز ایران در ردیف کشورهای مینتاریزمه جهان بحساب میآید ولی آنچه که امپریالیستها را به توسعه درازمدت بخش نظامی متمایل می‌سازد اساساً وجود دستگاه دولتی منسجم و واحدی است که با معیارهای امپریالیستی از دولت منسجم و قدرت دولتی تطابق پیدا کند.

در این رابطه گفتنی است که حتی جانشین ساختن منابع وارداتی سلاح و اتکا، به کشورهای "مستقل" مثل چین و هند که بنظر برپایی و گسترش دستگاه نظامی سرکوبگر انجام میگیرد، نمیتواند کمترین خللی بر عملکردهای اقتصاد وابسته ایران مثلاً "مستقل" شدن بخش نظامی از امپریالیسم و یا تغییر ماهیت ساخت مینتاریزمه جامعه وارد آورد. این را همواره باید به یاد داشت که تکیه یکجانبه دولتها در ایران به توسعه مینتاریزم صرفنظر از هویت سیاسی تأمین‌کنندگان مواد و مصالح نظامی، و صرفنظر از اینکه چه نام و بیدتی را به دنبال میکشند، نشانه توسعه امپریالیستی اقتصاد جامعه ایران میباشد و همراه خود فلاکت توده‌ها و وابستگی مطلق‌گانه جامعه را میآورد.

آنچه که تا اینجا به بحث ما مربوط میشود شناخت از تفاوت‌های اساسی در توسعه مینتاریزم در جوامع سلطه‌گر و در ایران و اهداف و مقاصد سیاسی و

آه شه فعالان، جنبش نهدن، کهنه‌نسته، ادادان

سلطه امپریالیسم و مبادلات بازرگانی ایران

عدم تعادل در تقسیم‌کار اجتماعی ایران و روشهای امپریالیسم در بسط سلطه‌اش، در عرصه مبادلات بازرگانی بوضوح بیشتری دیده میشود. بازرگانی و تجارت در ایران وابسته به تقسیم کار بین‌المللی و نقش سرمایه تجاری وابسته در حیطه مبادلات و تجارت امپریالیسم با جامعه ما میباشد. واضح است که قدرتهای تکیه بر شکل‌گیری تقسیم کار کنترل و نفوذی تعیین‌کننده دارند و باصلاح طرامان نهایی تقسیم کار درسطح جهان، آن بخش از سیستم امپریالیستی جهان سلطه‌گر هستند که از سرمایه مالی نیرومندتری برخوردارند. به سخن دیگر جهت‌گیری مبادلاتی و بازرگانی ایران با امپریالیسم براساس کارکردهای ساخت اقتصادی وابسته ایران در زمینه سیاست ارزی، پی‌ریزی و سازماندهی شده است. در ایران سرمایه تجاری داخلی بعنوان کارگزار و رابط بخش صنعتی و کالاهای مصرفی امپریالیسم فعالیت میکند. این سرمایه نمیتواند در پروسه طبیعی گردش سرمایه که در آن پول به سرمایه مبدل میشود و یا قرارگرفتن در روند مبادله با سایر بخشهای تولیدی داخلی، به انباشت عمومی سرمایه کمک رساننده و زمینه‌های اولیه توسعه صنعت داخلی را فراهم نماید. سرمایه تجاری داخلی از اینرو یتک سرمایه وابسته و بطور عمده در خدمت توزیع کالاهای امپریالیستی در جامعه است.

شعارهای عوام‌فریبانه نظیر "مبادله‌لایپایی"، که به مبادله کالا با کالا اشاره میکند و پرداخت ارزی واردات را به نرخ دلار، قبول ندارد بدلیل حجم محدود وارداتی که با این سیستم جور در میآیند و نیز سیستم ارزیابی کالاها که بدون

اقتصادی آنست. بطور کل جمعیتی از این بحث را میتوان به اینصورت ارائه نمود:

پایه‌ریزی و گسترش صنایع نظامی در ایران هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی با جوامع سرمایه‌داری متروپل متفاوت است. ریشه این تفاوت‌های بنیادی را میتوان در کارکرد سیاسی این بخش و نقش آن در ساختار اقتصادی این جوامع پیدا کرد. نباید دچار اشتباه شد و به صرف قانون عمومی ارتش بمثابه دستگاه سرکوب، مکانیزمها و کارکردهای سیاسی و اقتصادی اساساً متفاوت بخش نظامی در جوامع تحت سلطه و سلطه‌گر را یکسان گرفت. نقش سیاسی بخش نظامی در جوامع امپریالیستی بنابر وضعیت اقتصادی این جوامع به تمویق افتاده است. این امر نقش سرکوبگرانه و قهرآمیز ارتشهای جوامع سلطه‌گر را به خارج و نقاط بحرانی مستقل نموده است. در نتیجه به میدان‌کشیدن بالفعل این نیرو در مقابل جنبشهای کارگری داخلی بدلیل غیبت این جنبشها به آینده موکول گردیده و در شرایط کنونی با پدک کشیدن ماسک ملی‌بودن و تولیدات صادراتی سودآور گسترش مینماید. در همین حال بخش نظامی جوامع سلطه‌گر با سرمایه‌گذاریهای بزرگ بعنوان عامل اصلی ضمانت سلطه‌جهانی امپریالیسم گسترش مینماید. تعلیم و تربیت پرسنل ارتشهای محلی، پشتیبانی لجستیکی و خدماتی، تسلیح سیستماتیک ارتشهای سرکوبگر جهان زیرسلطه و غیره از وظایف بالفعل بخش نظامی کشورهای امپریالیستی است. از نظر اقتصادی این بخش نقش مهمی در بازار خریدوفروش سلاح و تقویت بنیه اقتصاد داخلی و به داخل کشیدن ارزهای میلیاردی ایفا مینماید. در جامعه تحت‌سلطه ایران بخش نظامی رودرروی جنبشهای کارگری رشد میکند، نقش سرکوبگرانه آنها بالفعل و الساعه است. حضوردانی ارتش در جامعه تهدیدجنبشهای ضدامپریالیستی به زبان امپریالیسم است. گسترش این بخش هم بندهای وابستگی جامعه را محکم‌تر میکند.

استثناء، بضع کالاها امپریالیستی ریخته میشود، اثری بر متوازن کردن رابطه مبادلاتی ایران با جهان امپریالیسم ندارد. بگذریم از اینکه جهان امپریالیسم بخش اعظم مبادلات بازرگانی خود را که شامل کالاهای صنعتی بسیار پیشرفته (بجز صادرات نظامی) و مواد نیمه آماده تولیداتی میباشد، در درون خود و با سایر کشورهای امپریالیستی انجام میدهد. از یکسو امپریالیسم جهانی بر صادراتی کردن صنایع جوامع خودی با فشاری میوزرد و صنایعی را که قدرت رقابت در بازار جهانی داشته باشند حمایت میکند و از سوی دیگر کالاهای صادراتی جوامع تحت سلطه را با سیستم قیمت گذاری مدون شده خویش در تنگنای فروش و توزیع در بازارهای خودی قرار میدهد.

در رابطه متقابل معاملات بازرگانی امپریالیسم یا جهان تحت سلطه، سایه قراردادهای گمرکی - بازرگانی که بر سر تعیین مرزهای جدید گمرکی بسته میشود، سنگینی میکند. قراردادهای چون (GATT, BCC) در اصل بمنظور برداشتن سد های گمرکی میان کشورهای امپریالیستی و تضمین حرکت آزاد سرمایه، کالا و نیروی کار در داخل سیستم امپریالیستی، بسته میشود. نتیجه عمل این قراردادها حفظ سیادت سرمایه انحصاری در عرصه تجارت و بازرگانی در کشورهای زیر سلطه و تضمین برتری کالاهای جوامع امپریالیستی از لحاظ قیمت گذاری و حمایت از بازرگانی و تجارت درون امپریالیستی میباشد. در نتیجه با وجود تثبیت شدن اینگونه قراردادها، شمارهای نظیر مبادله پایایی که از طرف عمل رژیم جمهوری اسلامی بر زیانهاست و بتواند ترازی متعادل در مبادلات بازرگانی یاد میشود، در این رابطه بطور کلی بی اثر میباشد.

نابرابری آشکار در تجارت خارجی ایران با جهان امپریالیسم، ریشه در وابستگی همه جانبه ایران به سرمایه جهانی و مکانیسمهای اعمال سلطه امپریالیسم از کمال سیاستهای ارزی در ایران دارد و لذا نمیتواند هم با تزریق خوشبینانه ای

چون مبادله پایایی به برابری برسد. در پیامد اعمال همین مکانیسمهای وابستگی است که سرمایه گذاریهای خارجی در ایران به صورت اعتبارات عمرانی، آبادانی و یا دادن وام غالباً به شکل صدور کالاهای غیر ضرور و ثانوی زندگی صورت میگیرد. تجارت خارجی ایران تحت الشعاع ناتوانی فاحش صنایع داخلی در عرصه رقابت با صنایع امپریالیستی و کنترل مستقیم امپریالیستها بر بازار بین المللی و نیز حقوق گمرکی کالاها که به دنیای تحت سلطه تحمیل میشود، و از همه مهمتر وابستگی سرمایه تجاری - که کارگذاری و اداره کشوری آن همواره برعهده حکومتها وابسته بوده است - به اعتبارات خارجی کران، هرگونه مبادله خارجی را در این شرایط به زیان منافع ملی و بهیچن کشورمان تمام میکند.

در اینجاست که مسئله قروض و دیون خارجی ایران به سیستم مالی امپریالیسم بعنوان عنصر تعیین کننده در تجارت خارجی ایران (واردات و صادرات) نقش مهمی را ایفا مینماید. از طرف دیگر این مسئله بنوبه خود سیاست ارزی جهانی امپریالیسم و تاثیر آن بر نظام پولی ایران را بیجان میآورد. زیرا هرگونه مبادله بازرگانی ایران با جهان امپریالیسم و بالطبع هرگونه سیاست اعتباری و بازپرداختی ایران و هر کشور وابسته ای تحت نفوذ سیاست ارزی بین المللی امپریالیسم قرار دارد.

مسئله بدهیهای خارجی ایران علاوه بر اینکه بر معاملات خارجی ایران سایه افکنده است، نظام پولی و سیاست ارزی کشور را آشوب زده و بخود وابسته کرده است. واضح تر اینکه نظام پولی ایران در شرایط تحت سلطگی نمیتواند بر حسب منافع ملی جامعه به گردش درآید. زیرا این نظام تحت فشار قروض خارجی ایران به موسسات اعتباری امپریالیستی مثل صندوق بین المللی پول (IMF) و بانک جهانی قرار دارد در حالیکه خود این موسسات و سیاست استقراضی و اعتباری شان بوسیله تصمیمات کشورهای مضر کفرانس ۱۰ کشور ثروتمند جهان گردانده و تثبیت میشود.

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

فصل دوم

سلطه امپریالیسم و مسئله وابستگی ایران

پیدایش و رشد کیفی طبقه کارگر در جوامع کلاسیک ترام با رشد سرمایه صنعتی و توسعه آن به سایر حوزه های اقتصادی بوده است. بهین دلیل تحلیل از سرمایه داری ایران و بیرون کشیدن تفاوت های بنیادی تکامل آن با جوامع کلاسیک باید از همین نقطه یعنی کشف تفاوت های رشد سرمایه صنعتی در ایران، آغاز گردد. روشن است که تفاوت های اساسی را باید در شرایط اساساً متفاوت تکوین سرمایه داری در جوامع سرمایه داری کلاسیک و در ایران جستجو نمود. این امر مسئله تحلیل از چگونگی پیدایش سرمایه و پروسه تکامل آن در جامعه ایران را که عملاً توسط نفوذ امپریالیسم صورت گرفت، واجب میگرداند.

وابستگی ایران به امپریالیسم را نمیتوان بدون تشریح روند رشد سرمایه داری و کارکردهای سرمایه مالی امپریالیستی در جامعه تحلیل نمود. نمیتوان از شرایط سرمایه داری در ایران حرفی بنیان آورد بدون اینکه از نفوذ امپریالیسم سخن گفته شود و نمیتوان از جنبشهای کارگری سختی گفت بدون اینکه از چگونگی بسط سرمایه مالی و سلطه آن بر نیروی کار حرفی بنیان آورد. به سخن دیگر نحوه رسوخ امپریالیسم و سلطه آن در ایران کلید فهم نه فقط ناهمساندیدیهای اساسی جامعه سرمایه داری ایران با جوامع سرمایه داری کلاسیک است بلکه نقطه عزت درک صحیح از شرایط ویژه رشد و تکامل طبقه کارگر ایران نیز میباشد.

مکانیزمهای حاکم بر این موسسات بدانگونه است که اعتبارات مالی و کالایی را بمنظور هوار ساختن کانالهای صدور سرمایه مازاد امپریالیسم به بازارهای جهان تحت سلطه بکار میانندارد. زکارت زیادی لازم ندارد تا فهمیده شود که واگذاری اینگونه اعتبارات به جوامعی چون ایران باین شرط صورت میگیرد که وام و اعتبار حاصله صرفاً در جهت معاملات خارجی این کشورها با سیستم امپریالیستی مورد استفاده قرار گیرد.

صندوق بین المللی پول تحت عنوان "حل مسئله پرداختهای کوتاه مدت" - که به خاطر ایجاد سیستم ارزی ثابت میتوانست پدیدار بشود - در سال ۱۹۴۴ تأسیس گردید. هدف ادعایی از ایجاد این صندوق این بود که بتواند با در اختیار نگذاشتن اعتبار به کشورهای عضو که بخاطر گذر به ارز ثابت در همان سالها دچار بدهیهای خارجی میشوند، آنان را از مرحله بدهکاری خارج نماید، ناگفته میتوان فهمید که در شرایطیکه سیاستها و تصمیمات اتخاذی کشورهای عضو کفرانس ۱۰ کشور ثروتمند دنیا این صندوق را اداره و رهبری مینماید، هرگونه ارتباطی با آن منجر به چه عواقبی میشود، گرچه هر کشور میتواند عضو صندوق شده و صاحب رأی بشود ولی میزان حق رأی و نیز اندازه قرض پرداختی وابسته به سهمی دارد که کشور مربوطه خریداری نموده است. حد سهم خریداری شده هم بنوبه خود توسط تولید ناخالص ملی، میزان معاملات خارجی (ویژه روشنتر گفته شود): حجم معاملات خارجی کشور مقروض با سیستم امپریالیستی، و ذخیره ارزی کشور مربوطه معلوم میشود.

این سیستم بغایت آشکار امپریالیستی، کشورهای مقروض جهان زیر سلطه را هنوز هم مقروض تر و اندازه نفوذ و آراشان را در سیاست پول صندوق ناچیزتر میگرداند. جای بحث ندارد که هدف از تأسیس موسسات مالی امپریالیسم و انمود کردنشان بابتند کلوب جهانی کشورهای عضو، در بطن سیستم امپریالیستی و دنباله در صفحه ۵۲

شیوه تولیدی سرمایه‌داری ایران و دشواری بودن فهم علانم وابستگی‌اش به سیستم جهانی امپریالیسم، مربوط به خصوصیات پروسه نفوذ سرمایه انحصاری و مکانیزمهای جهانی آن در عصر امپریالیسم میباشد. شکل نطفه‌ای وابستگی را میتوان در دوره‌های شیوع نظامات مستعمره و نیمه‌مستعمره مشاهده نمود. در این دوره‌ها بود که سرمایه‌داری رو یتکامل جوامع اروپایی از پوسته محلی خود خارج شده و همزمان که شکل امپریالیستی سرمایه‌داری را با انحصاری کردن تولید و توزیع بوجود میآورد، جوامع درازفاده را با اعمال زور به تسخیر خود درآورد. بدین ترتیب اولین و بدوی‌ترین اشکال از روابط اقتصادی که به صورتی وابسته به امپریالیسم بودند در کنار روابط کارکردار موجود این جوامع، پدیدار گردید. ضرورت‌هایی که سرمایه‌داری اروپا را به نظامات کشورهای آسیایی و آفریقایی تحمیل نمود، علاوه بر تصرف ثروت‌های ملی و طبیعی و تبدیل آن به ماده اولیه قابل مصرف و بوسیله نیروی کار محلی، دست‌اندازی بر بازارهای دست‌نخورده این جوامع نیز بود. بدین ترتیب ما شاهد هستیم که امپریالیسم اشکال تولیدی موجود در این سرزمینها را بدین توجه به نیازهای واقعی آنان با بکاراندازی سرمایه طفیلیگرا نه خود لگدمال میکند و بجای آن اشکال اروپایی از تولید برپایه‌سازد که زمینه‌ساز برای تاخت و تاز سرمایه مالی مساعد نوده و شتاب‌دهنده تحولات اقتصادی و سیاسی جامعه را تابع نیازهای سودجویانه آن مینماید. لنین در اثر خود موسوم به «امپریالیسم و مسئله شرق» سرمایه‌داری را ایده وابستگی در جوامع نوسمعه را بصورت نطفه‌ای آن مطرح مینماید: «حال که از سیاست استعماری امپریالیسم سرمایه‌داری سخن بیان آمد باید این نکته را نیز متذکر گردید که سرمایه مالی و سیاست بین‌المللی مربوط به آن که شامل مبارزه دول ملطم در راه تقسیم اقتصادی و سیاسی جهان است، یک سلسله شکلهای انتقالی وابستگی دولتی بوجود میآورد. صفت

مشخصه این دوران تنها وجود دو گروه اصلی از کشورهای یعنی گروه کشورهای مستعمره‌دار و گروه مستعمرات نیست. بلکه وجود شکلهای گوناگونی از کشورهای وابسته نیز هست که در صورت ظاهر استقلال سیاسی دارند ولی علا در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند. ما بیکی از شکلهای یعنی نیمه‌مستعمره قبلا اشاره کردیم و نمونه دیگر آن مثلا آرژانتین است.

درک همین ایده - که بنا بر واقعیت آن دوره از گسترش امپریالیسم در جوامع غیر امپریالیستی هنوز بطور ابتدائی مطرح میشود زمانی ملموس تر خواهد شد که بیدارنگی به بررسی خصائل اساسی سرمایه‌داری انحصاری و نیز پروسه سلطه سرمایه مالی امپریالیستی و کارکردهای اجتماعی اقتصادی آن در سطح جامعه ایران بپردازیم. ریشه‌های وابستگی جامعه ایران در نهایت امر از درون خصوصیات پایه‌ای امپریالیسم یعنی توسعه و صدور سرمایه انحصاری که انهم عمدتاً در جوامع عقب‌مانده صورت میگیرد، برمیخیزد.

سرمایه‌داری ایران بنشایه شیوه تولیدی وابسته به سیستم جهانی امپریالیسم بخصوص در رابطه با تحلیل از دو عنصر اساسی کار و سرمایه مشخص میشود. نمیتوان از اشکال رشد سرمایه و نیروی کار در ایران تحلیل نمود ولی به رشته‌های وابستگی اقتصادی ایران برخورد نمود. نه فقط باین دلیل که بعد از فرم ارثی شاه، ایران وارد سیستم جهانی امپریالیسم گردید و رشد و تکامل خود را صرفاً بصورت سرمایه انحصاری و بصورت گوناگون مانند اعتبارات مالی به «ولهای وابسته و راه‌اندازی صنایع امپریالیستی، راه‌خوردن در زوایای جامعه ماباز نمود.

بدین ترتیب، امپریالیسم نه تنها در آمیختگی "جوش خورده" ای میان سرمایه مالی و صنعتی بوجود آورد، بلکه هم‌زمانی این سرمایه را بر تمام کارکردهای جامعه و زندگی روزانه مردم برقرار نمود و قادر گردید رشته‌های وابستگی ایران را یکی بعد از دیگری محکم تر نماید. روند بسط سرمایه انحصاری در ایران علاوه بر اینکه صنایع تولیدی جامعه را از لحاظ تکنیکی صرف به امپریالیسم وابسته کرده همچنین بخاطر طبیعت خاص خود، آثار از لحاظ تأمین سرمایه‌یولی

آرشیو فعالین جنبش نوین کهونیستی ایران

نیز به امپریالیسم متکی و وابسته نموده‌است، که این آخری نقش تعیین کننده را ایفا مینماید. به عبارت دیگر واحدهای صنعتی در ایران از لحاظ تأمین مواد اولیه خود وابسته به کارکرد سیستم تولیدی داخل نیستند. هر واحد و بخش تولیدی طبق 'سنت' دیرینه، روابط کارکردی خود را با واحد صنعتی معادل خود در جامعه متروپل پی‌ریزی میکند. این رابطه گرچه بظاهر امر بلحاظ پشتیبانی تکنیکی و علمی و نیز تأمین نیروی متخصص و انود میگردد و بهمین جهت هم از این جنبه، بارز و چشم‌گیر است ولی بخودی خود نمیتواند توضیح دهنده وابستگی سیستم اقتصادی ایران به امپریالیسم باشد. نکته تعیین‌کننده در اینجا همانا درک درست عملکردهای سرمایه مالی در جوامع متروپل است. زیرا زیربنای تحلیل از کارکردهای سرمایه مالی در ایران چیزی جز آنچه این سرمایه در جوامع خودی بآن مشغول است، نمیتواند باشد.

نماید فراموش کرد که کلید اصلی درک مکانیزمهای جامعه سرمایه‌داری در گردش آزادانه پول و کالا میباشد. این مسئله که هم پول و هم کالای تولیدشده بتوانند در پروسه گردش و در درون جامعه به حرکت درآیند و از این هگذر قلمروهای تولیدی گوناگون جامعه را یکدیگر به نحوی ارگانیک و درونی مرتبط بسازند، بنیاد جامعه سرمایه‌داری و ساخت طبیعی آنرا تشکیل میدهند. در این پروسه است که پول تبدیل به سرمایه و کالا تبدیل به پول میگردد و پروسه انباشت عمومی سرمایه میتواند آغاز گردد. این نمونه مینیاتوری جامعه سرمایه‌داری کلاسیک است. در حالیکه در جامعه ایران ما نمیتوانیم شاهد وجود چنین جریان زنده و پسته‌ای از گردش مستقانه پول و کالا در درون خود جامعه باشیم. در اینجا نه کالای تولید شده یا سرمایه تجاری مستقل و داخلی کالا شده است و نه سرمایه

حاصله بر اثر قوام یافتن کالای مذکور در پروسه گردش مستقلانه‌اش تبدیل به سرمایه شده است، بهمین جهت حوزه‌ها و قلمروهای تولیدی جامعه ایران فاقد آن رشته ضرورتاً طبیعی‌ای (یعنی اتکاء متقابل پولی و کالایی یکدیگر) هستند که باید آنها را به یکدیگر پیوند داده و از پیوند آنان سیستم کامل و مرتبط تولیدی بوجود آورد. اگر در جوامع سرمایه‌داری سلطه‌گر انباشت سرمایه نتیجه اجتناب‌ناپذیر کترش همه‌جانبه روابط سرمایه‌داری به نحوی طبیعی و قانونمندانه است و از همین رو وجه مشخصه آن عمومی بودن انباشت سرمایه است. در ایران این خصوصیت اساساً وجود ندارد. در اینجا استقرار روابط سرمایه‌داری نه از درون رشد مستقانه سرمایه صنعتی، بلکه با رسوخ سرمایه مالی در جامعه صورت گرفت. امپریالیسم با درهم‌پاشی روابط اقتصادی جامعه و برپائی تقسیم کار اجتماعی‌ای که اساساً ادامه تقسیم کار در جامعه متروپل بود، به ایجاد و توسعه مشاغل و حرفی در ایران پرداخت که پیش از آن وجود نداشت. حاصل این دخالت تحمیلی همانا پیدایش نابرابری‌ها و ناهمگونی از تقسیم کار در جامعه گردید که نسبت به روابط اقتصادی پیشین، بلحاظ کسی فوق‌العاده محدودتر بود. نیروی کار که تا پیش از تجاوز امپریالیسم نیروی مولده، موثر و شایان تولیدی بود اینک روانه شهرها شده و تبدیل به ارتش ذخیره کار که مدام در حال افزایش در پشت درهای کارخانجات بود، میشد. پیامد این وضع کاهش سطح دستمزدها را بوجود آورده و بنوبه خود بازار داخلی ضعیف و نیمه‌جانی را در جامعه گسترش داده است. در عین حال انباشت سرمایه که در دست عده قلیلی از سرمایه‌داران وابسته و بوروکراسی دولتی قرار گرفته، همواره در حال تکوین بوده است. مشخصه انهم اینستکه بطوردهیست در خدمت توسعه صنایع وابسته و هموارساختن راههای نفوذ امپریالیسم قراردارد.

مسئله درک وابستگی ایران هنگامی پیچیده‌تر و مشکل‌تر میشود که

بخواهیم ریشه‌های این وابستگی را در تقاطعی جستجو کنیم که واقعا در پروسه وابسته‌نمودن نظام اقتصادی ایران دارای نقشی تعیین‌کننده هستند. اگر اتکاء یکطرفه صنایع ایران از لحاظ تکنیکی به صنایع مولد خود در جوامع متروپول خیلی راحت قابل هضم است (و بهمین جهت هم موجه و ناگزیر تلقی میشود)، ولی همین اتکاء و تکیه عمیق‌تر شده و بسط پیدا میکند دیگر نه بهمان شدت مرنی و ملموس میشود و نه اینکه میتوان براحتی آنرا شکافت و بررسی نمود. زیرا آنچه در آنسوی تلاشهای خیرخواهانه و توسعه‌جویانه امپریالیستی بنظر پی‌ریزی، رشد و توسعه صنعت و تکنیک در جامعه ما قرار گرفته، چیزی جز سرمایه مالی امپریالیستی نیست، که هدف آن از این کجکلهای سخاوتمندانه! در درجه اول صدور سرمایه به اشکال مناسب و استخراج هرچه بیشتر سود به شکل دلخواه میباشد.

آیا با این توضیحات میتوان وابستگی نظام اقتصادی ایران به امپریالیسم را توضیح داد؟ بنظر ما، هنوز نه، زیرا وابستگی جامعه ایران در اعماق چگونگی نفوذ و گسترش سرمایه مالی انحصاری در ایران و نیز پیوندهای حیاتی آن با سیستم اقتصادی امپریالیستی در جوامع متروپول نهفته است. برای اینکه این مسئله را بشکافیم باید به این سؤال پاسخ بدهیم که در کجا میتوان تقاطع اصلی وابستگی جامعه‌مان را پیدا کنیم؟ یعنی آن نقاط و گره‌گاهانی که حیات سیستم اقتصادی جامعه‌مان را به روندهای اقتصادی جامعه امپریالیستی متصل نموده و خصوصیات لازمه‌ایک برای هر سازماندهی تولیدی واجب است را از آن سلب نموده، بنحویکه نمیتواند به تهائی و متکی به خود بشاید یک سیستم واحد و خودکفا بگردد درآمده و حتی وجود داشت باشد.

پی‌ریزی واحدهای صنعتی و تولیدی در ایران به‌انکاء تکنیک و تخصص وارداتی از جوامع امپریالیستی، گرچه در بدو امر وابستگی این واحدها را از لحاظ

تأمین کارشناس، تکنیک و تخصصی بارمغان می‌آورد ولی در بطن خود و بسوازات این پروسه وابستگی مالی و حیاتی این واحدها را نیز دربردارد. به مفهوم واضح‌تر، برد و نبود این و آن سازمان و واحد تولیدی، چگونگی گردش تولیدی آن، جهت‌گیری تولیدی، سازماندهی تولید و فروش، بازاریابی و خلاصه دهها و صدها جزء دیگر که بطور ناگزیری با روند تولیدی این واحدها مربوط است، دیگر نمیتواند یک امر داخلی و منحصر به منافع تولیدات داخلی و بازار داخلی باشد بلکه در درجه اول باید پاسخگویی خواستها و منافع جهانی سرمایه مالی امپریالیستی باشد.

در ظاهر امر این پروسه تولیدی تاگزیر و محدود بنظر میرسد، ولی با بسط و گسترش خود و بنابر طبیعت سرمایه‌مالی انحصاری خواهان کنترل و دست‌اندازی بر تمامی امورات و شئونات مملکتی اعم از اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میگردد. همه چیز باید تابع نیازهای گسترش طلبانه و منفعت خواهانه سرمایه مالی قرار گیرد. سلطه امپریالیسم همانا مسأله‌ای تا بامت بلادرنگ جامعه و به کنترل درآمدن تمامی اجزاء، آن از سوی سرمایه مالی امپریالیستی است. عناصر تعیین‌کننده در وابستگی و فروزفتگی ایران به امپریالیسم صرف‌نظر از اینکه از کانال سرمایه‌گذارانه‌های "عمرانی" و یا صنعتی و بخاطر توسعه صنعت و کشاورزی مدرن وارد اقتصاد ایران میگردد، بطور عمده از طریق مؤسسات مالی و بصورت سرمایه کالانی یا پولی و توسط واحدهای خصوصی و یا مستقیماً بوسیله دول جوامع متروپول صورت میپذیرد. این وابستگی در شرایط درهم‌آمیختگی شدید سرمایه مالی و سرمایه صنعتی در جوامع متروپول، هرچه عمیق‌تر میشود. در شرایطیکه بخش صنعتی در کشورهای امپریالیستی در اثر انباشت فزاینده سرمایه کلان خود توان ایجاد بنگاهها و مؤسسات مالی خاص خود را پیدا کرده و خود تبدیل به مراکز تصمیم‌گیرنده در امورات جوامع خودی گردیده و میکوشد تا از سیادت بی‌چون و چرای سرمایه مالی خلاص شود، روشن است که حتی رشته‌های

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

خصلت روابط تولیدی ایران با دیگر جوامع امپریالیستی است نه صرفاً امر هرج و مرج در تولید بلکه نظمی که در پس این هرج و مرج قرار گرفته است میباشد. پدیده‌هایی که ما در جوامع سرمایه‌داری سلطه‌گر بصورت ناموزونی و بی‌برنامگی در سیستم تولیدی کالاهای صنعتی و غیرصنعتی مشاهده میکنیم که به اشکال چون رکود و شکوفائی همزمان در بخشهای مختلف و یا توسعه غیرمنتظره واحدهای تولیدی صادراتی در عین شیوع بیکاری بالا، اینها چیزی نیست جز قانونندی ناگزیر شیوه تولیدی سرمایه‌داری که در طی سده‌های متوالی رشد طبیعی خود فرصت یافته تا در جامعه بشاید امری ناگزیر مستقر یابد. در این عرصه از شیوه تولید عامل خارجی و منافع نیروی بیگانه عملکرد ندارد. هر چه هست قانونندی سرمایه داخلی است. حال آنکه در جامعه ما این قوانین تکاملی که ناظر بر رشد شیوه تولیدی طبیعی و قانونمندانه‌ای بوده باشد، غایب است. مناسبات اقتصادی ایران نتیجتاً خلعتی ناهمگون و ناموزون بخود میگیرد، در جامعه ما هرج‌ومرج در شیوه تولیدی و ناموزونی در روابط اقتصادی پیش از آنکه حاصل روند قانونمند تکامل طبیعی سرمایه‌داری باشد، در واقع انعکاس نظم سلطه‌گرانه امپریالیستی میباشد. نظمی که در طی سالهای متعادی استمرار استثمار دوگانه از کارگران و زحمتکشان میهنان را با سلطه قهرآمیز خود ضمانت کرده است.

دخالت سلطه‌طلبانه امپریالیسم در ایران نمیتوانست به قانونندیهای رشد طبیعی جامعه ما عطف نظر داشته باشد، زیرا این دخالت از جنبه روئانی آمیخته با قهرظلمی و از بعد زیربنایی در حوزه‌های موردعلاقه امپریالیسم صورت پذیرفت. پیامد گریزناپذیر تحمیل اینچنین اقتصادبایاتی، پیدایش واحدهای صنعتی‌اژهم‌گسیخته و بیگانه‌باضروتهای اقتصاد داخلی بوده است که با پائل قانونندیهای رشد طبیعی جامعه را بهراه آورده است. سلطه امپریالیسم بیش از آنکه یک امر مکی باشد اقتصاد جامعه را

ارتباطی ظاهراً تکنیکی صرف یا بخش صنعتی منجر به پیوندهای پاره‌ناشدنی و بازم گسترده‌توان سرمایه‌مالی امپریالیستی میگردد. امروزه نه تنها صدور سرمایه‌مالی به جامعه ایران سلطه امپریالیسم را بر جامعه‌مان تحکیم نموده است، بلکه با تنیده‌شدن جدائی‌ناپذیر سرمایه مالی و صنعتی - از کانال ایجاد و گسترش سازمانهای مالی خاص بخش صنعتی - هرگونه سرمایه‌گذاری کالانی و صنعتی سرمایه تجاری، سرمایه منجی نیز منجر به سلطه افزون‌تر امپریالیسم در ایران میگردد.

این امر بنوبه خود تفاوت‌های اساسی گسترش سرمایه‌داری در جوامع کلاسیک بالیران را آشکار میسازد، زیرا اگر سرمایه و کار با شروع بسط سرمایه صنعتی و پی‌ریزی یک ساختار همگون صنعتی در جوامع کلاسیک تکامل پیدا کرد، در ایران مشخصه بسط روابط سرمایه‌داری نه صنعتی‌شدن جامعه و نه رشد سرمایه صنعتی است. تسلط و گسترش اجتمائی سرمایه‌داری در ایران برخلاف جوامع کلاسیک صرفاً با مکانیسمهای رسوخ سرمایه مالی امپریالیستی قابل تعریف است. این شیوه بسط روابط سرمایه‌داری در ایران، ضمن اینکه وابستگی روابط اقتصادی جامعه ما را به امپریالیسم برملا میسازد، همچنین اثرات غیرقابل‌گریزی بر روی اقتصادیات جامعه که نتیجتهاش ناموزونی نظام اقتصادی جامعه‌مان میباشد، میگذارد.

تفاوت‌های بنیادی در سیستم اقتصادی ایران با جوامع سرمایه‌داری کلاسیک را میتوان بویژه در خلعت ناهمگون رشد سرمایه‌دارانه این روابط ردیابی کرد. روشن است که وقتی از ناموزونی رشد ساختاری ایران در شرایط زیرسلطگی سخن میگوئیم، به این مسئله توجه داریم که بطور کلی سرمایه‌داری شیوه تولیدی موزون و نقشه‌مندی نیست و بهمین‌علت هم تأکید بر ناموزونی روابط اقتصادی ایران و تعیین‌کنندگی این خصوصیت در چگونگی گسترش سرمایه‌داری در ایران، نافی وجود همین ویژگی در جوامع سرمایه‌داری مستقل نیست. اما، نکته اساسی‌یکه وجه تمایز

از لحاظ ارقام و مثلاً امار تولیدی دچار دگرگونی نباید، اساساً یک دخالت کیفی در جامعه است و بهین لحاظ هم تکیه حکومت‌های وابسته در ایران به افزایش تولید و توسعه ارقامی کارخانجات و تولیدات بعنوان معیار 'خودکفایی' و 'استقلال' عوام‌فریبی و نوکری سیاسی است. ولی دخالت امپریالیسم در ایران این مرحله کودکی را سالهاست که در پشت سر نهاده و نتیجه آنهم به خدمت درآمدن تمامی نیروی کار و کالای تولید شده در بارگاه بورژوازی امپریالیستی و وابسته و نیز تبدیل اجتناب‌ناپذیر نظام اقتصادی ایران به جزئی از سیستم جهانی امپریالیسم میباشد.

در جامعه وابسته ایران ویژگی‌هایی چون بی‌نظمی در تولید، تاهگونی در توزیع و هرج‌ومرج حاکم بر نظام پولی، انعکاس بلاواسطه و ناکزیر روابط سرمایه‌داری نیست، این ارتعاشات دراصل بازتاب مستقیم تنظیم روابط اقتصادی سرمایه‌دارانه در تمامی زمینه‌های ممکنه برحسب برنامه و نیاز امپریالیسم جهانی و بورژوازی وابسته به آن میباشد. شکل‌مندی و آرایش کنونی روابط اقتصادی جامعه بدون مقدمه و ناگهانی در چند صیاح کوتاه نمیتوانست پدیدار گردد. نظام کنونی اقتصاد ایران با خواس تاهگونی، ناموزون و وابسته‌اش در طی دهه‌های متوالی تاریخی گسترش یافته و فرست رسوخ یافتن در تمامی عناصر ارکانیک جامعه را داشته است. اگر در بدو نمود سرمایه مالی، امپریالیستها مستقیماً و آشکارا دستورالممل و برنامه درازمدت اقتصادی ایران را تنظیم نموده و به دولتها دیکته میکردند، امروزه با رسوخ یافتن نظم دلخواه امپریالیسم در بندرت اسکلت جامعه و مستقرشدن سرمایه مالی وابسته بعنوان سرمایه حاکم، نیازی به دخالت مستقیم ندارند زیرا تا زمانیکه جامعه وابسته به امپریالیسم است ناکزیر وابسته به امپریالیسم هم به گردش در خواهد آمد.

تنظیم مناسبات اقتصادی جامعه ایران برحسب نیازهای داخلی جوامع

امپریالیستی نه فقط بر نیروی کار و تولیدات جامعه اثرات تمیین‌کننده‌ای وارد آورده و بازار داخلی را تضعیف نموده‌است، بلکه در نهایت امر روابط اقتصادی ایران را تماماً تحت‌الشعاع بخش صادراتی که مستقیماً در خدمت امپریالیسم است، قرار داده است.

نقش محوری صادرات موادخام در سامان‌دادن به اقتصاد ایران، توسعه سایر بخشهای تولیدی جامعه را نه تنها در مسیر گسترش خود پایمال نموده بلکه موجودیت این بخشها را نیز به توسعه خویش وابسته نموده است. بخش تولیدات صادراتی که قسمت عمده آنرا معادن و موادخام (عمدتاً نفت) تشکیل میدهد، از آنجا که در جهت نیازهای امپریالیسم برپا و سازماندهی شده است نه میتواند با سایر بخشهای اقتصادی جامعه ارتباط و مبادله‌ای داشته باشد و نه اینکه تأثیر همدانیه مثبت و سازنده‌ای میتواند بر روند تولیدی آنها وارد نماید. این نوع سازماندهی تولیدی یعنی محوری شدن بخش صادراتی خواه ناخواه بر پراگندگی و ناموزونی روابط اقتصادی جامعه میافزاید و ثانوی شدن حوزه‌های واقعا تولیدی جامعه را که قادرند با گسترش خود تیروهای مولده جامعه را تکامل دهند، بیار میآورد.

بدین ترتیب ملاحظه میکنیم که انباشت سرمایه در ایران نمیتواند بمانند جوامع سرمایه‌داری کلاسیک انباشتی عمومی و فراگیر باشد. زیرا مناسبات پراکنده میان بخشهای گوناگون تولیدی مانع انباشت عمومی است. در جوامع کلاسیک پیدایش بطنی سرمایه و انباشن شدن فراینده و همدانیه آن راه را برای خلق مشاغل بیشتر هموار مینمود و توأم با افزایش خود جنبش کارگری این جوامع را دامن زده و ناکزیر بود سطح دستمزد کارگران را بالا ببرد، حال آنکه در ایران با صدور سرمایه و استقرار یکطرفه و ناموزون آن و نیز تحمیل تقسیم کار اجسای امپریالیستی و لگدگویی بخشهای تولیدی و ضرور جامعه، رشد همان پروسه محال و غیرممکن بود.

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

اینکه جامعه تحت سلطه ایران تا چه هنگام در زمره کشورهای صادرکننده نفت‌خام ارزان درنزد حکومت‌های جوامع امپریالیستی بشمار آورده شود، اساساً امری سیاسی است و به دوام حاکمیت دولتهای وابسته به امپریالیسم که حاضرند ثروت‌های ملی سرزمین ما را در بازارهای بین‌المللی بریاد دهند، بستگی دارد.

یکی از نتایج تقسیم کار بین‌المللی کلاسیک در رابطه مبادلات بازرگانی جوامع زیرسلطه با کشورهای امپریالیستی دیده میشود. واردات محصولات صنعتی کشورهای زیرسلطه در طی سالهای ۱۹۵۲-۱۹۷۲، ۲۴٪ افزوده شده است، در حالیکه صادرات آنها به جهان امپریالیستی همواره ثابت بوده است. این از نتایج تقسیم کار بین‌المللی که توسط امپریالیستها طراحی میشود، است. ولی امروزه امپریالیستها صرفاً به این شیوه کلاسیک در تقسیم سلطه سرمایه اکتفا، نمیکنند. صنعتی کردن تحمیلی‌وازی پیش‌تدوین‌شده جوامع زیرسلطه دربرنامه جدید تقسیم‌کار جهانی امپریالیسم قرار دارد و این صنعتی‌کردن سالهاست که نه فقط درایران همچنین در اکثر جوامع تحت‌سلطه جریان دارد. در این رابطه است که ما شاهد انتقال صنایع بزرگ چندملیتی از کشورهای امپریالیستی به جوامع تحت سلطه هستیم. بنابراین صنعتی‌شدن جوامع زیر سلطه که به‌مراه خود انتقال سرمایه ثابت را به این جوامع در بردارد در نتیجه تقسیم کار تازه بین‌المللی انجام میگردد. امروزه ما شاهد هستیم که برخی از جوامع زیرسلطه منحصراً وظیفه تأمین مواد خام را عهده‌دار نبوده و حتی به صادرات مواد و اجزاء کالاهای صنعتی مشغولند (کشورهای جنوب شرقی آسیا نمونه بارز مجریان چنین وظیفه‌ای هستند). صنایع الکترونیک، کشتی‌سازی، بافندگی و شیمیایی و خلاصه صنایعی که به عللی تولید آنها در جوامع امپریالیستی سودآور نبوده در ابعاد وسیع به کشورهای زیرسلطه منتقل میشوند. اینهاستایی هستند که با بدلیل وسعت کمی تولیداتشان، یابدلیل تأثیرپذیری شدیدشان از نوسانات نامنتظره

نظام سرمایه‌داری، و یا بخاطر متحجرشدن و از کارافتادگی سودآورانه‌شان، باید در جوامع تحت سلطه مستقر کردند تا از طریق و یا کارگیری نیروی کار ارزان و مطیع جوامع مذکور سودآوریشان تضمین شود. در نتیجه صنایعی که نیاز به تولید توده‌ای قطعاتی و یکتواخت دارند و تولید فراوان آنها رمز ارزانی‌شان در جوامع امپریالیستی است به این کشورها گسیل داده میشود.

مترکزشدن صنایع ماشین‌سازی و شیمیایی (پتروشیمیایی) و نیز گسترش برخی از شاخه‌های صنایع نظامی (مثل یاروت‌سازی) در ایران در چهارچوب همین تقسیم کار بین‌المللی صورت گرفته است. در این رابطه انتقال صنایع شیمیایی به جوامع زیرسلطه‌ای چون ایران بیش‌از هر فاکت دیگری پرده از مقاصد ضدحلقی امپریالیستها و حکومت‌های وابسته به آنها برمیدارد. آنچه که از این انتقال صنایع در تقسیم کار بین‌المللی باقی میماند عملکردهای مرکزی در تولید است که امپریالیستها همچنان آنها را در کشورهای خودی نگهدارند. به عبارت روشن‌تر شرکت‌های چندملیتی بموازات انتقال صنایع به کشورهای زیرسلطه امپریالیسم، کارکردهایی که نقش مرکزی داشته و از لحاظ مدیریت و کنترل نقش اساسی در تولید دارند در کشورهای خودی حفظ میکنند. کارکردهایی از قبیل پژوهش و توسعه، ارتقاء، دانش و تکنیک تولیدی در زمینه تولید و فروش در خود کشورهای امپریالیستی باقی نگهداشته میشود. پیامد این وضعیت اینست که کشورهای زیرسلطه تبدیل به اردوگاه جهانی کار برای امپریالیسم شده و با وابستگی همه جانبه خود به امپریالیسم، چاره‌ای جز انقیاد به امپریالیسم هم در خود نمی‌بینند. از این رو است که مبینیم علیرغم انتقال عظیم صنایع پیچیده و پیشرفته در حوزه‌های نظامی و الکترونیک و نظایر آن به قسمی از جهان زیرسلطه امپریالیسم، مدیریت و رهبریت و خلاصه بخشهای مرکزی این صنایع که در زمینه کارکردهای طراحی و تکامل و

بی‌ریزی ساختاری نقشی تعیین کننده و تصمیم گیرنده دارند همچنان در جوامع امپریالیستی مستقر هستند.

مادام که این رابطه امپریالیستی در تقسیم کار جهانی حاکم است، نیاز به ماشین سرکوب خلقها از طرف امپریالیستها و حکام وابسته بدانها نیز وجود خواهد داشت. در همین رابطه است که مسئله برپایی ارتش منظم و توسعه صنایع نظامی به منظور سرکوبی جنبشهای کارگری و توده‌ای این جوامع در دستور کار امپریالیستها قرار میگیرد. از نقطه نظر جنبشهای کارگری، نفوذ همه جانبه سرمایه انحصاری در ایران ناگزیر بر روند این جنبشها و سرنوشت آنها تأثیرات غیرقابل چشم‌پوشی نهاده و قانونمندی گسترش و پیروزمندی این جنبشها را در مقایسه با جوامع سلطه‌گر بالکل دگرگون نموده است. زیرا سرمایه مالی امپریالیستی قادر نبود با همان روشهای کلاسیک، نفوذ و سلطه خود را در جامعه ما بشاید سرمایه سلط، تأمین و تحکیم نماید. در اینجا میزان استثمار صدها برابر بیشتر از جوامع امپریالیستی است در نتیجه درهم‌پاشی پیگیره موجود اقتصادی جامعه و تبدیل آن به مناسباتی که با نیازهای انکلی سرمایه مالی دمخور باشد بنیچار وضعیت فقیرانه طبقه کارگر را برانگیزد شدیدتر نموده و جنبشهای توده‌ای را اجتناب‌ناپذیر مینماید.

اگر در جوامع سرمایه‌داری کلاسیک، سرمایه مالی از درون رشد دموکراتیک مناسبات بورژوازی بیرون آمده و در شرایط دموکراسی بورژوازی قادر بود در این جوامع توسعه یافته و سنگروهای اقتصادی و سیاسی را یکی پس از دیگری تصرف نماید، در ایران با سلطه امپریالیسم انطباق همین پروسه میسر نبود. در اینجا پیش‌شرط تجاوز اقتصادی سرمایه مالی و غارت دسترنج توده‌ها، برپایی رونی سیاسی دلخواهی بود که با قدرت متمرکز نظامی و سرکوبگرانه خود بتواند زمینه‌های مساعد و مورد نیاز سرمایه امپریالیستی تجاوزگر را آماده نماید. دخالتهای امپریالیسم

در ایران پیش از آنکه به عرصه‌های اقتصادی کشیده شود هواره و بدون استثنا، از دستبرد به ساخت سیاسی جامعه و تبدیل آن به شکل دلخواه و حتی در بعضی مقاطع تاریخی یا دست‌نشدن حکومتها آغاز شده است. مادام که امپریالیسم در جامعه حضور دارد و سرمایه امپریالیستی به غارت کار و غنایم میهنان مشغول است، رونیای سیاسی حاکمه هم بدون استثنا، امپریالیستی بوده و بکاری جز سرکوبی توده‌ها و خوش‌خدمتی به صاحبان سرمایه نمیتواند مشغول باشد. همین واقعیت است که بشاید زیربنای هرگونه تحلیلی از جنبشهای کارگری و پروسه رهبری و سازماندهی آن باید در نظر گرفته شود.

بنابراین، این سلطه سرمایه مالی و نیازهای سودطلبانه بی‌پایان آن است که تمام ارکان اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه ایران را بخود وابسته نموده است. این واقعیت که سرمایه مالی با قدرت بی‌رقیب خود قادر است حتی در جوامع خودی سایر بخشهای بورژوازی را از یاد آورد و زندگی سیاسی کشورها را دچار بحران سازد دیگر امروزه امری روزانه شده است.

اگر تصمیمات صاحبان سرمایه مالی در جوامع امپریالیستی، این یا آن رشته و واحد صنعتی را به ورشکستگی کشانده و بر میزان سودآوری این یا آن انحصار صنعتی تأثیر میگذارد، همین تصمیمات در جامعه وابسته ایران دیگر محدود به این یا آن رشته صنعتی نمانده و بالکل نظم اقتصادی جامعه را متزلزل مینماید.

اکنون دیگر روشن شده که با جهانی شدن و متمرکز شدن هرچه وادی‌کال‌تر سرمایه مالی، صاحبان این سرمایه چگونه قدرت و سرعت عمل فراینده‌ای بر زندگی توده‌های میلیونی جوامع سرمایه‌داری تحت‌نفوذ خود بدست آورده‌اند. در شرایطیکه حتی در جوامع امپریالیستی، کارشناسان اقتصادی بورژوازی از وابستگی اقتصاد جوامع خودی به عملکردهای سرمایه مالی سایر قطبهای امپریالیستی تاله سر میدهند

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

برای اینکه طبقه کارگر بتواند بر حرکات خویش در طی یک پروسه طولانی مبارزه تأثیر مثبت گذارده و از منافع واقعی‌اش آگاهی کسب نماید، علاوه بر لزوم نظارت روشنفکران پرولتری بر مسیر این مبارزات، امکان تجربه‌اندوزی خودانگیزانه کارگران، نیز از شرایط توسعه و گسترش نهضت کارگری است. لازم تجربه‌اندوزی و تقویت روحیه مبارزاتی کارگران تداوم بدون وقفه مبارزات آنهاست. در شرایط کنونی ایران بدون شک میتوان گفت که یکی از نتایج ناگزیر حاصل از اعتصابات مکرر ولی در نیمه راه سرکوب شده کارگران، همانا عدم دستیابی کارگران به تجارب عملی مبارزه است که اندوختن و درس آموزی از آنها نیاز به استمرار طولانی مبارزاتشان دارد.

چه دستیابی به آگاهی تردیونستی که صرفاً با انکاء، به غرایز طبقاتی (خودآگاهی) کارگران قابل وصول است و چه آگاه شدن طبقه کارگر از منافع طبقاتی اش که تنها با دخالت روشنفکران پرولتری امکان پذیر میگردد، هر دو بدون چون و چرا نیاز به بستر قابل دوامی از مبارزات خود بخودی طبقه کارگر دارد.

یکی از کمبودهای قابل توجه در جنبش کارگری ایران، ناتوانی کارگران از پربارترکردن خودآگاهی طبقاتیشان در بستر پراتیکی فعال و مستمر میباشد که خود ناشی از همین وقفه‌های طولانی و خستگیهای مستد میباشد. منقطع شدن مکرر مبارزات کارگران توسط سرکوب امپریالیستی و در نتیجه پیوند نیافتن مراحل مبارزاتی و عدم انتقال همان آگاهی‌های ابتدائی و غیربسی - که طبقه کارگر قادر است منحصر با توای خود کسب نماید - به دوره‌های بعدی مبارزه موجب میشود که خودآگاهی کارگران محدود شده و نسبت به دوره‌های قبلی مبارزه، رشد قابل توجهی ننماید.

همین امر یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های موجود میان شرایط سرمایه‌داری

تشکلهای کارگری و لزوم بسط آنها را به کارگران تفهیم نماید و هنوز روشنفکران انقلابی پرولتاریا امکان ارتباط گیری و تماس ارگانیک با این جنبشها و تاثیرگذاری بر روی آنها را نیافته‌اند که حکومت وابسته به امپریالیسم با شناخت از عواقب طولانی شدن اعتصابات، حملات خود را به صفوف کارگران آغاز مینماید و حاضر است ننگ کشتار دسته جمعی کارگران را بجان بخرد تا بعداً دچار تنگنای سرنگونی نگردد. بدین ترتیب در تاریخ کارگری ایران ما شاهد وقوع اعتصابات و تظاهرات مکرر از سوی کارگران هستیم که اغلب بدون اغمال رهبری آگاه ظهور میکنند و بدون اثرگذاری رهبری پرولتری هم به خاموشی میکرایند. این واقعیت نشان میدهد که در صف آرایی نیروهای متضاد، عامل زمان بعنوان فاکتور اصلی در دست دشمن طبقه کارگر قرار دارد. طبقه کارگر ایران هرگز نخواهد توانست نیروی خود را بسیج نموده و آن را به سطحی از آمادگی برساند که قادر به رویارویی با دستگاه آماده و عظیم دولت سرکوبگر باشد، مگر آنکه شیوه‌ها و متدهای دیگر و تازه‌ای برای صف آرایی خود ابداع کند. در اینجا طبقه کارگر ایران مواجه با نیروی روزیده، تعلیم دیده و سازمانیافته سرکوبگری است که از هر نظر برای یک مصاف نهانی جلوتر از نیروی طبقه کارگر قرار دارد.

به معنای دیگر طبقه کارگر ایران نمیتواند با همان اسلوبهای کلاسیک مبارزه خود را متشکل نموده و به سوی کسب قدرت دولتی حرکت نماید. برای جبران زمانی و عقب افتادگی سازمانی و تجربی، نمیتوان با همان روشهای قدیمی مبارزه و سازماندهی به رویارویی یا چنان نیروهائی شناخت بلکه باید دست به شیوه‌های نوینی از مبارزه زد که قادر به سازماندهی رشدیابنده و پایدار طبقه کارگر باشد. و نه تنها در حفظ تشکلهای موجود کارگری موثر واقع شود بلکه حتی آنها را گسترش داده و مستحکمتر نماید. (۶۱)

کلاسیک با شرایط جامعه زیر سلطه ایران را نشان میدهد. در جوامع سرمایه‌داری کلاسیک، کارگران قادر هستند که در فضای بوروکراسی بورژوازی دست به تیرین و تجربه اندوزی در طی مبارزات متوالی و مستمر خود بزنند. در این مورد که تداوم اعتراضات و مبارزات طبقه کارگر چگونه قادر است بر شکل‌گیری و رشد روحیه مبارزاتی طبقه کارگر و خودآگاهی غریزی آنان موثر واقع شود، لنین با تحلیل مختصری از تاریخچه جنبش کارگری روسیه این حقیقت را به روشنی بازگو مینماید. لنین حرکت خودبخودی با هم فرغ دارند. در سالهای هفتاد و سالهای شصت از حتی در نیمه اول سده ۱۹ هم در روسیه اعتراضاتی روی داده که تخریب خودبخودی ماشینها و غیره را همراه داشت. اعتراضات سالهای نود را نسبت به این «عیبها» حتی میتوان آگاهانه نامید. گاهی که جنبش کارگری طی این مدت بجلو برداشته است تا ایندرجه عظیم است. این امر با مثل میدهد که «مصرف خودبخودی» در واقع همان شکل جنبش آگاهی است. (چه باید کرد) بنابراین طبقه کارگر قادر است تنها در جریان پرودم مبارزات خودبخودی‌اش، به نحوی «گام» بردارد که حتی در مقایسه با دوره‌های قبلی حیاتیات «آگاهانه» باشد. لنین به وضوح از گامی سخن میگوید که جنبش کارگری روسیه توانست بود با تداوم خود در طی سه دهه متوالی، بجلو برآورد. عاملی که در جریان دامنه‌دار و مستمر مبارزات طبقه کارگر روسیه در سه دهه مذکور به کارگران روسیه کمک نمود تا شیوه «تخریب خودبخودی» را ترک نموده و دست به عصبانیهایی آگاهانه بزنند، چه میتوانست باشد جز شرایط بادوام و پررونق مبارزات آنها؟ اینکه خود عنصر خودبخودی بتواند تبدیل به «شکل جنبش آگاهی» شود، خود نیاز به شرایط مقتضی و پروسه بادوام مبارزاتی دارد که تنها در این پروسه امکان تربیت و پروراندن شکل جنبش آگاهی وجود دارد. و وقتی لنین از روند تاریخی اعتراضات سه دهه از کارگران روسیه سخن میگوید در واقع قصد دارد همین

پروسه پرودم را که مرکز تغییر و تحولات «عنصر خودبخودی» و شرط ارتقاء و جهش آن به سمت «شکل جنبش آگاهی» است، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. از این روست که «حرکات خودبخودی یا هم فرغ دارند» زیرا این حرکات یا با ادبیه مستمر و دامنه دارشان ناگزیر بر ذهنیت کارگران تأثیر میگذارند و «عصبانیهایی» آنها را قادرند آگاهانه نمایند و یا با بی‌ادامگی و منقطع شدن بی‌دری شان اثرات منفی بر روحیه کارگران گذارده و آنان را از هر مبارزه‌ای رویگردان مینمایند. «عصبانیهایی ابتدایی هم در این موقع دیگر تا اندازه‌ای مظهر بیدار شدن روح آگاهی بود؛ کارگران ایمن همین را به حلال ناپذیر بودن انتظاماتی که آنها را تحت فشار قرار میداد از دست میدادند و رفته رفته لزوم مقاومت دسته جمعی را..... نه بخواهم بگویم درک میکردند ولی حس میکردند و جدا از فرمانبرداری غلامانه در مقابل روسا سرپیچی مینمودند. ولی مع الوصف این برآیند بیشتر جنبه ابتلازایی و انتقام داشت تا مبارزه. اعتراضات سالهای نود تظاهرات آگاهی را برآیند بیشتر با نشان مینماید..... هرگاه عصبانیهایی صرفاً قیام مردمان زمستش بود، خروص اعتراضات متوالی نطفه‌های مبارزه طبقاتی بودند ولی فقط نطفه‌های آن.» (تأکیدها از ما)

از این تحلیل چه نتایج میتوان استنباط نمود؟ درک غریزی و یا همان احساس خودانگیخته طبقه کارگر مبنی بر «لزوم مقاومت دسته جمعی» در برابر هجوم عمال سرکوبگر در چه شرایطی رشد مینماید و خود را نشان میدهد؟ تحلیل لنین از طبقه کارگر روسیه میگوید که این طبقه طی سه دهه متوالی اعتراضات مستمر توانست بود درک غریزی خود را از مبارزه و نسبت به وضعیت خویش تکامل بخشیده و «تظاهرات آگاهی را برآیند بیشتر» نشان دهد.

شرط اصلی و لازمه رشد خودآگاهی طبقه کارگر، پروسه مستمر و فعال مبارزاتی آنهاست. متوالی بودن بی‌وقفه اعتراضات و استمرار شرایط مبارزاتی، که کارگران بتوانند در پروسه آن شیوه‌های بهتر و اشکال عالیتری از مبارزه را فرا

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

بگیرند به نحویکه قادر شوند از «عصبانیهایی» خودبخودی بسوی «نطفه‌های مبارزه طبقاتی» زهمبار گردند، از جمله مسائلی است که باید مورد توجه روشنفکران پرولتاریا در جریان سازماندهی طبقه کارگر و تشکیل حزب کارگری قرار بگیرد.

اینکه پروسه بادوام مبارزات خودبخودی کارگران، چه نقش مهمی در بازورسازی ذهنیت کارگران و شکل بخشی به خودآگاهی آنان دارد و اینکه وجود همین پروسه بادوام چگونه قادر است ذهنیت کارگران را به سطح «لزوم مقاومت دسته جمعی» ارتقاء دهد، بطور آشکار در تجربیات کارگران روسیه دیده میشود.

لنین اعتراضات سالهای نود را به این دلیل بیشتر دارای جنبه آگاهی نسبت به «عصبانیهایی ابتدایی» میداند که از طرف کارگران «خواسته‌های معینی بیان آورده میشود، از پیش لحظه مناسب در نظر گرفته میشود..» در حقیقت طبقه کارگر روسیه پس از طی نمودن دو دهه متوالی مبارزه و تلاش بدون وقفه قادر گردید چنین گامهایی «تا ایندرجه عظیم» به جلو برآورد.

کارگران روسیه پس از طی نمودن دوره‌های متوالی مبارزه تازه توانستند زمینه واقعی رشد و پرورش ذهنیت و غرایز خودبخودیشان را بدست آورند و عناصری از آگاهی را در مبارزاتشان نشان دهند به نحویکه این «اعتصابات متوالی نطفه‌های مبارزه طبقاتی» در روسیه گردیدند.

به عبارت دیگر طبقه کارگر روسیه با پشت سر گذاردن شرایط مبارزاتی بسیار پرکشش و متد خود، توانست با تجربه اندوزی خودبخودی دیدگاه عصبان آمیز خویش را نسبت به مبارزه طبقاتی تا سطح درک احساسی از قوانین مبارزه طبقاتی تکامل بخشد. این ارتقاء قابل توجه آگاهی، تنها به یمن سه دهه مبارزه متوالی میسر گردید. نتیجه اینکه نمیتوان نقش پراهمیت و برجسته تداوم مبارزات خودبخودی کارگران را در پرورش خودآگاهی آنان و تقویت روحیه تسلیم

ناپذیریشان نادیده گرفت. و یکبار دیگر باید بر روی عقب افتادگی زمانی طبقه کارگر نسبت به دشمنانش، بعنوان فاکتوریک در خلاف جهت اهداف مبارزاتی پرولتاریا عمل مینماید، انگشت گذاشت.

در جامعه وابسته به امپریالیسم ایران وضعیت چگونه است؟ سلطه سیاسی امپریالیسم بر دستگاه دولتی و نقش سرکوبگران آن در قلع و قمع ساختن کثرتین صدای اعتراضی، بازتاب مستقیم و بلاواسطه اش را در کیفیت نازل نطفه‌های مبارزه طبقاتی و کسب تجربه اندوزیهای کارگران ایران از مبارزاتشان نشان میدهد. ولذا آنها را از هرگونه تجربه اندوزی قابل توجه و فهم خودبخودی «لزوم مقاومت دسته جمعی» محروم میسازد. در اینجا مبارزات متوالی و مستمر جای خود را به سرکوبهای بی‌دری و تیتجنا رکودهای متوالی سپرده است. (۱۷)

از این روست که خصلت عمومی جنبش کارگری ایران هنوز خصلتی اکونومیستی است که با آمیزه‌های فاسیلات سیاسی کارگران آمیخته است. وقتی میگویم طبقه کارگر ایران هنوز از لزوم مقاومت دسته جمعی درک کامل و زنده‌ای ندارد درست بخاطر همین خصلت اکونومیستی حاکم بر جنبش کارگری ایران است. خصلت مذکور در اساس نه از درون جنبش کارگری بلکه از بیرون آن بر این جنبش سیطره دارد و مربوط به همانطور که گفته شد - هم عوامل زیربنایی و هم عوامل زوبنایی جامعه ایران است.

اگر در جنبش کارگری روسیه و قبل از تشکیل حزب، لنین در باره خصوصیات آن میگوید: از طرف کارگران «خواسته‌های معینی بیان آورده میشود، از پیش لحظه مناسب در نظر گرفته میشود» دقیقاً به یک جنبش برنامه دار که با نقشه و هدف معین پیش میرود، اشاره میکند. چنین حالتی را حتی پس از قیام ما کمتر در بین اعتراضات کارگری مشاهده میکنیم. این امر در هر صورت نه تنها مربوط به

وجود دستگاه سرکوبگر سیاسی است بلکه عامل پراکندگی تولیدی در عرصه کارخانجات، پراکندگی عملی کارگران را تشدید میکند. در نتیجه حتی اگر در برخی از حوزه های تولیدی و در نزد بعضی از بخشهای کارگران پیشرو درک لزوم 'مقاومت دسته جمعی' وجود داشته باشد، باز هم مجال عملی کردن چنین درگی و سراسری کردن چنین عملی در یک رشته از واحدهای تولیدی بطور همزمان و در یک مبارزه اعتصابی واحد وجود نخواهد داشت. توجه به نقش چنین عاملی، پروسه سازماندهی طبقه کارگر ایران را از طریق اعتصابات سراسری دچار تحول نموده است. این به این معنا است که طبقه کارگر ایران نمیتواند با شرکت در یک اعتصاب سیاسی سراسری و تدارک قیام مسلحانه شهری به سرنگونی حاکمیت وابسته به امپریالیسم و ابقاء جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری خویش نائل گردد.

سرکوبهای متوالی و پی در پی، ناکزیر وقفه های طولانی و خستگیهای مبارزاتی را در جنبش کارگری ایران بوجود آورده است. تأثیر مستقیم و فوری آن هم بر ذهنیت کارگران چیزی جز فقدان یک چشم انداز روشن از مبارزه، و انباشته کردن تجارب مبارزاتی پراکنده و از هم گسیخته نیست. بروز واقعی کیسودهای مذکور در دوران پس از قیام ۲۲ بهمن سال ۵۷ در بین کارگران دیده میشود. سردرگمی و ندانم کاری در امور مربوط به سازمانهای صنفی و ناتوانی در تشخیص ماهیت وظایف تشکلهای صنفی - کارگری در این دوران، گریبان کارگران ایران را گرفته بود.

اگر چه سندیکاهای فرمایشی در کارخانجات در دوران شاه معدوم به طرز ناقصی میتوانست ذهنیت کارگران را تا اندازه ای نسبت به اشکال صنفی سازماندهی آشنا سازد ولی فرمایشی بودن آنها، کارگران را بطرز غریزی نه تنها با تشکلهای فرمایشی بلکه با هرگونه فرم سازمانی دیگری هم بیگانه و بدبین ساخته بود. در

نتیجه در شرایط شبه دموکراسی پس از قیام، کارگران در برخورد با مسئله تشکیل سازمانهای صنفی شان با سنگینی ذهنی قلمی مواجه میشوند. در عین حال فشار واقعیات سیاسی و ضرورتهای صنفی، کارگران را مجبور به ایجاد تشکیلات خود نمود. و گر چه کیسود تجربه کافی و فقدان اندوخته کار سازمانی، ذهنیت کارگران را طبیعتاً در مورد کشف و تشخیص شکل مناسب سازماندهی دچار آشفتگی مینماید ولی این پروسه به طرز توده ای در بین کارگران ایران آغاز شده بود و مبنایست سیر طبیعی خود را بیباید.

طبقه کارگر برای سازماندهی خویش علاوه بر تجارب مبارزاتی یکپارچه و منسجم، نیاز به شرایط مقتضی بمنظور پرورش احساس همبستگی طبقاتی خویش نیز دارد. اینکه هر کارگری بجای سرلوحه قراردادان مسائل شخصی خود، آمادگی دست شستن از آنها را داشته باشد و به مسائل مربوط به طبقه ای که بدان متعلق است چشم بدوزد تنها در وضعیتی امکان پذیر است که احساس همبستگی طبقاتی کارگران رشد کرده باشد.

ولی سایه شوم هیولای حاکمیتهای امپریالیستی در دهه های متوالی، نه تنها در زنجیره تجارب مبارزاتی کارگران ازهم گسیختگی ایجاد کرده است بلکه در تخفیف و منکوبی رشد همبستگی آنان نقشی تعیین کننده ایفا نموده است. تلاشی کردن هرگونه تشکل انقلابی و دموکراتیک که به نوعی میخواد با طبقه کارگر تماس گرفته و ضرورت همبستگی طبقاتی کارگران را در میان آنها ترویج نماید، از پیامدهای سیطره حاکمیت امپریالیستی در ایران میباشد.

نضج گیری خودآگاهی جنبشی طبقه کارگر نسبت به درک خویش از همبستگی طبقاتی، و نیز درک از هر مسئله سیاسی- طبقاتی دیگری، نیاز به یک پروسه مبارزاتی بادوام و جریانداری دارد که در بستر آن کارگران توانسته باشند

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

طبی مشاهدات عینی و تجارب عملی خود به لزوم این همبستگی طبقاتی پی برده و به عین دریافتند که ضرورت چنین همبستگی ای در وضعیت مادی و معیشتی یکسان آنان نهفته است.

واقعیت اینست که وقفه های پیاپی در سیر جنبش کارگری ایران و خستگی ها و خودهای ناشی از سرکوبهای بیرحمانه و متوالی، مجال سرزدن و رشد چنین احساسی را به کارگران ایران نداده است. بی سبب نیست که در سراسر تاریخ جنبش کارگری ایران ما کمتر شاهد رشد تشکلهای صنفی از شکل اتحادیه ای و یا شورایی به اشکال بزرگتر و وسیعتری چون ایجاد شورای مرکزی و یا اتحادیه مرکزی در یک رشته از صنایع و واحدهای تولیدی در سراسر کشور هستیم. (۸)

نگاهی مختصر به تاریخ کوتاه جنبش کارگری ایران

برای اینکه بتوانیم احکام فوق را با پشتوانه واقعی اثبات کنیم لازم میدانیم که به بررسی مختصر جنبش کارگری ایران از قبل از مشروطیت تا دهه پنجاه قرن حاضر بپردازیم.

اولین جرقه های نضج گیری کمربند و کوتاه مدت جنبش کارگری ایران مربوط به حوالی سالهای ۱۲۸۶ شمسی مطابق با سال ۱۹۰۷ میلادی است. در این دوران که انقلاب مشروطیت ایران در اوج اتلا، خود بود به طبقه کارگر ایران که میرفت تا در درون روابط نیمه مستعمره - نیمه فئودالی امروز آرام شکل بگیرد، فرصت داد تا هماهنگ با جنبش انقلابی مشروطیت دست به تشکیل سازمانهای صنفی خود از قبیل اتحادیه بزند. اتحادیه های کارگران چاپخانه، تلگرافی و کارگران

تالیفات از این جلد اند. در این مرحله از شکل گیری جنبش کارگری ایران اعتصابات کوتاه و محدودی در سطح کارگاههای چاپخانه و روزنامه روی میدهد. در واقع انقلاب مشروطیت که انقلابی بورژوازی و ضد استبدادی بود به انتشار و طبقات تهیدست و تحت ستم نظام فئودالی قاجاریه این امکان را داد تا بتوانند با ورود به بستر مبارزاتی، حرکت سازمانی را در شکل نطفه ای و ابتدائیش تجربه نمایند. وجود شرایط عینی انقلاب و رشد یکپارچه و روزافزون انقلاب بورژوازدموکراتیک مشروطیت و خلاصه عقب نشینی های مکرر ارتجاع سلطنتی دست به دست هم داده بودند و زمینه پیدایش جنبش کارگری را به صورت ابتدائی فراهم کرده بودند.

تا قبل از سرکوبی جنبش مشروطیت توسط امپریالیسم انگلیس و روسیه تزاری در سال ۱۲۹۰ شمسی، جنبش کارگری ایران پا به پای جنبش دموکراتیک توده ها پیش میرفت. ولی سرکوب جنبش و آغاز جنگ جهانی اول، نهضت کارگری ایران را در همان آغاز تجربه اندویش نابود ساخت و رکود و خمود را بر سراسر جنبش نوپای کارگری ایران چنانچین ساخت که تا سالهای متقارن با پیروزی انقلاب اکتبر روسیه ادامه پیدا کرد.

مرحله بعدی ظهور مجدد جنبشهای کارگری در ایران مربوط به زمانی است که امواج تکانه هنده افکار انقلابی پرولتاریای روسیه به سراسر سرزمینهای مجاورش و از جمله ایران سرازیر گردید. در این دوره است که ما شاهد احیای دوباره تشکلهای کارگری از بطن مبارزات رو به رشد کارگری هستیم. در سال ۱۲۹۷ شمسی کارگران چاپخانه های تهران به تشکیل دوباره اتحادیه های خود دست یازیدند و به دنبال آنها کارگران تان پزیهها و معلمین و کارکنان اداره پست و تلگراف نیز اتحادیه های خود را برپا ساختند.

همزمان با پیروزی انقلاب اکثراً و خروج قوای روسیه تزاری از ایران، امپریالیست‌های انگلیس میدان را خالی دیده و نیروهای نظامی خود را به نواحی شمالی ایران نیز کشاندند. بدین ترتیب سراسر خاک میهنان تحت اسارت نظامی و سیاسی امپریالیسم انگلیس در آمد. کلیه قیام‌های ضد امپریالیستی که در گوشه و کنار خاک ایران بوقوع می‌پیوست، بی‌محابا توسط قوای اشغالگر انگلیس سرکوب میشد.

در عین حال اولین حزب کمونیست ایران در سال ۱۲۹۹ شمسی مطابق با ۱۹۲۰ میلادی در کیلان تشکیل شد. این حزب که توسط سوسیال دموکرات‌های اصیل ایرانی همچون حیدر عسوافی تشکیل گردید بر بستر مبارزات پرشور ضد امپریالیستی کارگران و زحمتکشان جامعه و از بطن مبارزات خودبخودی آنان علیه امپریالیسم انگلیس و استبداد مطلقه وابسته بان زاده شد. دامنه فعالیت حزب بطور عمده در میان کارگران بنادر شمال و نیمه پروولت‌های روستائی و همچنین در بین زحمتکشان روستائی میهنان بود.

بدین صورت بود که برای اولین بار در تاریخ جنبش کارگری ایران، اولین حزب واقعی کارگری از درون مبارزات ضد امپریالیستی و ضد استبدادی طبقه کارگر شروع به نضج گیری نمود. سازماندهی کارگران بنادر شمال ایران و شیلات در درون اتحادیه‌های کارگری یکی از ضوئه‌های کارنامه فعالیت حزب مزبور میباشد.

امپریالیسم انگلیس پیروزیهایی درخشان حزب کمونیست ایران را مساوی خاتمه سلطه امپریالیستی خود میدید و در اندیشه سرکوبی همه جانبه آن، در سدد ایجاد دستگاه متمرکز دولتی برآمد. ولی دستگاه عشیره‌ای - فئودالی انزمان که از قاجار باقی مانده بود نمیتوانست اهداف درازمدت آنرا برآورده سازد و میبایست از

بیخ و بن دگرگون کرده.

کودتای رضاخان در سال ۱۲۹۹ شمسی (۱۹۲۱ میلادی) مقدمه برپاسازی چنین دستگاه مطلوبی بود. بدین ترتیب سلطه سیاسی فئودالیسم که با انقلاب مشروطیت متوازن گردیده بود با کودتای رضاخان بطور درشت و برای همیشه عقب نشینی نمود و دستگاه سیاسی را در اختیار خودکامه گیهای امپریالیسم انگلیس نهاد. فوری‌ترین و مهم‌ترین وظیفه رضاخان، جلوگیری از رشد جنبشهای ضد امپریالیستی در هر نقطه از ایران و سرکوب بیرحمانه جنبشهای کارگری بود که همزمان با مدرنیزه کردن ارتش و دستگاه دولتی میبایست انجام میدیافت.

کودتای رضاخان به اهداف امپریالیستی فوری خود دست یافت زمانیکه ری توانست با تکیه به نیروی ارتش نوسپاده خود، جنبش انقلابی در کیلان و جنبش دموکراتیک کلل پستیان را در خراسان تار و مار کرده و راه را برای گسترش انزون تر سله امپریالیسم بازتر کند.

با وجود این نمیتوان از دستاوردهای جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان میهنان در این دوران یاد نکرد؛ در فاصله زمانی سه سال یعنی از مقطع سال ۱۲۹۷ شمسی تا کودتای رضاخان، جنبش کارگری ایران به صورت گوناگون از تپیل انحصار، تحصن و تشکیل اتحادیه جاری بود و حتی تا دو سال بعد از کودتا در شهرهای مرکزی ایران و نیز نقاط نفت خیز جنوب که بطور کلی زیر نفوذ مستقیم انگلیس بود اشکال گوناگون مقاومت دیده میشد. تشکیل بیش از ۲۰ اتحادیه کارگری از دستاوردهای بلاواسطه این مبارزات در این مرحله از تکامل جنبش کارگری ایران است، و مهمترین دستاورد این دوره از نهضت کارگری ایران همانا تشکیل اولین حزب کمونیست در ایران میباشد.

عوامل روینانی که در این مرحله، نبض جنبش کارگری و دموکراتیک

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

میهنان را به تپش وامیداشت، از یکطرف سیل خروشان ایده‌ها و افکار انقلابی که از کشور انقلاب کرده هسایه رسوخ مینمود بود و از طرف دیگر حضور و حاکمیت عویان امپریالیسم انگلیس بر کلیه شئونات مملکتی و دولتی بود که توده‌های زحمتکش را بیتاب مینمود.

رکود انقلابی اینبار با کودتای رضاخان بر این جنبشها حاکم گردید. جنبشهای مذکور یکی بعد از دیگری سرکوب گردیدند و تا سال ۱۲۰۸ یعنی طی ۸ سال تمام کمتر اعتصابات و تظاهرات توده‌ای وسیع کارگری به منصف عمل در آمد.

یکسال پس از کودتای ننگین رضاخان، علناً حکومت سراسری ایران در چنگ وی قرار گرفت و چهار سال بعد از آن از طرف مجلس وقت به پادشاهی منصوب گردید. به مرور بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم، پای امپریالیسم تازه نفس امریکا از طریق سرمایه‌گذاریهای نفتی در مناطق جنوبی بر اقتصاد جامعه‌مان نیز باز شد. امریکا هم خواهان حق مداخله سیاسی در امور مملکتی ما گردید. در این دوره از حکومت رضاخان ما شاهد سرکوبی بی‌در پی قیامهای عشایری و فئودالهای بازمانده قاجاری نیز هستیم. طی ۸ سال از حکومت سرتیژه، رضاخان قادر گردید با استقرار حکومت مرکزی دولتی و سازماندهی و تسلیح مدرن ارتش، مطابق با طرح و برنامه امپریالیستی و اجراء قوانین اجتنابی در جهت منافع سرمایه خارجی، منطفا هر حرکت و صدای حق‌طلبانه‌ای را در نطفه خفه نماید.

بحران اقتصادی سرمایه‌داری در سالهای ۱۲۰۸-۱۲۱۱، وضعیت موجود را از هر نظر برای توده‌ها غیر قابل تحمل نمود. شرائط عینی انقلاب که طی سالهای متوال در جامعه وجود داشت با بحران جاری به وضعیت انقلابی منجر گردید. ناآرامیها و تلاطمات وسیعی در سطح کارگران و زحمتکشان جامعه و بویژه در بین

واحدهای تولیدی نفت شروع به غلیبان نمود.

اولین اعتصاب چشمگیر کارگری پس از ۸ سال سکوت و رخوت ناشی از سرکوب در اردیبهشت ماه سال ۱۲۰۸ توسط کارگران کمپانی نفت ایران و انگلیس آغاز گردید و با موفقیت هم پایان یافت. اعتصابات کارگران کارخانه کبریت سازی تبریز در سال ۱۲۰۹، و کارگران کارخانه نساجی وطن اسفهان در سال ۱۲۱۰ از جمله مبارزات کارگری مهم این دوره از رشد جنبش کارگری ایران میباشد.

اغلب این اعتصابات با سرکوب سرتیژه رضاخان بواجبه گردیدند. بسیاری از کارگران مبارز دستگیر و یا زندانی و به نقاط دیگر تبعید شدند. در سال ۱۲۱۵، چهار سال پس از سرکوب نهانی اعتصابات کارگری، قانونی تحت عنوان "آیین نامه انضباطی در کارخانجات" به تصویب رسید که طبق آن هر گونه اعتصابی غیر قانونی و ممنوع گردید.

بدین ترتیب برای چندمین بار، جنبش کارگری ایران هنوز فرسودگیهای ۸ ساله رکود مبارزاتی را از تن خارج نکرده بود که با سرکوبی ددمنشان تری روبرو گردید و اینبار میبایست حداقل ۱۴ سال رکود در جنبش سپری شود تا بتواند دوباره مبارزات کارگری انرژی سابقش را بدست آورده و به دور معمولی بفتد.

وقوع جنگ جهانی دوم و اوضاع جنبش کارگری ایران

مرحله بعدی اوچگیری قابل ملاحظه مبارزات کارگری در ایران به حوالی پای گیری جنگ جهانی دوم برمیگردد. اگر چه تا اینسوق یعنی در فاصله سالهای ۱۲۱۱ تا ۱۲۲۵، ناظر برخی اعتراضات پراکنده و چرتهای زحمتکشان و کارگران هستیم ولی به دلیل کم دامنه بودنشان نمیتوان آنها را در اینجا مورد بررسی قرار داد. در طی این سالها حکومت رضاخان هرروز بر حصارهای اختناق و اسارت توده ها، قلعه ای تازه میافزود. کلیه اعتصابات نطفه ای پراکنده در سال ۱۲۱۸ بطور قطعی منکوب شد و رهبران اعتصابیون دستگیر شدند. با دستگیری گروه ۵۲ تن، دیگر حیات جریان جنبش کمونیستی ایران که از بدو پایه گذاری حزب کمونیست وارد مرحله تازه ای شده بود، خاتمه داده شد.

ولی نهضت کارگری ایران در شرایط تازه دوباره امتلاء یافت، طوریکه خاطره جنبشهای پربوق سالهای ۱۲۲۹ را در اذهان زنده مینماید. این شرایط همانا اوچگیری جنگ جهانی دوم و از پس آن شکست آلمان نازی، تبعید متضخانه رضاشاه و ورود قشون ارتش سرخ به خاک ایران میباشد. وجود شرایط عینی انقلاب و عملکرد مجموعه فاکتورهای فوق به کارگران و زحمتکشان میهنمان یکبار دیگر فرصت داد تا در فضای سیاسی ایجاد شده به احیای مجدد تشکیلات خود بپردازند.

یکی از بزرگترین اعتصابات کارگران در سال ۱۲۲۵ در تاسیسات نفتی جنوب روی داد. در این اعتصابات کلیه کارگران مناطق نفت خیز جنوب شرکت فعالانه ای داشتند. علت اعتصاب عمدتاً اعتراض به ترور رهبران اتحادیه های کارگری صنایع نفت جنوب بود. سرگرد فاتح که در آنسوق فرماندار نظامی آبادان

بود به دستور اربابان امپریالیستش طرح توطئه خانانته ای را جهت سرکوب اعتصابیون تدارک دید. تحریک و بسیج اعراب حاشیه نشین علیه کارگران اعتصابی از جمله ابتکارات وی برای گل آلود کردن اوضاع بود. کشتار بیش از ۴۶ تن از کارگران و زخمی شدن نزدیک به ۲۰۰ نفر از نتایج این طرح خانانته سرگرد فاتح بود. پس از این اعتصابات دولت قوام هرگونه اعتصابی را غیر قانونی اعلام کرد و در سراسر خوزستان حکومت نظامی برقرار شد.

کلیه رهبران کارگران دستگیر شدند و بجای اتحادیه های کارگری، اتحادیه های فرمایشی با طرح و برنامه پیش نویس شده دولتی به کارخانجات اعمال شدند.

گرچه در طی این دوران مبارزات کارگری علیرغم سرکوبها و حملات وحشیانه رژیم به صفوف کارگران پیشرو و مبارز، از حیاتی بطنی و در خور ملاحظه برخوردار بود ولی حزب توده با وجود نفوذ قابل توجه اش در بین کارگران و زحمتکشان میهنمان هرگز نتوانست از این شرایط ویژه در جهت پیشبرد اهداف انقلابی پروولناریا و علیه امپریالیسم و سلطه ان در ایران سود جوید. برعکس، این حزب در حیاتی ترین و حساس ترین فرازهای جنبش کارگری ایران و در اوج اعتلاء و آمادگی توده ها برای مقابله با ارتجاع و امپریالیسم، راه سازش و تسلیم را در پیش گرفته و رهبری آن همواره پشت به توده ها کرده و راه فرار و یا تسلیم را برگزیده است. از این حزب که از همان آغاز تشکیل، کاریکاتوری از یک حزب کمونیست واقعی بوده است جز این هم نمیشد انتظار داشت.

آرشیو فعالان جنبش توده کمونیست ایران

نتیجه:

ویژگی جنبشهای این دوران را بطور خلاصه میتوان اینطور ذکر نمود: جنبشهای کارگری از آغاز انقلاب مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد سلسله از انتهای طولانی مدت ولی حاروی خیزهای کوتاه بوده اند. اگر چه غارت و استثمار امپریالیستی در ایران، وجود دانسی شرائط عینی انقلاب را در سراسر پروسه تاریخی ذکر شده در جامعه تضمین میکند ولی از طرف دیگر سایه سرنیزه حکومتهای وابسته به امپریالیسم هیچگاه امکان تداوم جنبشهای عدالتخواهانه را به زحمتکشان نداده است. و هرچند که خودآگاهی کارگران و تجارب مبارزاتی شان اعتلاء بیشتری یافته و خواستها و مطالبات صنفی شان افزون تر گشته است، بهمان میزان و حتی بیش از آن تاکتیکی و سیاستهای ضد کارگری امپریالیسم و دولتهای وابسته به آن نیز پیچیده تر، وحشیانه تر و غریبان تر گشته است. بدین ترتیب نهضت کارگری ایران با وجود جریان داشتن جویاندار نبوده اند. این جنبشها با وجود پدیدارشدنشان بندرت مستمر، دامنه دار و سراسری شده اند.

این خصوصیات ویژه جنبشهای کارگری ایران میباشد که تنها در شرایط تحت سلطنتی بوسیله عامل روبانته که در اینجا همان حاکمیت دیکتاتوری سیاه "یا به شکل شاهانه و یا به صورت آخوندیش" باشد بر مبارزات طبقه کارگر تحمیل میکردند.

شکوفائی جنبش ملی در سایه اوچگیری نهضت کارگری

پس از خاتمه جنگ جهانی دوم و بیرون آمدن امپریالیسم ضربه ندیده و تازه نفس امریکا از درون آن، سیاست توسعه طلبانه امپریالیسم در منطقه از انگلیس به امریکا منتقل میگردد. و ایران بعنوان یکی از مناطق نفوذ امپریالیسم انگلیس در اختیار سرمایه های امپریالیسم امریکا قرار میگردد. از سال ۱۲۲۵ سیل سرمایه های امریکائی به بازارهای ایران سرازیر گشت. تضادهای حاصل از تفوق طلبی امپریالیستهای امریکا و انگلیس در منطقه به تضادهای درونی خفه شده جامعه امکان بروز و ظیان داد و خود موجب تقویت جنبش آزادیبخش ملی گردید.

در اوایل سال ۱۲۲۹ همراهِ با رشد مجدد مبارزات دموکراتیک توده ها، یکسری جنبشهای اعتصابی کارگری بصورت پراکنده در شهرهای اصفهان، کاشان، رشت و تبریز روی میدهند. کارگران کارخانجات نساجی اصفهان و سمنان اتحادیه های خود را تشکیل دادند. جنبش فزاینده کارگری به نقاط نفت خیز کشور سرایت کرده به نجویکه حسین علاء نخست وزیر وقت مجبور به گسیل قوای نظامی به نواحی نفت خیز گردید و کارگران آزادیخواه را به گلوله میندند.

در پی این وقایع دولت حسین علاء نمیتواند در مقابل خشم غیر قابل کنترل توده ها استوار بماند و مجبور به استعفاء میگردد. پس از این وقایع دکتر مصدق نماینده بورژوازی ملی ایران به نخست وزیری میرسد. رشد نهضت کارگری در این ایام، یعنی در فاصله سالهای ۱۲۲۶ - ۱۲۳۲ به وضعیت جنبش دموکراتیک ملی ایران وابسته میگردد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد توسط زاهدی و بازگشت شاه معدوم، باز هم جنبش کارگری ایران اگرچه بسیار پراکنده و جزئی به حیات خود ادامه داد. در سال ۱۳۳۶ کارگران نفت مسجد سلیمان و آغاچاری در اعتراض به سیاست ضد کارگری کنسرسیوم نفت، خواستار شناسایی حق اعتصاب و افزایش حقوق گردیدند. این اعتصابات با دستگیری رهبران اعتصابی فرونشست. در همین سال کارگران بافنده اصفهان در اعتراض به عدم پرداخت حقوق ماهیانه چندین بار اعتصاب کردند. در سال ۱۳۳۸ کارگران کارخانه های بافندگی ریس باف اصفهان به علت تاخیر در پرداخت حقوق ماهیانه دست به اعتصاب زده و خواستار اضافه دستمزد مطابق با ۳۵ درصد گردیدند. اعتصاب مذکور با دخالت عوامل سرکوبگر رژیم و با کشته شدن چندین تن از کارگران و بازداشت ۲۶ تن از رهبران آنها سرکوب گردید. همچنین اعتصابات سال ۱۳۳۶ کارگران سد دژ، معادن زغال سنگ شمشک و کارگران کارخانه بافندگی شهناز از جمله اعتصابات قابل ذکری است که در سال ۱۳۳۶ روی داده است. اعتصابات اخیر یا تبعید ۱۷ تن از کارگران پیشرو و ضرب و شتم تعدادی از آنها میرفت که سرکوب شود ولی کارگران مبارز از پای ننشسته و به اعتصاب خود ادامه دادند تا اینکه موفق به بازگرداندن کارگران اخراجی و تحویل خواسته‌های خود به رژیم وابسته به امپریالیسم شدند.

مرکز ثقل نهضت کارگری ایران در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد بدون تردید مبارزات کارگران مناطق نفت خیز جنوب بوده است. در واقع طبقه کارگر

ایران که بخش آگاه تر و پیشرو تر آن در این صنایع متمرکز است، توانسته بود در این مرحله مهر پیشتازی خود را بر روند کل مبارزات کارگران سراسر میهنان بزند. تا قبل از سرکوب سراسری قیامهای شهری در خرداد ۱۳۴۲ و در دوران وزارت اقبال، جنبش کارگری و دموکراتیک میهنان از دامنه قابل ملاحظه ای برخوردار بود. این مقطع دوران شکل گیری اعتصابات متعددی از سوی کارگران کشور میباشد. اعتصاب کارگران بافنده موسسات بافندگی شهناز و نختاب در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ از جمله اعتصابات مهم این دوره میباشد.

رژیم ضد خلقی شاه هم در سرکوبی وحشیانه این جنبشها همواره قاطعیت ضد انقلابی خود را نشان داده و با قلع و قمع کردن مبارزات حق طلبانه توده ها از پایدار شدن آنها جلوگیری مینمود. مهم ترین نهضت خودبخودی کارگری پس از دهه چهل، مربوط به اعتصابات کارگری در کارخانه بافندگی جهان میباشد که در آن بیش از ۲ هزار تن شرکت داشتند. این اعتصاب با کشته شدن و زخمی گردیدن کارگران مبارز سرکوب شد.

دهه پنجاه، دوران اوجگیری جنبشهای کارگری در سراسر میهنان میباشد. در این دوره، جنبش کارگری مرحله ای از رشد خود را میگذراند که از یکطرف تحت تاثیر امواج تهبیجی و تبلیغی جنبش نوین کمونیستی ایران که با آغاز مبارزه مسلحانه وجود خود را اعلام نموده، قرار گرفته است و از طرف دیگر سخت تر شدن شرایط زندگی، تورم سرسام آور اقتصادی و سر شکن شدن عوارض فلاکت بار تورم بر کرده کارگران و زحمتکشان، نیروی مبارزاتی توده ها را دم بدم بیشتر مینمود.

اعتصابات کارگران و رانندگان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران منجر به اضافه حقوقی معادل با ۳۵ درصد گردید. یکسال بعد سندیگاهای کارگری غیرتعاونی

اعلام شد و ۲۰ تن از رهبران اعتصابی بازداشت شدند. ولی کارگران با پیگیری و ادامه اعتصاب رژیم سرکوبگر را وادار به عقب نشینی نمودند.

در سال ۱۳۵۲، ۴ هزار تن از کارگران ساختمانی پانزدهگانه نفت در حوال تهران، اجتماع نموده و خواستار ۳۰ درصد از درآمد تأسیسات پانزدهگانه تهران، تهیه سرویس رفت و آمد و پرداخت اضافه حقوق اضافه کاری در روزهای تعطیل شدند. رژیم شاه ۵۰ تن از کارگران سرشناس را دستگیر نمود ولی کارگران با ادامه اعتصاب خود موفق به آزادی آنها گردیدند.

اعتصابات کارگران کارخانه نورد اهواز در مه مهر سال ۱۳۵۲ و معدنچیان زغال سنگ و همچنین اعتصاب کارگران سازمان آب و برق رشت از جمله اعتصابات مهی است که با دخالت مأموران ساواک و ژاندارمری تار و مار گردیدند. در سال ۱۳۵۲ کارگران کارخانه چیت باقی ری در اعتراض به تاخیر بودن سطح دستمزد و بدی شرایط کار دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب نیز با دخالت مأمورین ساواک سرکوب گردید. در همان سال کارگران کارخانه ماشین سازی ارواک بخاطر ۲۰ درصد اضافه دستمزد دست به اعتصاب زدند و توانستند خواسته های خود را به رژیم شاه تحویل کنند.

موج اعتصابات بعدی کارگری در سالهای ۵۴ - ۵۵ در بسیاری از کارخانجات بافندگی تهران و شاهی روی داد و متعاقب آن یکسری اعتصابات دیگر در شرکت برق تهران در کارخانه چیت بهش در کارخانه مارلی تکس، تهران، کارخانه جنرال موتورز ایران کارخانه سیمان صوفیان، روی داد که از بین این اعتصابات، اعتصاب کارخانه نساجی شاهی یا اعلام حکومت نظامی در این شهر سرکوب شد. اعتصاب کارخانه چیت بهش با اعلام نظر هیئت مدیره کارخانه مبنی بر تأیید خواسته‌های اعتصابیون، با موفقیت پایان یافت. کارخانه مارلی تکس هم با

افزایش ۲۰ درصد اضافه دستمزد با خواسته‌های کارگران موافقت نمود. اعتصاب کارگران جنرال موتورز ایران با بازداشت ۳۵ تن از کارگران سرکوب شد. کارگران کارخانه سیمان صوفیان با دخالت عوامل ژاندارمری و ساواک نتوانستند اعتصاب خود را به سرانجام برسانند و در نیمه راه متوقف ماند.

در شرایط کنونی (بهمن ۷۲) که حکومت دیکتاتوری مطلق جمهوری اسلامی با درهم‌پاشی وحشیانه جنبشهای کارگری و سرکوبی بی‌امان نیروهای طرفدار خلق بر اریکه قدرت ستیزگانه‌اش تکیه زده است و در وضعیتی که نیروها و سازمانهای انقلابی در برابر هجوم ستمانه رژیم بوضوح تماماً وادار به عقب‌نشینی شده‌اند، میتوان گفت که جنبش انقلابی و کارگری ایران باریک‌درچارزکود شده است. این وضعیت که حکایت از تعمیق فرجه بیشتر مبارزه طبقاتی آنها به نفع امپریالیسم و رژیم وابسته به آن میکند، مسئله نقش عوامل روتنایی جامعه را در پروسه طولانی مبارزه ضد امپریالیستی باز هم برجسته‌تر مینماید. درهم‌کوبی بی‌امان و وحشیانه نیروهای انقلابی توسط جمهوری اسلامی، در صفوف متلاشی‌شده سازمانها تشدد و آشوب ایجاد نموده و ذهنیت آنان را از پرداختن به مسئله اصلی بازداشته است. این وضعیت طبعاً با اعتلای جنبش توده‌ای دگرگون شده و مسئله چگونگی رهبری و سازماندهی آنرا از هم اکنون در دستور قرار میدهد. در اینجاست که تنها یک تفکر انقلابی میتواند پاسخ صریح و صحیحی به این مسئله بدهد. اگر جامعه ایران در شرایط تحت سلطگی داننا در بحران بسر میرود و حالت انفعالی بر آن حاکم است، و ملغیرم سرکوب سیستماتیک خلق و سازمانهای انقلابی و درعین‌فقدان جنبش‌یادوام کارگری، باز هم مبارزات توده‌ها علیه ستم و اختناق سرزده و اوج‌میگیرد، چگونه میتوان از هم اکنون درجهت سازماندهی و رهبری این جنبش‌ها کام‌برداشت. در اینجاست که درک صحیح از شرایط مشخص ایران، شناخت از شرایط مادی و ذهنی جنبشهای کارگری باید نقطه‌عزیمت هرگونه پاسخی به این مسئله باشد.

مبانی درک اشرافیت (اویستوکراسی) کارگری

مسئله رهبری :

در بورسیه‌های گذشته مطرح کردیم که شکل‌گیری جنبش کارگری ایران به مثابه یک پدیده مشخص اجتماعی، متأثر از مختصات تاریخی و عینی جامعه است. این به معنای اینستکه، هم مجموعه عوامل عینی و هم گذشته تاریخی طبقه کارگر و هم ذهنیات و روحیات مبارزاتی‌اش بلاواسطه بر نحوه شکل‌گیری جنبش کارگری اثر میگذارد. در حالیکه این عوامل بنوبه خود تابع سلطه امپریالیسم بوده و توسط سلطه آن و سیستم امپریالیستی حاکم بر جامعه، خصوصیت پیدا میکنند.

اضافه بر این میتوان به تجربیات مبارزاتی کارگران، و در نتیجه اندوخته‌ها و نااندوخته‌ها، و سرمشتهای علی‌آنان و مهارت امکان‌پذیرسازی این تجارب از طریق بازنگاری و جمع‌بندی، اشاره کرد. برخورداری از فرصت کافی در ملی یک جریان اداس‌دار و بدون وقته مبارزاتی، مسلماً بر سیرتجربه اندوختنی خودانگیزه و حتی آگاهانه پرولتاریا تأثیر گذارده و به وی امکان میدهد تا خزائن غنی تری از سنن مبارزاتی بدست آورد. اینکه طبقه‌کارگر قادر باشد در طی فرآیندهای مبارزاتی‌اش، شیوه‌های کارگران مبارزه را بطور خودبخودی آزمایش نموده و از هر کدام از آنها

اندوخته‌ای برای حرکت بعدیش جذب نماید، بدون شک در درازمدت میتواند تأثیرات مثبت و سازنده‌ای در شکل‌گیری بهتر و عالیتر جنبشهای آتی‌اش وارد نماید. ولی این همه بدون داشتن یک رهبری پایدار انقلابی امکان‌پذیر نیست. تجربه اندوختنی از مبارزه نیاز به جریان داشتن خود مبارزه بطور پایدار دارد، و مبارزه پایدار لازم‌الشی وجود یک رهبری پایدار و انقلابی است. این دیالکتیک مبارزه با دید کلاسیک است. ولی آیا میتوان با این دید، مبارزات کارگری را در ایران رهبری نمود و به سرانجام رساند؟

تاریخ نهضت کارگری ایران از صدر مشروطیت تا بحال گواهی میدهد که طبقه کارگر جامعه ما در دوره‌های گوناگون نتوانسته بر اثر سلطه فزاینده سیستم امپریالیستی، از یک رهبری منسجم و پایدار انقلابی برخوردار باشد. برعکس، سلطه خشونت بار و قهرآمیز امپریالیسم نه به نیروهای پیشرو و انقلابی فرصت ایجاد یک ارتباط ارگانیک و دائمی با طبقه کارگر داده است و نه به این طبقه مجال بهره‌گیری کافی از یک رهبری پرولتاری.

اگر دید کلاسیک را برای پیرویه تشکیل طبقه کارگر ایران معیار قرار دهیم، آنگاه باید نشان دهیم که شرایط عینی و ذهنی ای که این طبقه را محصور کرده است با شرایط جوامع کلاسیک لاقابل بطور تقریبی یکسان است. حال آنکه در واقعیت اینطور نیست. مسئله رهبری جنبش کارگری ایران را نمیتوان در شرایط ایران که یک جامعه وابسته به امپریالیسم است با همان روشهای کلاسیک حل نمود. در اینجا پاسخ درست به مسئله رهبری طبقه کارگر در گرو درک درست از شرایط مادی رشد این طبقه و فهم ناهمبندیهای اساسی در شرایط مادی و ذهنی رشد و تکوین طبقه کارگر ایران با جوامع کلاسیک است.

آرشفعالان، جنبش نیدن، کهنست اداران

از نظر عینی، طبقه کارگر ایران نمیتواند از پیوندهای درونی‌ای برخوردار باشد که حوزه‌های تولیدی مختلف یا ایجاد و گسترش خود ضرورتاً بین کارگران بوجود می‌آوردند. این واقعیت همانطور که قبلاً هم توضیح داده شد مربوط به نحوه رشد روابط سرمایه‌داری در ایران و توسعه انگلی وار صنایع ایران میباشد.

از نظر تاریخی، این طبقه علیرغم سابقه ۸۰ ساله مبارزاتی‌اش، هنوز از نظر کیفی در سطح پائینی قرار دارد. نگاهی کوتاه به مبارزات کارگران در همین چند ساله پس از قیام و بازمبانی خواسته‌های آنان خود گویای کیفیت و سطح جنبش کارگری میباشد. تعطیل شدن کارخانجات، افزایش موج بیکاری، رشد تضاعبی قیمت‌های اقلام ضروری، افزایش ساعات کار هفتگی، وخیم تر شدن بیمه، بازنشستگی، و بهداشت و درمان و دهها معضل اجتماعی دیگر باعث شده که کارگران در درجه اول به حل مسائل صنفی خود فکر کنند و در نتیجه عمده درخواستهای مبارزاتی‌شان در سطح مسائل صنفی و تردیونیتی صرف باقی بماند. روشن است که کشاندن جنبش کارگری از سطح مسائل صنفی به میدان سیاسی باید از بیرون جنبش و پیوسله یاشانگ این طبقه انجام شود. و این خود، مسئله رهبری نهضت کارگری ایران را به میان می‌آورد.

از نظر رهبری، مسئله رهبری جنبشهای کارگری و خلقهای زحمتکش میهنان بخصوص در اوضاع فعلی که ارتجاع تادندان مسلح جمهوری اسلامی به این مبارزات باوحشگری تمام‌عیارش میتازد، برجستگی پیدا کرده است. ولی حل مسئله رهبری این جنبشها، نه خاصه حال بوده و نه اینکه برای اولین بار در میان جنبش کمونیستی برزبانها آورده میشود. درعین‌حال پدیده تازه‌ای که در جریان مباحثات کنونی بگوش میخورد، تأکید بر حل معضل تفرقه و گروه‌گرانیهای بنیان‌افکن رایج در جنبش کمونیستی است. برکسی پوشیده نیست که جنبش کمونیستی ایران ناتوان

از پاسخگویی به حل مسئله رهبری مبارزات خلقهای میهنان و در نتیجه ناتوان از یافتن راههای انقلابی وحدت درونی خویش، در این معضل دریند افتاده است. باین دلیل معتقدیم که حل تفرقه وسیع درون جنبش کمونیستی در درجه اول درگرو پاسخ به حل مسئله رهبری نه فقط جنبش کارگری، بلکه جنبشهای تمامی خلقهای میهنان میباشد. این امر علاوه بر اینکه بررسی عاجلانه وضعیت طاق‌فرسای توده‌ها را در شرایط سلطه ارتجاع وابسته به امپریالیسم الزامی میگرداند، همچنین تحلیل از وضعیت نیروهای انقلابی مارکسیست-لنینیست، و چگونگی صف‌بندی آنان را در برابر نیروهای سازمانیافته ضدانقلاب نیز واجب میگرداند. زیرا حالت انفجاری و قریب‌الوقوع انقلابی جنبشهای خلقهای میهنان در برابر تعرض بی‌مقیاس رژیم، هم مسئله رهبری و سازماندهی این مبارزات را امری فوری و امروزی نموده است و هم درک درست از میناهای تفرقه‌های درون جنبش کمونیستی و در نتیجه دستیابی به زمینهای وحدت را امری عاجل کرده است.

ولی نیازی به تفصیل ندارد که از نظر مارکسیسم لنینیسم مسئله رهبری جنبش توده‌ها و نیز وحدت درونی کمونیستها نمیتواند خارج از مبارزات توده‌ها، یعنی با سرهم‌بندی اصول وحدت برروی کاندز صورت بگیرد. باز هم نیازی به گفتن ندارد که ریشه‌های قطور شکافها و تفرقه‌های موجود در بین سازمانهای کمونیستی، درست مربوط به مشی و سیاست این سازمانها در پاسخگویی‌شان به معضلات بعدازقیام، نظیر تحلیل از دولت جمهوری اسلامی، تخیر سفارت امریکا، جنگ ایران و عراق، و بالاخره تعیین‌کننده‌تر از هر چیزی نحوه صف‌آرایی‌شان در برابر تعرض نهانی رژیم به سازمانهای انقلابی بوده است. اگر از یکسو حل مسئله رهبری و دستیابی به وحدت درونی سازمانهای کمونیستی در گرو درآمیختن آنان با جنبشهای ضدامپریالیستی توده‌هاست، و از سوی دیگر تفرقه‌های امروزی زانیده خط‌مشی‌های

نادرست دیورزی همین سازمانها در برخورد به جنبش توده‌هاست، چگونه میتوان این معضل را حل کرد؟ به اعتقاد ما جواب را مارکسیسم-لنینیسم داده است. باید سلاح انتقاد و انتقادازخود را بکارگرفت. تقطه عزیمت هرگونه وحدتی، و آغاز حرکت بسوی حل مسئله رهبری جنبش کارگری و خلقهای میهنان باید در بستر به رویت درآمدن و مطرح شدن يك انتقاد مارکسیستی از سوی سازمانهای طالب وحدت صورت بگیرد. از اینرو به علل درآوردن فوری مبارزه ایدئولوژیک که با سبک تقد تقادانه گذشته مشخص شده باشد، سرفراز پروسه تفرقه‌زدانی درون جنبش کمونیستی است.

در شرایط کنونی، شیروها و سازمانهای طرفدار طبقه کارگر همگی بدون استثنا، پس‌از حلات پیشمار و وحشیانه رژیم، به بیرون از مرزهای کشورمان رانده شده‌اند. علاوه‌براین سازمانهای مذکور هرکدام به شاخه‌های متعدد متشعب گردیده‌اند. وجه مشخصه غالب این انشعابات در میهم و ناروشن‌بودن مبانی سیاسی - ایدئولوژیک انشعابات است. درعین حال باید ذکر کرد که نطفه‌های این جدانها درست بعداز روزهای قیام ۵۷ و دوران بازارگرایی کار سیاسی صرف سازمانهای مذکور، در درون این سازمانها بسته میشد. و اینک ما شاهد بی‌عملی وسیع این سازمانها و ناتوانیشان در ارائه کردن دستاورد تازه‌ای از لحاظ تئوریک هستیم.

بالین حال جنبشهای شهری و روستایی، مستقل از وضعیت سازمانهای مدعی رهبری این جنبشها دراین‌تعلقه‌وآن‌زمینمان سرزمینند و باشند قسوت‌امیری بوسیله حکومت جمهوری اسلامی سرکوب میگرددند. وضعیت فعلی جنبش انقلابی میهنان و میثون با دورانی از انقلاب روسیه که لتین توضیح میدهد، مقایسه کرد: 'موفقیت باید و گذرنده جنبش ملای یا فن کلدت میثون فرموله کرد؛ هم نیست... و آدم فرول است. آدم فرول است چونکه هم طبقه کارگر و هم قشرهای پیش‌لینیش مختلف جامعه روسال طور روزافزونی از بین خود لشکری ناراضی، ملای به اعتراض و کسائی را بیرون بدهند که لاده‌اند هرچه از دشمنان برمیانه ستارزه برسد حکومت مطلق مسامحت نمایند... در عین حال آدم نیست چونکه رهبر وجود ندارد. پیشواپان بی‌عملی وجود

دارند. اشخاص دارای قریحه تشکیلی وجود ندارند که قادر باشند موجبات چنان هلیت برداشته و در بین حل واحد و هماهنگی را فراهم نمایند که در سله آن بتوان از هر توده ولو جزئی استفاده نمود... آنچه باید کرد) مفاهیم بالا به مسئله رهبری و نقش آن در پیشبرد جنبش انقلابی توده‌ها اشاره میکند. از نقطه نظر رهبری جنبش کارگری ایران، مسئله مذکور از جنبه‌های دیگر که همان نفوذ اپورتونیسم به اشکال گوناگون و در صفوف طبقه کارگر باشد، انقلابی رنج برده است، بلکه‌همچنین بواسطه‌نفوذعناصرسازمانهای‌رویزبونیست، رفرمیست، اپورتونیست، این جنبش‌هاغالباً به سازش و توطئه‌گری کشانده شده اند. واز همینجا، یعنی از مسئله کسب رهبری جنبش کارگری مقوله تازه دیگری که تقریباً تاریخی به اندازه تاریخ جنبش کارگری جهانی دارد پدیدار میشود که اریستوکراسی کارگری نامیده میشود اکنون مسلم شده است که سوتوتشد و آینده نهضت کارگری ایران از چه عوامل مشخصی رنج میبرد که تا اینجا به شماری از آنها اشاره شد. سازمانها، عناصر و گروههای رویزبونیستی مختلف که از همان آغاز قیام ۲۲ بهمن و در شرائط کوتاه شبه دموکراسی بعد از آن، دست به تفریزه کردن ایده های سازشکارانه خود در بین کارگران زدند و حتی سعی داشتند جنبش کارگری را به اشکال پارلساتاریستی مبارزه بکشاندومبارزات‌ضدامبرالستی خلقهای زحمتکش را به دنباله‌روی‌ازفریبکاریهاوترفندهای‌رژیم‌وادارکنند یکی دیگر ازتخرات بسیارجدی‌ای هستندکه‌آینده‌نهضت‌کارگری‌را تهدید میکنند. مبارزه‌مابط‌مشئ این سازمانها و گروهها، بدون‌شناختن‌ذاتی‌تاریخی‌واسول‌سیاسی- ایدئولوژیک‌آنهاست. باید در آغاز به رسالت واقعی اینگونه سازمانها درجنبش‌کارگری‌پی‌برد تا‌آنکه بتوان بهتربا اهداف توطئه‌گران آنها مبارزه کرد. در پروسه پیروزمندانه همین مبارزه است که پیشاهنگ انقلابی قادر است مسئله رهبری انقلابی و پایدار جنبش کارگری ایران را حل نماید.

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

مبانی فکری اریستوکراسی کارگری

یکی دیگر از عواملی که در نحوه شکل گیری جنبش کارگری ایران اثرات غیر قابل انکاری دارد، پدیده و با جریان سیاسی ای است که در ادبیات مارکسیستی با نام اریستوکراسی کارگری شناخته شده است. این جریان سوزات آغاز سله امپریالیسم در ایران به طوری بلندی شروع به نتج گیری نمود و بتدریج توام با بسط و گسترش صنایع امپریالیستی در بخشهای تولیدی و در نتیجه بسط کمی طبقه کارگر تبدیل به یک نیروی فعال در درون نهضت کارگری ایران گردید.

گسترش سله امپریالیسم بر بازار تولیدی و صنایع ایران حد استعمار و نرخ ارزش اضافی را معلوم میکند. شفت استعمار که با کیفیت سرمایه متغیر رابطه مکس دارد، در جوامع زیر سله با نازل نگهداشتن این سرمایه ودانرا رو به افزایش است. بدین ترتیب مغزله با پیشهای کارگری فرزانده ستایه تابعی از افزایش شدت استعمار در دستور کار همیشگی حکومتها وابسته به امپریالیسم قرار میگردد. یکی از تاکتیکهای کهنه ولی موثر امپریالیسم در مواجهه با خیزشهای کارگری، نفوذ در این جنبشها توسط عوامل کارگزار خویش و به گمراهی کشاندن آنها در مسیر سازش و فرم است. وجود این عوامل در میان طبقه کارگر بستایه کارگزاران سیاستهای امپریالیستی حکومتها وقت، بیش از هر چیز و فوق هر علتی از ضروریات و احتیاجات سیاسی امپریالیسم نشأت میگردد. شناخت همه چانه از اریستوکراسی کارگری ایران نیاز به درک موقعیت تاریخی آن در سطح جهان و علل و شرائط ابتدائی پیدایش آن در عصر سرمایه داری انحصاری دارد.

اریستوکراسی کارگری از آغاز تا کنون

پس از انحلال انترناسیونال اول در سال ۱۸۷۶ مسیحی تا هنگام شمله بر شدن اولین جنگ جهانی یعنی در سال ۲۸ سال تمام، احزاب کارگری بسیاری در گوشه و کنار دنیا شروع به پای گیری کردند. انترناسیونال دوم به ابتکار انگلس در سال ۱۸۸۹ تشکیل شد. جهان سرمایه داری کلاسیک وارد مرحله انحصاری شده بود و دوران رشد و توسعه خود را میگذراند که انگلس مؤسس انترناسیونال دوم در گذشته بود.

در این دوران امپریالیسم جهانی انگلیسی از قدرت نفوذی استعمارگران زایدالوصفی در هر سه قاره جهان برخوردار بود. این قدرت استعماری دوامت بود با استعمار و غارت خلقهای جهان زیرسطله اش. درآند هتکفت و بی‌عسائی را به چنگ آورد. همین نظام پرمزیت مالی، به بورژوازی این مملکت امکان داد تا از حاصل چپاول دسترنج توده های ملیتیون میمل تحت استعماری، تبدیل به بورژوازیون تمام ملل "انگلسی" بشود.

مسلم است که بدون یک سیاست عقابله جوانه ضدکارگری، این بورژوازی نمیتوانست تبدیل به سردهمدار تمام دیگر طبقات بورژوازی دنیای سرمایه داری بشود. ولی تنها یک سیاست عقابله جوانه صرف قادر نبود سرمدمداری این طبقه را حفظ نماید و باید با اشکال دیگری از سیاستها و تاکتیکهای زیرکانه تکمیل میشد.

بعدها بود که انگلس اموزگار کتیر برپرتاریا، دست به کشف و تحلیل از سیاستهای نوین بورژوازی زده و با بررسی موقعیت ویژه و ستاز امپریالطوری انگلس در بازارهای جهانی و تراج و تقسیم فنانم ملل زیرسطله اش، ریشه های ابتدائی شتج گیری و پیدایش اشراقیت کارگری را در تاریخ جنبش کارگری جهانی از نقطه نظر اقتصادی و برای اولین بار تبیین نمود و آنرا تحت عنوان اریستوکراسی کارگری فرموله کرد.

خلاسه این تحلیل از این قرار است: بهره سرمایه دارانه هتکفت و بی‌عسائی که بورژوازی انگلس بدست میآورد به این طبقه امکان مادی سرمایه گذاری بر روی یک تاکتیک درآدمت ضدکارگری را میدهد. بدین ترتیب تاکتیک نوین و زیرکانه ای بسطور به کبراه کشاندن جنبشهای کارگری ایجاد میشود که در اصل سرمایه گذاری آن یا امکانات و مزایات خود طبقه کارگر انجام میشود. و نه تنها سرمایه گذاری این سیاست میخانه، بلکه همچنین نیروی مادی اجرایی آن از درون خود طبقه کارگر و با نام اهداف کارگری به عرصه عمل در میآید. اینکه جنبش کارگری را باید با امکانات و نیروی مادی خود این جنبش به گمراهی کشاند، هدف نهائی چنین تاکتیک موزانه و امپریالیستی است.

انگلس با استادی ریشه های اقتصادی اشراقیت کارگری را نشان داد. دقت نظر بر روی همین نکته که منابع و ریشه های این جریان ابتدا از طریق منافع اقتصادی آن توسط انگلس تبیین میگردد، میخواند به بسیاری از مسائل بعدی پاسخ دهد. در آن هنگام جنبش کمونیستی جهانی برپوات رشد سریع بورژوازی و روابط سرمایه‌داری و خصوصاً گسترش مناطق استعماری امپریالطوری انگلس، فرانسه، آلمان و آمریکا خود را مواج با ترفندی زیرکانه از طرف بورژوازی حاکم مینماید. تاکتیک که میخواست با ناسدکردن نهضت کارگری از درون، از طریق خود و اصمال رهبری رفرمیستی و آشتی طلبانه بر احزاب کارگری انترناسیونال دوم، سیاست و خط مشی سازمانهای کارگری را به انحراف کشانده راز رشد سریع و مهارت‌پذیر نهضت‌های کارگری جلوهگری نموده و آنها را به مرابه‌های سرمایه‌داری بیند. بورژوازی انگلیسی تبار موقعیت تفوق آمیزش بر سایر هم‌طرازان اروپائیش، اجراء پیشقدمانه و پیش‌گسترده چنین تاکتیک را برعهده گرفت. در افشا، پیامدهای سل و طبقاتی چنین تاکتیک میخانه‌ای، انگلس از یک واقعیت نکاندهنده پرده‌بردارد. وی میگوید اکنون انگلس به آن درجه از سلطه تکامل اقتصادی دست یافته است که بتواند هزاره را یک "اشراقیت بورژوازی" یک "اشراقیت پروتاریائی" و یا "پروتاریائی بورژوازی" را بوجود آورد و از سلط خود، ملتی تمام بورژوا سازد. این تحلیل انگلس از نحوه منطکره‌های سیاستهای بورژوازی در درون طبقه کارگر، هشدار و زدگ خطری بود که میبایست کلیه امزاب بین‌الملل را بیدار نموده و آثاراً آماده رپاروی با پدیده اشراقیت کارگری مینماید. (ادتیاله در صفحه ۱۹۷)

مبارزات طبقه کارگر انگلیس بویژه از نظر صحنه تازیدن عناصر رفرمیست و اپورتونیست همواره مورد توجه خاص انگلس بوده است. وی چندسال پیش از آنکه انترناسیونال دوم را برپا نماید، از وضعیت سیاسی طبقه کارگر بدینگونه انتقاد میکند: ما در دنیای زندگی میکنیم که هرکس باید بخودش برسد. اما طبقه کارگر انگلستان میدان را خالی گذاشته و اجازه میدهد که زمینداران، سرمایه‌داران و خرده‌فروشان، با دستکام حقوقدان دروزنامه‌نویسان از منافع آنها دفاع کنند. بی‌جهت نیست که اصلاحاتی که به نفع طبقه کارگر باشد اینچنین معدومند و به این آهستگی صورت عمل بخود میگیرند. مقاله: حزب کارگران - طبع نشریه لیبراستاندارد - ۲۲-۱۸۸۱

همانگونه که میتوان برداشت کرد انگلس اشاره به کسبوند نمایندگان و مدافعان واقعی و طبقاتی خود پروتلاریای انگلیس در پارلمان نموده و آنان را از نفوذ نمایندگان غیرطبقه‌نشین برحذر میدارد. در آن موقع که اتحادیه‌های کارگری انگلیس پس از حزب چارتنرها - نیرومندترین تشکیلات کارگری در انگلیس بودند به انحاء گوناگون از رشد کیفی جنبش کارگری صنعت نموده و در شرایط مشخص آن دوره که راه به پارلمان برای طبقه کارگر گشوده بود، رهبران این اتحادیه‌ها طبقه کارگر را "تقریباً درست به محافظه‌کاران، لیبرالها و رادیکالها یعنی افراد طبقه زیردست سپارد و قریب ربع قرن است که خود را به هذاله‌روی از "حزب کبیر لیبرال" قانع کرده‌است" (انگلس - همانجا) در جایی دیگر انگلس سرچشمه اولیه ظهور تشکیلاتی این نوع اپورتونیسم نوظهور در جنبش کارگری انگلستان را در مقاله‌ای تحت نام اتحادیه‌های

کارگری "بدین صورت افشاء مینماید:

... و در اینجا کمال تأسف باید بگویم که اتحادیه‌های کارگری وظیفه خود بعنوان یبستقابل طبقه کارگر را فراموش کرده‌اند، سلاح جدید بیش از ده سال است که در دست آنهاست، اما بنفوت آنرا از خلاف بیرون کشیده‌اند. آنها نباید فراموش کنند که اگر واقعا در پیشین طبقه کارگر انگلستان حرکت نکنند، قادر نخواهند بود موفقیت کنونی خود را حفظ کنند. اینکه طبقه کارگر انگلستان قدرت فرستادن چهل پنجاه کارگر به پارلمان را داشته باشد و معذا برای همیشه باقی قانع باشد که بوسیله سرمایه‌داران یا نسیانان مثل حقوقدانان، روزنامه‌نگاران و غیره نمایندگی شود، طبیعی نیست. مقاله: اتحادیه‌های کارگری، ۴-۶-۱۸۸۱

باید توجه داشت که آن مرحله از تکوین جنبش کارگری در اروپا بنا بر موفقیت عینی سرمایه‌داری، مرحله گسترش و بسط انقلاب از طرق مسالمت آمیز بود و طبعاً توسعه مبارزات کارگری و آماده‌سازی زمینه‌های انقلاب در بین کارگران از طرق مسالمت آمیز انقلاب یعنی شیوه پارلمانی مبارزه و امثالهم امکانپذیر بود. با این وجود رهبران اتحادیه‌های کارگری انگلیس با وجود نیرومندی و نفوذ قابل ملاحظه این اتحادیه‌ها در بین توده‌های وسیع کارگری، از کشاندن خواسته‌های صرفاً صنعتی کارگران به سطح سیاسی - مثلا اعزام نماینده به پارلمان - سرباز زده و فعالیت مبارزاتی کارگران را در داخل چهاردیوار مسائل صنعتی و حرفه‌ای محدود میکردند. انگلس با مشاهده دقیق چنین اوضاعی ریشه‌های نخستین پیدایش اریستوکراسی کارگری در تاریخ جنبش کارگری انگلیس را از نظر اقتصادی شکافته و از نظر سیاسی هم علل و علل‌های خرابکارانه و ضد کارگری آنرا در مبارزه طبقاتی کارگران علیه بورژوازی و دولت انگلیس برملا میسازد.

با این وجود تا قبل از درگذشت انگلس هیچکدام از جریانهای اپورتونیستی لانکرده در میان طبقه کارگر چه در انگلستان و چه در سایر سرزمینهای اروپائی، مجال عرض اندام و تاثیرگذاری عملی بر جنبشهای زیرنفوذ خود را نیافتند و رهبری

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

موقعیت ویژه و بسیارستار امپراطوری بریتانیا در پیپاول و غارت دسترنج خلقهای چندین قاره زیرستم خود و در نخستین سالهای پیدایش امپریالیسم میبازد. بورژوازی انگلیس با انباشته‌کردن خزانه‌های خود از دسترنج توده‌های میلیونی، امکان مادی سرمایه‌گذاری بر روی تاکتیک خرابکارانه‌ای را بدست آورد که از بی آن مقدار ناچیز و بیمقداری را به عوامل خود در اتحادیه‌های کارگری، احزاب و تشکلهای پرولتاری اختصاص میداد. ولی برای شناخت از ماهیت وجودی و تاریخی این جریان، صرفاً نمیتوان به بنیادها و ضرورتهای اقتصادی اکتفا کرد، بلکه اصولاً باید حوائج مشخص سیاسی و مقتضیات طبقاتی بورژوازی انگلیس را در بکجراه کشاندن مبارزات طبقه کارگر و تهی ساختن آن از جوهر انقلابی در نظر گرفت. نتیجتاً حتی در شرایط کاهش یافتن و یا از بین رفتن سر درآمد کلاسیک اریستوکراسی کارگری، باز هم در شرایط کنونی کاربرد و ضرورت حفظ اپورتونیسم و رفرمیسم در بین صفوف طبقه کارگر در دستور کار بورژوازی قرار خواهد داشت.

زیرا تاکتیکهای بورژوازی در هر مقطع از تاریخ رشد جنبش کارگری، خود به تنهایی مبین کیفیت مبارزه طبقاتی و چگونگی آهنگ مبارزات طبقه کارگر است. مسلماً بین شرایط تاریخی و عینی پیدایش اریستوکراسی و مقدرات و اهداف سیاسی بورژوازی از یکطرف با نحوه رشد کیفی جنبش کارگری از طرف دیگر رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. اگر عطل پیدایی چنین سیاست نوینی را میتوان منحصر با ارجاع به مقام ممتاز امپراطوری انگلیس در تاراج خلقهای جهان توضیح داد ولی حفظ و حتی گسترش جهانی آنرا در شرایط جهانی شدن امپریالیسم باید ناشی از ذات طفیلی‌گرانه خود سرمایه دانست. نیاز فزاینده بورژوازی به استثمار بیشتر و غارت روزافزوتتر کارگران یعنی در اصل تسلیل ذاتی سرمایه به ازدیاد و انباشته‌شدن بی‌حساب، مبین حفظ و نگهداری چنین سیاستی در بین صفوف کارگران جهان میباشد.

انترناسیونال دوم بطورکلی بر عهده جریان انقلابی به رهبری انگلس بود. ولی پس از درگذشت وی و به موازات ورود سرمایه‌داری از مرحله رقابتی به انحصاری، احزاب بین‌المللی دوم که اینک رهبریت اکثریت آنها با اپورتونیستهای بین‌المللی دوم بود - فرصت یافتند تا با مباشرت بورژوازی خودی جنبشهای کارگری زیر نفوذشان را مبدل به زانده بی‌اختیارسیاستهای بورژوازی بنمایند. ادرارد بونشتاین (۱۹۲۲-۱۸۵۰) - عهده‌دار اصلی‌نمادگی این اپورتونیسم در این دوران بود.

اما این نکته که چرا پروتلاریای انگلستان پیشتر از هر پروتلاریای دیگری و قبل از هر نقطه‌دیگری دچار جریان انحرافی و ضدانقلابی در درون خود میگردد بازم به نحوه تکامل روابط سرمایه‌داری و تغییرات ساختاری این جامعه مربوط است. جامعه انگلیس از بین سایر جوامع اروپائی سرمایه‌داری کلاسیک و "متندن" پیشتر عرصه رقابت بود و همین مقام ویژه به آن امکان میداد تا جلوتر از سایر کشورها مختصات یک جامعه تمام و کمال امپریالیستی را بخود بگیرد و همراه با این سیر تکامل و از درون مبارزات طبقاتی، اپورتونیسم نوین مناسب با دوره جدید را با لباس و ردای اشرافیت کارگری بیافریند. در واقع دامنگاه اصلی پیدایش و پرورش این جریان جانی شد که از همه جا جلوتر یافت اقتصادی امپریالیستی را به اتمام رسانده بود.

... بدین طریق بین امپریالیسم و اپورتونیسم رابطه‌ای بوجود میآید که قبل از همه و نمایان‌تر از همه در انگلستان آشکار گردید. زیرا برخی از علائم امپریالیستی تکامل در این کشور خنثی زودتر از سایر کشورها پدید آمد. امپریالیسم پیشاپه بالاترین مرحله تکامل سرمایه‌داری (لنین) نتیجه‌ای که میتوان از این قسمت بحث ارائه کرد از این قرار است: پیدایش اپورتونیسم برای نخستین بار با هیبت اشرافیت کارگری در جنبش کارگری انگلیس ظاهر گردید. ریشه‌های عینی و علل زیربنایی پیدایی آنها منحصر به

جهانی شدن اریستوکراسی کارگری

رشد بورژوازی در اروپا و آمریکا، مسئله جهانی شدن امپریالیسم را در دستور عمل کارگران دولتهای این سالک نهاده بود. مختصات امپریالیستی بورژوازی دیگر منحصر به جامعه انگلیس نبود بلکه اینک در شرائط بعد از اترناسیونال دوم بسیاری از جوامع سرمایه‌داری وارد فاز امپریالیستی شده و همزمان با پرش به این مرحله جوامع تحت استثمار خود را به حالت نواستعماری رانده بودند. سلطه جهانی امپریالیسم دیگر در این مرحله امری واقعی بود. با خارج شدن سرمایه‌داری از مختصات قاره‌ای به یک سرمایه‌داری مقتدر و متمایل به واحد جهانی، لزوم کاربرد تاکتیک اریستوکراسی کارگری آنهم در سطحی به مساحت سلطه جهانی امپریالیسم تنها رفع نشده بود بلکه دهها برابر ضرورت داشت.

ملاحظه تاریخ احزاب بین‌الملل دوم بویژه پس از درگذشت انگلس نشانگر آنستکه تا چه حد بورژوازی سایر کشورهای غارتگر به تبعیت از سرمایه‌داری انگلیس یا بکارگیری همین سیاست زیرکانه یکی پس از دیگری توانستند احزاب کارگری کشورهای خودشان را از مسیر انقلاب خارج نموده و آنها را به عرایض امپریالیسم جهانی ببندند. تاریخ احزاب بین‌الملل دوم تا مقطع تشکیل اترناسیونال سوم توسط لنین پر از جزئیات رفرمیست و رویویستی است که توسط رهبران احزاب کارگری خصوصاً احزاب اروپا هدایت میشدند. این رهبران که در اصول مارکسیسم دست برده بودند و آنرا از محتوی انقلابی خالی نموده بودند، خود اجیرشدگان و دست‌پروردگان بورژوازی کشور 'خودی' بودند و همینها بودند که چندین دهه قبل تر

انگلس پروتاریای انگلیس را از وجودشان برحذر میداشت.

در تمام دوران حیات بین‌الملل دوم و بویژه در مقطع جنگ جهانی اول رهبران احزاب و اتحادیه‌های کارگری انگلستان، آمریکا، فرانسه، بلژیک، و هلند بطور ضمه حتی یکبار سیاستی را علیه امپریالیستهای غارتگر و بورژوازی کشور خودی و به نفع خلقهای مورد تجاوز اتخاذ نکردند. تاریخ بین‌الملل دوم خود گواه غیر قابل انکار و واقعی علل پیدایش اریستوکراسی کارگری در صفوف کارگران و کاربست چنین سیاستی از طرف بورژوازی میباشد و نیز نشاندهنده آنست که ظهور و رشد این جریان در جوامع مختلف از کدام ضروریات و مقتضیات واقعی سرمایه در مبارزه طبقاتی پیروی میکند.

منحرف شدن و به سازش کشیده شدن احزاب بین‌الملل دوم توسط تکیه‌گاههای اصلی بورژوازی در جنبش کارگری، یعنی امثال ناپین‌ها در انگلستان، برنشتاین‌ها در آلمان، میلرانا در فرانسه ثابت کرد که سیاست تشریک قشر کوچکی از طبقه کارگر در مازاد سود حاصله از غارت جهان زیر سلطه - که برای اولین بار توسط بورژوازی انگلیس بکار گرفته شد - محدود به آنهای این جزیره نمائند و به زودی با جهانی شدن امپریالیسم، نه تنها در اروپا که به تمام جهان زیر سلطه صادر خواهد شد.

خیلی زود کشورهای دیگر اروپایی و آمریکا از 'برخی علان امپریالیستی تکامل' برخوردار شدند و از بی آن پا در جای پای امپریالیسم میریته انگلیس نهاده و مقابله با جنبشهای کارگری را هم از کانال کارگران خود در میان طبقه کارگر بعنوان تاکتیک تکمیلی بکارگرفتند. در این مرحله از رشد سرمایه دیگر کاربرد چنین سیاستی نه از منبع درآمد سوشال بورژوازی، بلکه از منافع خاص امپریالیسم در شرائط جهانی شدن آن تبعیت مینماید. اینک این منافع مشترک و جهانی بورژوازی است

آشنایی با روش مبارزه کارگران

(که با تبدیل به یک سیستم منسجم و واحد جهانی، سلطه خود را بر کارگران جهان جهانی نموده است) که اخذ چنین سیاست پرنیرنگی را ایجاب میکند.

هدف هم بمانند گذشته آنستکه از مجرای نفوذ در صفوف طبقه کارگر و در شرایطیک حرکت جنبشی کارگران در سراسر بین‌الملل میزود که عرصه‌های سیستم امپریالیستی را به مخاطره بيفکند، بنام طبقه کارگر و ایدئولوژی آن، جنبش کارگری را از سرشت انقلابی تخی کرده و آنرا مندل به جنبشی رفرمیستی و تحت کنترل امپریالیسم بنماید. حرکت واقعیات هم در سطح جهان نشان داد که بورژوازی در کارائی چنین تاکتیکی دچار خطا نشده است. در طی شمله‌ور شدن آتش جنگ جهانی اول همین عناصر و نیروهای بورژوا شده - ادر حالیکه منشا، این جنگ تقسیم مجدد جهان و غنای آن بود و در این راه بورژوازی حاکم از کشتار میلیونی خلقهای جهان دریغ نمیزورید - بودند که نمف دفاع از میهن را سر داده و بر جنگ‌افروزی بورژوازی 'خودی' بدون توجه به سرشت طبقاتی جنگ مهر تأیید میزدند.

این جریان ضد کارگری، در کردار و مواضعش خود را افشاء نمود و بدین ترتیب ثابت شده که سیاستی که چندین دهه قبل از بروز آتش جنگ، توسط بورژوازی انحصاری انگلستان در صفوف کارگران بکارگرفته میشد، کاربرد تاریخی و جهانشمول پیدا خواهد کرد و تمیفات وجودی خود را نه فقط از مازاد سرمایه انباشته که همچنین از تکامل سرمایه‌داری به امپریالیسم و نیز جهانی شدن و سیستم‌تاریزه شدن آن کسب میکند. نتیجتاً بهره‌وری این یا آن بورژوازی از غارت کار و انباشتن سود کلان، خود حاصل بهره‌وری این یا آن بورژوازی از 'برخی علان تکامل امپریالیستی' و ابقاء شیوه تولید استثمارگرانه در قزم امپریالیستی میباشد. بر این اساس، اریستوکراسی کارگری بمانند تاکتیک نوین بورژوازی کشورهای امپریالیستی و بظهور زده‌ن عناصر انقلابی و رخنه ایدئولوژی بورژوائی به داخل

جنبشهای کارگری، همزمان با نفوذ امپریالیسم در هر منطقه از جهان زیر سلطه کارائی داشته و در دستور کار امپریالیسم جهانی قرار خواهد داشت.

لنین در کتاب 'اپورتونسیسم و ورشکستگی اترناسیونال دوم' در مورد تاریخ پیدایش و رشد و تکوین اریستوکراسی کارگری اینطور تحلیل میکند: 'جنبه مسالت آمیز دوران سال ۱۸۹۱ تا ۱۹۱۲ اپورتونسیسم را ابتداء بشبه یک حالت روحی، سپس بشبه یک خط‌مشی و ملامت بشبه یک گروه یا قشر بورژوازی کارگری و یا رفیقان نیمه‌راه خرده بورژوا پرورش داد. این عناصر نمیتوانستند جنبش کارگری را تابع خود سازند جز از این راه که هدفهای انقلابی و تاکتیک انقلابی را در گفتار قبول نمایند. آنها نمیتوانستند امضاء توده را بخود جلب نمایند جز از این راه که سوگند یاد نمایند گویا کارهای 'مسالت آمیز' فقط تدارکی برای انقلاب پروتاریائی است'.

در اینجا لنین منشا تاریخی پیدایش اشرافیت کارگری را حتی به دوران اترناسیونال اول، یعنی دوره مبارزه مارکسیسم با طرفداران باکونین میکشاند. در این دوران، حیات اریستوکراسی کارگری نه بمانند یک جریان سیاسی که همچون بیان 'حالت روحی' وجود داشت، به مرور بمرزات تحکیم میانی مادی رشدش، این جریان مندل به یک خط مشی سیاسی مشخص و پایدار در درون صفوف طبقه کارگر گردید. همزمان با آغاز جنگ جهانی اول، جریان مذکور با کسب خصایص مطابق با امیال و نیات بورژوائی و همگامی با نیازهای جنگ طلبانه طبقه حاکم بورژوازی دست به عمل فعال تشکیلاتی در میان کارگران زده و با به خدمت گرفتن سازمانهای کارگری در جهت تقدیس و توسعه جنگ، تمام و کمال به خدمت و چاکری سرمایه درآمد و بدین ترتیب فاز نوینی از تکامل خویش را آغاز نمود.

لنین در همان اثر درباره زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک طرفداری اریستوکراسی کارگری از جنگ امپریالیستی و مامیت طبقاتی این طرفداری بدین گونه میگوید: 'مامیت اقتصادی دفاع‌طلبی در دوره جنگ ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۵، مبارز از چیست؟ بورژوازی

کلیه کشورهای بزرگ به منظور تقسیم و استثمار جهان و دستگیری نسبت به حلقه میچنگد. ذره جغداری از سودهایی کلان بورژوازی هم مکن است بدست جرگه کوچک بورژوازی کارگری و زینتوکاری کارگری و رفقان نیمه راه خرده بورژوازی بیفتد، سرشت طبقاتی سوسیالیسم شورویسم و اپورتونیسیم با یکدیگر همانند و عبارت است از: اتحاد قشر کوچکی از کارگران صاحب امتیاز با بورژوازی ملی "خودی" بر ضد توده های طبقه کارگر. اتحاد نوکران بورژوازی با بورژوازی بر ضد طبقه ای که توسط بورژوازی استثمار میشود.

مضمون درکی که لنین ارائه میدهد عبارت است از ماهیت اقتصادی و منافع طبقاتی طرفداری عده ای از "رهبران" کارگری از جنگ امپریالیستی اول. افشا، همکاری آنها در غارت خلقهای جهان واتحادشان با طبقه استثمارگر خودی. بدین ترتیب روشن است که چنین موضعی برخاسته از تمایلات طبقاتی، لحظه ای و موقتی نبوده و حکایت از انتقال طبقاتی بدون برکشت این گروه و یا جریان به مواضع ضد کارگری مینماید. در مورد عملکردهای سیاسی اشرافیت کارگری لنین اینطور مسئله را باز میکند: "مضمون سیاسی اپورتونیسیم و سوسیال شورویسم با یکدیگر همانند است. همکاری طبقات، استنکاف از دیکتاتوری پرولتاریا، استنکاف از عملیات انقلابی، شناسایی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی، بی اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی، سوسیال شورویسم ادامه مستقیم و تکمیل سیاست لیبرال کارگری انگلیسی میلرانیسم و بورژوازیسم است." این متن تفکر لنین شناخت از عملکردهای سیاسی طرفداران طبقه کارگر را معیار قرار داده و بر این اساس به تعیین ماهیت طبقاتی و جهت گیری واقعی جریانهای کارگری میپردازد. اگرچه عملکردها و مواضع سیاسی دچار دگرگونی میشوند و به صور پالایش یافته تر و حتی پیچیده تری تظاهر مینمایند ولی ماهیت انکیزه های طبقاتی و در نتیجه جهت گیریهای طبقاتی آنان در تمام مقاطع تاریخی یکسان بوده و در خدمت "همکاری طبقات، استنکاف از دیکتاتوری پرولتاریا، استنکاف از عملیات انقلابی، شناسایی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی، بی اعتمادی

نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی" است، و دست آخر، آن حقوق ناچیزی که اریستوکراسی در زمان انگلس و در دوران تکامل مسالمت آمیز انقلاب و بخاطر همکاری اش با بورژوازی بچیپ میزد اکنون در زمان لنین از کنار جنگ غارتگرانه و امپریالیستی اول و به یمن شراکتش در چنین جنگی بدست میآورد.

مقارن جنگ جهانی اول بود که لنین مبارزه سختی را با "سوسیالیستهای" که در لغافه عوام فریبانه "دفاع از میهن" به تلهیر جنگ امپریالیستی برخاسته بودند، آغاز کرد. وی در این مبارزات نقش نمایندگان توریک کارگران بورژوا شده را در مبارزه طبقاتی جهانی بازگو نموده و چهره ها و سبیلهای مسلکی اپورتونیسیم بین المللی را در میان صفوف کارگران جهان افشا، مینماید، وی در رابطه با مسو نبودن نظرات و رهنمودهای ایدئولوژیهای اشرافیت کارگری با منافع طبقاتی پرولتاریا اینطور میگوید: "سوسیالیستهای که در آغاز جنگ به بورژوازی گرویدند تمام این دیویدها، شیدمانها، در آلمان - بلخانها و پوترسها و گوزوفها در روسیه ... اینها همان کسانی هستند که به سرمایه داران کش نموده تا طبقات کارگر کشورهای مختلف را با محیط دمساز کنند؛ رام نمایند، تحقیر کنند و در بین آنها تفرقه اندازند." **نامه هائی از دورا**

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

کانونیکسیم تظاهر ایدئولوژی اشرافیت کارگری در آلمان

یکی دیگر از جلوه های گوناگون ایدئولوژی اریستوکراسی در عصر لنین در آلمان و عمدتاً بوسیله کانونیکسی نمایندگی میشود. مشخصات برجسته این جریان که عبارت بود از حذف جوهر انقلابی مارکسیسم و تبدیل آن به ایدئولوژی سازش با بورژوازی، قصد داشت که با نفی انقلاب قهرآمیز و نفی تصرف قهرآمیز قدرت دولتی، نفی دیکتاتوری پرولتاریا تحت نام دموکراسی تمام خلقی، جنبش کارگری انقلابی را به سازش با بورژوازی بکشاند. لنین کانونیکسی را به مثابه "نماینده قشر فوقانی" کارگران به حساب آورده و به این ترتیب از وی انتقاد میکند: "ولی این حقیقت ساده، حقیقی که دای هر کارگر آگاه اعمی شنیده نوده، نه اینکه نماینده قشر فوقانی رفاه پیشگان خرده بورژوازی که از طرف سرمایه داران غریبه شده اند و سوسیال امپریالیستهای تمام کشورها از آنجمله اند؛ مثل روز روشن است. این حقیقی که برای هر ناینده انتشار شوندگانیکه در راه رهائی خود مبارزه میکنند عیانست. باید "بنا جنگ" از جنگ دانشمند بزرگ اقلی کانونیکسی !!! بیرون کشید !!!" علت این امر چیست؟ ملش آن **یوج** جایگزینی است که بر سرلای پیولان اترناسیونال دوم، یعنی بر سرلای کسانی که به جاسوسان منفور خادم بورژوازی مبدل شده اند، مستولی است. (انقلاب پرولتری و کانونیکسی مرتد- تاکیدها از ما)

از تحلیل لنین در شرایط گوناگون مبارزه طبقاتی میتوان به سادگی دریافت که قشر اشرافیت کارگری که گاه در لباس رفرمیسم در جنبش کارگری ظاهر میشود و گاه در جامه سوسیالیسم شورویسم و ایضا بصورت "سوسیال امپریالیسم" هم میتواند پدیدار گردد در کل دارای ویژگیهای ماهوی یکسانی است و قابلیتهای همانندی را

در همجا در خود دارد. اینکه این جریان از قابلیت بازسازی نوین و پی در پی برخوردار بوده و میتواند در شرایط تازه به اشکال تازه تر ظاهر شود و اینکه همواره وجود خود را در سبیلها و شخصیتهای برجسته و "عالم" متظاهر مینماید، پدیده ای است که از ذرون مبارزه طبقاتی حاد بیرون آمده و در اساس محصول پافشاری بورژوازی بر منافع طبقاتی خویش میباشد. در اینجا لنین از "کانونیکسیم" به مثابه جریانی از اریستوکراسی کارگری که در آن هنگام در سطح جنبش بین السلسلی طبقه کارگر شیوع داشت انتقاد میکند و شخص کانونیکسی را در آن دوران بعنوان "بزرگترین اتوریته اترناسیونال دوم" معرفی میکند و معتقد است که "کانونیکسیم" پدیده تصادفی نبوده، بلکه محصول اجتمای تضادهای اترناسیونال دوم است که آمیزه ای است از وفاداری لفظی نسبت به مارکسیسم و تبعیت عملی از اپورتونیسیم است. در بینش لینی نسبت به جریان کارگران بورژوا شده میتوان دریافت که این جریان موازات عمیق تر و حاد تر شدن مبارزه طبقاتی در سطح جهان و نیز هماهنگ با گسترش مبارزه ایدئولوژیک در درون صفوف کمونیستها برسر مسائل انقلاب، خود با تکیه به ایدئولوژیهای صاحب نام خویش یا در این عرصه از مبارزه نهاده و با تکیه زدن به سیستم فکری التقاطی - رفرمیستی خود درصدد منخنمودن مارکسیسم و تبدیل جنبش انقلابی کارگری به حرکتی رفرمیستی برمیآید. هر قدر که طبقه کارگر در مبارزات خود عمیق تر پیش رفته و به مسئله قدرت دولتی و تسخیر آن نزدیکتر گردد، و هر قدر که این نزدیکی را قهرآمیزتر و اشدی نایدیتر پیش ببرد همان شدت هم تلاش بورژوازی در درهم پاشی جنبش کارگری از درون شدت بیشتری یافته و بر فعالیت قشر اشرافیت کارگری و نمایندگان توریک آن به منظور اختلاط جنبش انقلابی با رفرمیسم و موعظه برای آشتی طبقاتی افزوده تر میگردد.

لنین در جریان مبارزه اش با اپورتونیسیم درون جنبش کارگری همت زیادی

را در افشاء و طرد افکار ضدکارگری و رفرمیستی کائوتسکی نشان داد. وی از کائوتسکی بیش از سوشالیسم ترین نمایندگان کارگران بورژوا شده یاد میکند که همچون 'نمونه تپیک برجسته‌ای' که میکوشد با مثله کردن چهره انقلابی مارکسیسم و تفسیرها و برداشتهای بورژوازی از آن جنبش انقلابی و جهانی طبقه کارگر را به بستر دلخواه بورژوازی بکشاند.

وی در برخورد به 'بزرگترین اتوریته انترناسیونال دوم' اینطور مطرح میکند: 'کائوتسکی رهبر مسلکی انترناسیونال دوم (۱۹۱۴-۱۹۸۹) و واندرولد نایبده روسی آن معنی رئیس بوروی سوسیالیستی بین‌المللی است. هر دوی آنها معرف ورشکستگی کامل انترناسیونال دوم هستند. هر دو 'بمهاران' و با زرنگی روزنامه‌نگاران مجرب این ورشکستگی و شکست خود و پیوستن به بورژوازی را به کمک الفاظ مارکسیستی پرده‌پوشی مینمایند. یکی با وضوح خاصی معرف نکات تپیک بورژوازیسم آلمانی، این اهورتویسم لغت و سنگین‌وزن و تئوری‌بانی است که با حذف هر آنچه در مارکسیسم برای بورژوازی ناپذیرفتنی است بطور ناخنجاری در مارکسیسم جمل مینماید. هر دوی آنها هم آموزش مارکس را در بازه دولت و هم آموزش لودا در بازه دیکتاتوری پروتلاریا از بیخ و بن تحریف مینمایند.... هر دو در کنترل انقلابی و مارکسیست و در کردار مرتدانی هستند که تمام هشاش مصروف طفره رفتن از انقلاب است. در گفته‌های هیچیک از آنها کوچکترین اثری هم از آنچه‌ای که جان کلام تمام آثار مارکس و انگلس است و سوسیالیسم در کردار را از گریکاتور بورژوازی آن متمایز می‌سازد.... وجود ندارد.' (انقلاب پروتلاری و کائوتسکی مرتد- تأکیده‌ها از ما) خصوصاتی که اشرافیت کارگری به شکل ایدئولوژی و مشی از خود بجا میگذارد گرچه در هر جا بوسیله عناصر گوناگون مطرح میشود ولی در اصل و در همه جا همانا هدنی جز سرپازدن از انقلاب پروتلاری، حذف تهر انقلابی از برنامه طبقه کارگر، نفی دیکتاتوری پروتلاریا و جایگزینی آن با دولت لیبرال تمام خلقی و بالاخره آشتی طبقاتی، ندارد. این واقعیت که کائوتسکی بعنوان فرد صاحب نظر و تئوریسین اشرافیت کارگری، ایده‌های وی درصوف کارگران نفوذ و

کسترس پیداخواهد کرد در همان دوره در مد نظر لنین بوده و از آن پیشاپه 'جریان مسلکی بین‌المللی که در ضام جهان' نمایندگان و معرفانی عرضه خواهد داشت، یاد میکند. وی با همین دید مبارزه با کائوتسکیسم را خاتمه یافته ندانسته و وظیفه مبارزه با این ایدئولوژی را برای کارگران جهان حتی و تعیین‌کننده میدانند: 'طبقه کارگر بدون جنگ بی‌امان علیه این ارتداد، سست عنصری، خوش‌خدمتی در قبال اهورتویسم و انتقال تئوریک بی‌نظر مارکسیسم، نمیتواند هدف جهانی انقلابی خود را عملی سازد.' (هاتجا)

دنباله: اریستوکراسی کارگری از آغاز....

بدین صورت میتوان دید که کسترس مارکسیسم بر اساس واقعیات و قانونندیهای آن ویر مینای معیارهای زیربنایی در عهد و بوسله بنیانگذاران آن انجام میپذیرفته است. ولی تحلیل انگلسی تنها به توضیح ظلال زیربنایی پدیده اکتفا، نمیکند و این تبیین را به منظور توضیح کارکردهای سیاسی و شناخت سیاست بکار میبرد. از این رو است که وی توجه خود را عمدتاً به سوی تشریح نقش سیاسی اشرافیت کارگری کرده‌اند و از این زاویه و در رأس هر چیز به افشاء عملکردهای طبقاتی و نتایج سیاسی این جریان در داخل جنبش کارگری جهان پرداخته و میخواید کارگران را از وجود آن و کارکردهای خطرناک آن در درون جنبش کارگری آگاه گردانند.

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

فصل پنجم

انترناسیونال سوم و مبارزه لنین با اریستوکراسی کارگری

در ماه مارس سال ۱۹۱۹، انترناسیونال سوم توسط لنین کشتایش یافت. این در شرایطی بود که وی در دوره ورشکستگی تاریخی انترناسیونال دوم، مبارزات سرسختانه‌ای علیه پیشوایان مسلکی بین‌المللی دوم رهبری نموده بود و در رابطه با تحلیل از موقعیت طبقاتی، سرشت حرکات و نیاستهای ایدئولوژیهای احزاب انترناسیونال دوم در هر جا که ضرورت اقتضاء مینمود، دست به تحقیق و بررسی میزد. در پیشگفتار 'امپریالیسم بنابه بالاترین' ضمن اشاره به شیوع فراوان مسلک 'کائوتسکیسم'، وی مطرح میکند که: 'وظیفه مبارزه با پیش کائوتسکیسم بمانند ایدئولوژی خرده‌بورژوازی که 'ایکسو محصل از هم‌پاشیدگی و کندیگی انترناسیونال دوم و ز سوی دیگر شمه ناگزیر ایدئولوژی خرده‌بورژوازی است که شرایط زندگی، آنها را در بند خرافات بورژوازی و دموکراتیک مقیدساخته است' در دستور کار تمام کمیونتهای باید قرار گیرد.

موضوع مسلکی و جهانی بودن این ایدئولوژی که پیش خرد بورژوازی را در میان طبقه کارگر نمایندگی میکند از طرف لنین باین صورت بیان میشود:

'در این رساله از 'کائوتسکیسم'؛ یعنی آن جریان مسلکی بین‌المللی که در تمام جهان در وجود برجسته‌ترین تئوریسینها و پیشوایان انترناسیونال دوم (در اتریش: اوبانر و شرکاه، در انگلستان: رامزی مکدونالد و غیره، در فرانسه: الیوتو و غیره و غیره) و گروه انبوهی از سوسیالیستها، رفرمیستها، پاسیفیستها، دموکراتهای بورژوا و کشیش نمایندگی دارند، توجه خاصی معطوف گردیده است.'

بنابراین اینک جریان خرده‌بورژوازی نفوذ کرده در میان طبقه کارگر منحصر به جامعه انگلیس نبوده و به قاره اروپا هم محدود نمیشود. افشاء و رواج اریستوکراسی کارگری از یکسو مربوط به جهانی شدن امپریالیسم است و از سوی دیگر وابسته به کسترس و افشاء ناگزیر افکار و ایده‌های 'انبوهی از سوسیالیستها، رفرمیستها، پاسیفیستها، دموکراتهای بورژوا و کشیش...'. است که به حکم ناگزیر شرایط بورژوازی زندگی، اینگونه خرافات خرده‌بورژوازی را بر قسمی از نمایندگان طبقه کارگر تحمیل مینماید. از این روست که پیدایش و رشد جریان مذکور بهمانگونه که لنین نتیجه میگیرد امری جهانشمول و اجتناب ناپذیر است. در همین اثر لنین رابطه قشر اشرافیت کارگری با حکومتها و دول حاکمه را اینطور افشاء میکند: '... تضاد بی‌سست که اکنون در تمام جهان 'کائوتسکیستها' از لحاظ عملی و سیاسی با اهورتویسهای افراطی از طریق انترناسیونال دوم و انترناسیونال زده و با حکومتهای بورژوازی از طریق حکومتهای مؤتلفه بورژوازی که سوسیالیستها در آنها شرکت دارند، متحد شده‌اند.' این دیدگاه لنینی را باید در تمام شرایط مبارزه طبقاتی بیاد داشته باشیم. اشرافیت کارگری تنها بیکم وجود نه‌مانده‌ها و اضافات زاندرسرمایه‌ای بورژوازی به تجدید حیات خویش نمیپردازد. صرف کسره کردن جنبشهای کارگری هم نمیتواند علت وجودی این جریان را در حالت جهانی شدن و رایج شدن آن توضیح بدهد. ولی آنچه به تجدید حیات و بازسازی آن بمانند یک جریان ارگانیک اجتنامی کمک میرساند همانا بدون تردید، مساعی بیوقته‌اش در یافتن روزنه‌ای در تشریح در قدرت سیاسی است. این خصیصه مشترک تمام جریانهای پادوام و

بهدوم اشرافیت کارگری در سطح جهان بوده است. یعنی تلاش مدیوچانه و ذلیلانه "انبوهی از سوسیالیستها و ..." برای اتحاد با دول بورژوازی و بنظور شرکت در حکومت‌های وقت، که قاعدتاً از طریق بندوبست پنهانی با طبقه حاکمه و به قیمت خیانت به طبقه کارگر انجام می‌پذیرد.

لنین هم مانند انگلس وقتی از منشا اقتصادی قشر اشرافیت کارگری تحلیل می‌کند بدون واسطه آنرا متوسط میدانده: "مردم سرمایه از روی نرخ قبل از جنگ و آمارهای بورژوازی مربوط به دوران قبل از جنگ هر سال در حدود ۸ تا ۱۰ میلیارد فرانک سود میدهند و اکنون البته مقدار آن بسی بیشتر شده است. بدین است با یک چنین مانع سود نکفتی... میتوان رهبران کارگران و قشر فوقانی کارگران را که قشر اشرافیت کارگری باشند، خرید. این قشر را همان سرمایه‌داران کثروهای "پیشرو" بخوند، و این عمل را به هزاران مسائل مستقیم و غیرمستقیم، آشکارا و پنهانی انجام میدهند." (همان اثر) همانطور که در بالا اشاره شد، وجود اشرافیت کارگری - در شرایط کنونی که جنبش کارگری جهانی شاهد دگرگونی‌های عظیمی درصفت‌ارائی طبقاتی بوده - بنحله جریانی که موجودیتش به بین سرمایه فراوان انباشته پیدا شده، حل شده است. این مرحله از رشد سیاسی را جریان مذکور پشت سر نهاده، و بهین خاطر هم در شرایط کنونی طبقه کارگر جهان با جریانی برعکس نسبت‌ماتر، پیچیده‌تر و نیز ارگانیک‌تر از گذشته روبرو است که هم آن نه صرف منحرف کردن جنبش‌های انقلابی کارگری، بلکه مهم‌تر تشریک مساعی سیاسی با بورژوازی حاکمه در قدرت سیاسی است.

در شرایطی که امپریالیسم جهانی نه تنها از لحاظ توسعه سرمایه مال و الیکارشی یکی پس از دیگری پله‌های تکامل را درنوردیده است و هم‌چنین به لحاظ رشد سرمایه صنعتی متکی به تکنیک شدیداً پیچیده و متکامل، و بالنتیجه فوق‌العاده تخصصی شدن کار و ابزار کار و نیاز به ایجاد نیروی کار ماهر و متخصص، در کنار

قشر کلاسیک اریستوکراسی کارگری، گروه دیگری که انهم نبوه خود با فروش نیروی کار خویش، امر معیشت خود را می‌گزرانند ولی بلحاظ موقعیت خاص خود در مدارج تولیدی جامعه از موضع ممتازتری نسبت به سایر کارگران برخوردار است، پدیدار می‌گردد. این گروه از کارگران فوق‌العاده متخصص، ممتاز و مزد بگیر، بنا بر موقعیت طبقاتی خود، هواره چشم به مراحل بالاتری در آرایش طبقاتی داشته و در کنار قشر اریستوکراسی کارگری از نظر اجتماعی-طبقاتی وجود دارد و رشد می‌کند. با فعال شدن سیاسی و وارد شدن به عرصه همکاری عملی با اشرافیت کارگری، با به صحنه مبارزه طبقاتی بطور فعال نهاده و بدین ترتیب عملاً جزئی از قشر اشرافیت کارگری می‌گردد. این دسته از کارگران ماهر جوایکوی نیاز نیروی کارآموده، صاحب‌فن و متخصص سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته هستند که نه بصورت پیشمار و توده‌ای بلکه از یکسو بطور معدودی در بیشتر واحدهای تولیدی نسبتاً پیشرفته دیده میشوند، و از سوی دیگر در واحدهای صنعتی فوق‌العاده تکامل یافته مشرک هستند. اینان در حالت رکود مبارزه طبقاتی میتوانند بذرای بیش و فرهنگ خرده‌بورژوازی را در میان صفوف طبقه کارگر بپاشند و کارگران را با فرهنگ خرده‌بورژوازی دمخور کرده و بدین ترتیب با اشاعه ایدئولوژی امپریالیستی کارگران را از انقلاب و جنبش انقلابی روبرگردان نمایند. این پروسه امری است اجتناب ناپذیر زیرا: "... ایدئولوژی امپریالیستی در طبقه کارگر نیز نفوذ می‌نماید. دیوار چین این طبقه را از طبقات دیگر جدا نکرده است." (لنین - امپریالیسم بنشابه ...)

لنین در رابطه با جایگاه طبقاتی این قشر اینطور تحلیل می‌کند: "این قشر کارگران بورژوا شده یا «قشر اشرافیت کارگری» که از لحاظ شیوه زندگی و میزان دستمزد و طورکل جهان بینی خود کاملاً خرده‌بورژوا هستند، تکیه‌گاه عمده اترت‌ناسیونال دوم و در این ایام با تکیه‌گاه عمده اجتماعی (نه جنگی) بورژوازی را تشکیل میدهند. زیرا اینها عاملین واقعی

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

بورژوازی در جنبش کارگری و باشرین کارگری طبقه سرمایه‌داران و جریان خیتی رفویم- و شورویسم هستند. (همان اثر)

رخنه روزافزون تکنولوژی تولیدی و راه‌یابی‌های نوین بورژوازی در خط تولید که عمدتاً بنظور افزایش تصاعدی سود صورت می‌گیرد موضوع آمادگی و آموزش نیروی کار مجرب و مزدبگیری که حاضر به عمل کارگرانه مورد نظر بورژوازی باشد را الزامی می‌گرداند. وظیفه این گروه از کارگران متخصص نظارت بر تولید و سازماندهی نیروی کار و تولید است.

روشن است که تخصص و کارآمدگی و حتی دانش خاص این دسته از کارگران و متعاقب آن مزایا و دستمزد بالاترشان، موقعیت ویژه‌ای در میان سایر کارگران چه از لحاظ طبقاتی و چه از لحاظ جهان بینی به آنان اعطاء مینماید. طبیعی است که پیدائی این وضعیت منحصر به کشور خاصی نبوده و همچون جهانی بودن امپریالیسم و اریستوکراسی کارگری میتواند در هر جا پدیدار گردد.

رابطه امپریالیسم و ایدئولوژیسم

خط اساسی‌ایکه هم انگلس و هم لنین از پدیده اریستوکراسی در جنبش خود نشان میدهند یکی است و آنهم رابطه سلطه سرمایه‌داری امپریالیستی با این جریان سیاسی است. این واقعیت که امپریالیسم با جهانی کردن نفوذ و سیادت خویش در سرزمینهای زیرسلطه‌اش بدون تأمل این پدیده سیاسی را به‌مراه سایر تاکتیک‌های ضدانقلابی‌اش بوجود می‌آورد، امری مسلم است. این رابطه را لنین در جین افشای "کانوتسکیسم" اینطور بیان میدارد: "جنبش انقلابی پروتاریا بطور کل و جنبش کمونیستی که در سراسر جهان در حال رشد است بطور اخص- نمیتواند از تجزیه و تحلیل و افشای اشتباهات تنویک "کانوتسکیسم" خودداری ورزد. این موضوع بخصوص از این جهت ضروریست که باسیفیس و بطورکل "دموکراتیسم" جریان‌هایی هستند که هنوز با نیروی فوق‌العاده‌ای در سراسر جهان شایعند. مبارزه با این جریانها از وظائف حسی حزب پروتاریا است. اشتعاب بین‌المللی در سراسر جنبش کارگری اکنون دیگر کاملاً آشکار شده است (انترناسیونال دوم و سوم) آیا این پدیده تاریخی جهانی بر روی چه پایه اقتصادی متکی است؟ این پدیده همانا بر طفیل‌گری و کندیدگی سرمایه‌داری متکی است که از خواص ذاتی بالاترین مرحله تاریخی آن، یعنی امپریالیسم است." (همانجا)

اگر در عصر انگلس اریستوکراسی کارگری به صورت "حالت روحی" در شرف تکوین و رشد بود اینک در دوره لنین و عصر پاکداری سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم این پدیده صاحب جهان‌بینی سیاسی مدون خاص خود شده است. اینک سخن از جریان سازماندهی شده و ایدئولوژی‌دار است که دارای قدرت نفوذ و رخنه در تمام عرصه‌های مبارزه طبقاتی و بویژه جنبش کارگری میباشد. با ملاحظه چنین نقش وسیع و بزرگی از اشرافیت کارگری است که لنین این نتیجه‌گیری عملی را اخذ

میباشد: 'بدون پی‌بردن به ریشه‌های اقتصادی این پدیده، بدون ارزیابی اهمیت سیاسی و اجتماعی آن نمیتوان در زمینه حل مسائل علی‌حده جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی آینده حتی گامی بجای برداشت.' (اهانجا)

بنابراین در شرایط کنونی که مشخصه آن سلطه امپریالیسم در سطح جهان است، اریستوکراسی کارگری همانا جلوه سیاسی-تشیکیاتی اپورتونیزم در میان طبقه کارگر است. اکنون با جهانی‌شدن امپریالیسم و توأم با افزایش توسعه مناطق نفوذ و صدور بی‌وقفه سرمایه مالی انحصاری به جهان تحت‌سلطه، نیاز بورژوازی جهانی به کارگران و مبارزان خود در میان جنبش‌های کارگری نه تنها کمتر بلکه صدها برابر بیشتر شده است. به همین جهت لنین مطرح میکند: 'سرمایه‌داران یکی از رشته‌های کثیر صنایع در یکی از کشورهای کثیر و فتره در نتیجه بدست‌آوردن سودهای انحصاری هنگفت از لحاظ اقتصادی امکان می‌یابند تشرهای مینتی از کارگران و حتی بطور موقت اقلیت قابل‌ملاحظه‌ای از آنان را تطبیح کنند و صدام خصومت‌آمیز شدیددول امپریالیستی در مورد تقسیم جهان نیز موجب تشدید این کوشش می‌شود. بدین طریق بین امپریالیسم و اپورتونیزم رابطه‌ای بوجود می‌آید.' (اهانجا- تأکید از ما)

افشاء نمونه‌های واقعی اشرافیت کارگری

شناخت از اریستوکراسی کارگری نمیتواند صرفاً به تحلیل از آن بشناهد یک جریان خاصه یابد و باید به افشاء چهره‌های واقعی و تاریخی این جریان ادامه پیدا کند. در حقیقت شناخت از عملکردهای عناصر اریستوکرات است که میتواند به نقش این جریان در درون جنبش کارگری تجسسی واقعی و مشخص ببخشد. در این مورد ابتدا به تحلیل لنین مراجعه میکنیم.

وی میگوید: 'در جهان سرمایه‌داری هیچگاه موزونی، هماهنگی و تناسب وجود نداشته و نمیتوانست وجود داشته باشد. هر کشوری کله این و کله آن جنبه یا خصوصیت و یا دسته‌ای از جواس سرمایه‌داری و جنبش کارگری را با برجستگی خاصی هویدا ساخته است. سپس از سالهای ۷۰ قرن نوزدهم هنگامیکه آلمان از لحاظ اقتصادی هم از انگلستان و هم از فرانسه عقبتر بود، همزونی در اتریش-اسونال جنبش کارگری بدست آلمان افتاد و هنگامیکه آلمان از لحاظ اقتصادی برلین کشورها پیشی گرفت، یعنی معقرن با دهه دوم قرن بیستم در رأس حزب کارگری مارکسیستی آلمان که در مقیاس جهانی حزب تونولیتستی از تلکارترین لراذل و پلیدترین دن‌فلرتهان که خود را به سرمایه‌داران فروخته‌اند از شایددهان و موسسه گرفته تا داوید و لژوین این مغزوفترین جادانی که از بین کارگران برخاسته و به خدمت سلطنت و بورژوازی ضدانقلابی کمر بریخته‌اند، قرار گرفته‌اند.' (اتریش-اسونال سوم و مقام آن در تاریخ)

ناگفته پیداست که نظر لنین در باره رهبران نامبرده جنبش‌های کارگری مهم‌ترین کشورهای اروپایی چگونه است. اینکه اینان خود را به بورژوازی خودی فروخته و درست به امر آستان‌بوسی امپریالیسم درآمدند حتی اگر از درون طبقه کارگر هم برخاسته باشند نمیتواند مورد چشم‌پوشی قرار بگیرد. در ادامه مبارزات لنین با اشرافیت کارگری ملاحظه میکنیم که این مبارزات بویژه در روسیه و با نمایندگان واقعی این جریان در روسیه براتب شدیدتر و متمرکزتر میگردد.

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

اریستوکراسی کارگری در روسیه

برخورد لنین به نمونه‌های واقعی قشر 'کارگران بورژوا شده' در نهضت کارگری روسیه، جلوه‌های دیگری از مضمون تفکر مارکسیست - لنینیستی را در مورد این جریان نشان میدهد. این طرز تفکر پدیده اریستوکراسی را نه بعنوان پیدایش خودبخودی و بدون نقشه عده‌ای از کارگران ممتاز و برجسته میدانند که وجود آن تصادفی، پراکنده و بدون سازمان و ایدئولوژی و اهداف طبقاتی معین در میان جنبش کارگری ظاهر گردیده است. برعکس، ما در همه جا از مبارزات ایدئولوژیک لنین میخوانیم که قشر کارگران بورژوا شده دارای مقاصد سیاسی معین و ایدئولوژی طبقاتی خاص خود میباشد. دستیابی به این مقاصد مستلزم سازماندهی و تشکیلات بوده و به ایدئولوژیکها، ملیتین و مروجین خاص خود نیاز دارد. از این روست که وی هواره این قشر از کارگران بورژوا شده را بشناهد یک جریان تمام عیار سیاسی در نظر میگردد.

اشرافیت کارگری بشناهد یک جریان سیاسی در روسیه بوسیله منشویکها نمایندگی میشد. لنین در برخورد به این جریان معیارها و شاخص‌های دقیق‌تری در شناخت از اریستوکراسی کارگری باقی میگذازد: 'بلشویکها با رفع دشواریهای ناشنوده‌ای، منشویکها را که پس از سال ۱۹۰۵ دیگر تمام بورژوازی به بهترین وجهی به نقش آنها بعنوان عمال بورژوازی در جنبش کارگری پی‌برده بود و به همین جهت هم به هزاران عنوان از آنها برسد بلشویکها پشتیبانی میکرد، از صفوف خود طرد نمودند.' (چپ روی بیاری کودکی در کمونیسم - تأکیدها از ما) این واقعیت که منشویکها نمیتوانستند یا معیارها و تعاریف شناخته‌شده کلاسیک بعنوان جریان اریستوکراسی کارگری در روسیه بحساب آیند،

نیتوانست اثری بر جوهر تحلیل لنین از عملکردهای آنها بگذارد. زیرا این شکل از پیدایی اریستوکراسی کارگری در روسیه، در واقع درجه‌ای از رشد تاریخی قشر مذکور را نشان میداد. نتیجتاً، در تحلیل نهایی این مواضع سیاسی و عملی این و آن جریان فعال در درون صفوف کارگران هست که شاخص نزدیکی یا آشتی‌ناپذیری آنان به جایگاه بورژوازی میباشد. از این جهت است که با وجود فقدان مافوق سود و نبود آنچنان ثروت و غنیتی که بورژوازی روسیه توانسته باشد از غارت خلقهای ملل دیگر چنگ آورد، باز میبینیم که اشرافیت کارگری در روسیه‌ایکه از لحاظ قدرت سیاسی و اقتصادی قادر به رقابت با امپریالیستهای انگلیس و فرانسه نبود پدیدار شده و موانع زیادی را بر سر راه جنبش کارگری بوجود میآورد.

ظهور متنوع قشر کارگران بورژوا شده ناشی از رشد متنوع جنبش‌های کارگری در سطح جهان است. به این معنا که اگر در شرایطی نبود ظاهری اریستوکراسی بصورت 'کانونیکسم' است و در شرایطی دیگر با جلوه‌هایی چون منشویسم، سوسیالیسم‌شویبسم، سوسیالیسم‌امپریالیسم، ظاهر میشود نمیتوان در همه شرایط این گرایشات سیاسی و ایدئولوژیک را زاده و ساخته مافوق سود بورژوازی دانست گرچه بورژوازی از اشاعه این گرایشات در جهت کسب چنان مافوق سودی نهایت استفاده را میکند. ولی بلافاصله باید گفت که این گرایشات متنوع که تماماً نمونه‌های واقعی اریستوکراسی کارگری هستند به نمایندگی از منافع طبقاتی بورژوازی در جنبش کارگری برخاسته و از آن دفاع میکنند. لنین خط مشترک این گرایشات را بدینگونه توضیح میدهد:

'و اما هنگامیکه منشویکها و اس‌رها در روسیه و شیدماها او تا حدود زیادی کانونیکسیته‌ها، در آلمان، اتوبوئر و فردریک آدفر او بطریق لولی حضرات نرها و شرکا، در اتریش، وه‌نولها و لونگها و شرکا، در فرانسه و فابجها و 'استقلال' و 'بلشویستها' در

انگلیس در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۸ و ۱۹۱۸-۱۹۱۶ با راهزنان بورژوازی خود و کاهی بورژوازی دولت «مفقو» علیه پروتاریای انقلابی کشور خود مصالحه می‌کردند - همه این حضرات نقش همدستان راهزنان را ایفاء می‌نمودند.

*در باخترمنشویکهای انجا بسی استوارتر در اتحادیه‌ها «بلیگیر شده‌اند»؛ در انجا یک فشر «اشراف‌منش کارگری»؛ سندیگالیست، محمود، خودپرست، بیروح، ازمنده، خزه‌بورژوا و دارای روحیه امپریالیستی، که امپریالیسم آنها را خریجه و فاسد نموده، پدید آمده است که به مراتب نیرومندتر از چنین قشری در کشور ماست. در این امر تردیدی نیست که مبارزه با عومروس‌ها و آتالیان..... و شرکاء در اروپای باختری بمراتب دشوارتر از مبارزه با منشویکهای ماست که یک تپ اجتنابی و سیاسی کاملا همگون را تشکیل می‌دهند. این مبارزه را باید بی‌امان انجام داد و حتماً آنرا، همانطور که ماکرودیم، تا مرحله رسوائی کامل و انزاج کلیه رهبران اصلاح‌ناپذیر اپورتونسم و سوسیالیسم از اتحادیه‌ها ادامه داد. «چپ‌روی بسیاری کودکی - تاکیدها از ما»

با وجود همه اختلافاتی که میان افشار کوناگون اریستوکراسی در کشورهای مختلف شمرده میشود، باز وجه مشترک آنان از هر چیز برجسته‌تر و تعیین‌کننده‌تر بچشم می‌خورد، زیرا آنچه که این صور متنوع اشرافیت کارگری را بهم پیوند می‌زند عبارت است از نفوذشان در اتحادیه‌ها و سازمانهای کارگری و به اشتی درآوردن آنها و محدود ساختنشان به نازل‌ترین خواسته‌های ممکنه صنفی. طبق مفاهیم بالا، قشر کارگران بورژوا شده در اروپای غربی بلحاظ پیشاهنگی این جوامع در سرمایه‌داری و بالنتیجه پیدایش چنان اشرافیتی از بخشی از کارگران که فرصت یافته‌اند تجارب سیاسی بس طولی‌تر و عمیق‌تری کسب کرده و قدمت و کهنگی تاریخی بدست آورند، بهر حال نیرومندتر و مشکل‌تر از جوامع شرق اروپا هستند. ولی علیرغم فقدان چنان قدمت تاریخی و بالطبع همگون بودن و بی‌پیچیده نبودن قشر اشراف‌منش کارگری روسیه، لنین از نظر ماهوی فرقی بین مضمون حرکت منشویکها با هم‌قطاران

اروپائیش قابل شده و میگوید: «منشویکهای ما هم مانند سران اپورتونست و سوسیال شوینست و کائوتسکیست اتحادیه‌ها چیزی نیستند جز عمال بورژوازی در جنبش کارگری....»

و در مورد اهمیت خاص مبارزه با اریستوکراسی کارگری وی اینطور توضیح میدهد: «ولی مبارزه با «قشر اشراف‌منش کارگری» بنام توده کارگر و بخاطر جلب ری بسوی ما انجام میگیرد، مبارزه ما با پیشوایان اپورتونست و سوسیالیسم شوینست بخاطر جلب طیفه کارگر بسوی ما انجام میگیرد.... منشویکهای ما هم مانند سران اپورتونست و سوسیالیسم شوینست و کائوتسکیست اتحادیه‌ها چیزی نیستند جز «اصال بورژوازی در جنبش کارگری»! «امانچیزی که ما هواره بر شد منشویکها می‌گفتیم» و یا بنا بگفته بسیار عالی و بسیار صائب بیرون دولتون در آمریکا «کارپردازان کارگری طبقه سرمایه‌داران»! امتناع از کارکردن در درون اتحادیه‌های ارتجایی، نمایش آنستکه توده‌های کارگران کمالا رشد نیافته یا عقب‌مانده را تحت نفوذ سران مرتجع، عمال ووزواری و کارگران اشراف‌منش با «کارگران بورژوا شده» باقی بگذاریم. «همانجا- تاکیدها از ما» روشن است که سرنوشنت جنبش کارگری هر جامعه‌ای و منجمله ایران که می‌خواهد بسوی سوسیالیسم کام برآورد در کزو مبارزه انقلابیون کونست و طرفدار طبقه کارگر با اشرافیت کارگری است. زیرا این جریان بهر شکل و هر نامی که ظاهر شود نماینده طبقه بورژوازی در صفوف کارگران بوده و هدف آن دفاع از سیستم امپریالیستی میباشد. بنابراین سازماندهی و بسیج طبقه کارگر ایران بهر شکل و سورتی که بخواید سورت گرفته و گسترش یابد، نمیتواند امر تصرف قدرت دولتی و درمهباشی نظام امپریالیستی را به نمصه عمل درآورد بدون اینکه از همان آغاز وظیفه مبارزه با اشرافیت کارگری را در دستور عمل قرار دهد.

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

فصل هشتم

تحلیل از اشرافیت کارگری ایران

بررسی قشر اریستوکراسی کارگری ایران بدون تحلیل از روند رسوخ و توسعه امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته در جامعه ممکن نیست. زیرا همانگونه که در گذشته اشاره شد سلطه امپریالیسم را در ایران نمیتوان بستانه یک عامل خارجی و غیرارکاتیک که بهرحال حضور دارد در نظر گرفت. حضور قدرت اقتصادی، سیاسی، و نظامی امپریالیسم در ایران نه فقط یک امر عینی و اجتماعی است بلکه هم‌چنین به امری تاریخی مبدل شده است.

بورژوازی امپریالیستی در آغاز با تکیه به قدرت نظامی برتر و سازماندهی پیشرفته‌تر خود قادر گردید بر مهم‌ترین مناصب قدرت سیاسی ایران چنگ انداخته و اداره و کنترل اصلی نظام جامعه را بدست بگیرد. این پروسه اولیه نفوذ امپریالیسم در ایران، زمینه دست‌اندازی بر سایر بخشهای اجتماعی را مساعد نموده و امر سلطه کامل امپریالیسم را فراهم نمود. بدین ترتیب آغاز نفوذ سرمایه‌داری مالی در ایران توأم بود با اعمال قهر و خشونت نظامی و سرکوب سراسری جنبشهای توده‌ای.

ولی استقرار ماشین نظامی و سازماندهی نوین ارتش امپریالیستی و تأسیس پایگاهها و توسعه بوروکراسی دولتی از طرف امپریالیسم و توسط رضاخان در خدمت

امر مهم‌تر و استراتژیک‌تری برای سرمایه مالی بود. چرا که نفوذ سرمایه مالی و بسط آن به دورترین نقاط میهنان نمیتوانست با وسایلی مسالمت‌آمیز و به شکل صلحدورستان‌های انجام پذیرد. قهر نظامی و برپایی دستگاه دولتی متمرکز و متکی به بوروکراسی وحشیانه در خدمت نیازهای توسعه‌گرانه سرمایه مالی بود. بدین ترتیب بود که شاه معدوم قادر گردید با انقلاب سفید، روستاها و دورافتاده‌ترین نقاط میهنان را نیز به عراب جهانی امپریالیسم ببندد و سرمایه مالی امپریالیستی را به درون کلبه‌های روستائیشنان بکشاند.

اگر در آغاز تجاوز امپریالیسم اعمال خشونت نظامی، عامل بقا، سلطه سیاسی امپریالیسم در جامعه بود، پس‌از ابقاء سلطه قهرآمیز آن، این تحلیل رشد انکلی سرمایه مالی در جامعه بود که وابستگی ایران به امپریالیسم و تحت سلطگی آنرا از هر نظر تکمیل نمود. از این رو میتوان گفت که امپریالیسم بدون اعمال قدرت سرکوبگرانه دولتی خود نمیتواند یک آن از هجوم قهرآمیز توده‌ها در امان بنماید. و بهمین دلیل هم هست که سراسر تاریخ جنبش کارگری ایران مشحون از نبردها و مبارزات دلاورانه کارگران و زحمتکشان میهنان با حکومتهای وابسته و شیبه وابسته در ایران است. همین تاریخ گواهی میدهد که امپریالیسم هم یک آن از کوشش بمنظور سرکوبی، به اقیاناد درآوردن و کنترل کردن جنبشهای کارگری از پا ننشسته است.

نهضت کارگری ایران در ردیف جنبشهای آشتی‌ناپذیر میهنان همواره عرصه مهمی بمنظور به کنترل درآوردن و به بیراهه‌کشاندن آن برای امپریالیسم بوده است. این جنبش نظیر تمام نهضت‌های کارگری جهان از دو سو در معرض تهاجم امپریالیسم بوده است. چه سرکوبی وحشیانه مبارزات طبقه کارگر و چه نفوذ عناصر بورژوا شده کارگر و ایدئولوژی کارگری در صفوف کارگران، هدفی جز تحکیم سلطه امپریالیسم و ابقاء سیستم استثمارگرانه بورژوازی وابسته در ایران ندارند.

تاکتیکهای ضدکارگری امپریالیسم در ایران

کافی است که نگاهی به مبارزات کارگران ایران بیکنیم و دریابیم که بعد از استقرار سلطه امپریالیسم، بورژوازی وابسته حاکم از هرگونه تاکتیکی بمنظور تلاشی جنبش کارگری از درون دریغ نورزیده است.

در مقطع کودتای ننگین رضاخان و در شرایطیکه کمپانیهای نفت انگلیس اشکارا در تمامی امور سیاسی و اجتماعی ایران مداخله میکردند، اعتصابات و مبارزات رو به رشد کارگری با تاکتیک تازه‌ای روبرو شد که بوسیله عمال کارگری همین کمپانیها در درون کارگران به اجرا، در میآمد. این عوامل با مطرح کردن شعارهای بظاهر کارگری ولی ماهیتا بورژوازی سعی میوزیدند که جنبشهای کارگری را منحرف و متفرق سازند، بهمین علت و بمنظور مقابله با این دسیسه‌ها، در پایان سال ۱۲۰۶ حزب کمونیست ایران که درآنموقع تشکیلات مخفی در بین کارگران صنعت نفت دایر کرده بود اجلاسهای تشکیل داد و در آن تصمیم گرفته شد که برضد سیاست امپریالیستی مداخلی کردن جنبش کارگری مبارزه شده و از پی آن تشکیل اتحادیه‌های جنوب را تصویب نمود.

در سال ۱۲۲۲ جنبش کارگری ایران شاهد پیاده شدن تاکتیک اتحادیه‌های فرمایشی "زرد"، بعنوان آلترناتیو اتحادیه‌های سرخ گردید. این سیاست ضدکارگری در شرایطی از طرف حکومت وقت و کابینه سروسپرده آن به تصویب رسید که جنبش کارگری ایران بویژه در زمینه مبارزه صنفی در حال پیشرفت و تکامل بود.

سلم بود که اتخاذ این تاکتیک از سیاستها و تجارب جهانی امپریالیسم و ضدانقلاب در سرکوبی کارگران نشأت میگرفت و هدف آنها در درجه نخست ایجاد شکاف در باور و اراده واحد کارگران برای تشکیل اتحادیه‌های مستقل خودشان بود.

امپریالیسم کاربرد سیاست نفاق افکنانه و تفرقه‌اندازانه را آنها توسط برخی از رهبران اسم و رسم‌دار توده‌ای که خود را به بورژوازی فروخته بودند، هیچگاه تعطیل نکرد. ایجاد اتحادیه‌های فرمایشی "زرد" بعداً هم در سراسر کشور و خصوصاً در نقاط و مراکز صنعتی و تولیدی حساس بعنوان تاکتیک موثر امپریالیسم بکارگرفته شد. این اتحادیه‌ها با گسترش و دامنیافتن شان در بین کارگران، در شرایطیکه جنبش ملی و نهضت کارگری دوشادوش یکدیگر اوج میگرفتند توانستند با استفاده از اشتباهات دولت مصدق و سیاستهای به غایت انحرافی رهبری حزب توده، آخرین ضریبات را بر پیکر جنبش کارگری ایران و بنفع دولت کودتاگر و امپریالیستی شاه وارد آورند و بدین صورت نقشی را که امپریالیسم از بزبانی آنها در نظر داشت به انجام رسانند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دولت شاه خائن تنها به سرکوب خونیبار و سببشاکت جنبش کارگری اکتفا نوزید. سیاست امپریالیستی حکم میکرد که بعد از هر سرکوب باید زمینه تفرقه‌اندازی در درون صفوف کارگران را آماده ساخت و آنان را علیه یکدیگر و مقابل هم قرار داد. هدف از اعمال این سیاست هم همانا تمکین جنبش کارگری به قدرت حاکمه و قبول وضع موجود و تسلیم به تقدیر ازلی بود. تشکیل سندیکاهای فرمایشی، تنظیم و تصویب قانون کار جدید، همکاری با کارشناسان و کارپردازان "سازمان بین‌المللی کار"، اجراء، مصوبات تمیض‌آمیز قانون استخدام کشوری، پیاده کردن آئین‌نامه تشکیل سندیکا، و اتحادیه و کنفدراسیون و

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

جمهوری اسلامی نه تنها از باورهای مذهبی کارگران سوءاستفاده میکند و تلاش میوزد با تمیق و گسترش خرافات مذهبی، آنان را از آیدنولوژی واقعا انقلابی دور سازد بلکه این تاکتیک فریبکارانه خود را به شعارها و جمله‌پردازیهای توخالی ضدامریکائی آفشته میسازد و به خورد کارگران و زحمتکشان میدهد.

تجربه نشان میدهد که هیچ قدرت سیاسی وابسته در ایران بمنظور پیاده‌کردن تاکتیکهای مزورانه خود بدون مطالبه شرایط مشخص جنبش کارگری و بررسی روحيات و خلقیات کارگران دست به عمل نمیزند. این تاکتیکها بنا بر وضعیت مشخص عینی و روحی جنبش رنگ عوض کرده و به اشکال گوناگون در جامعه ظاهر شده‌اند. اگر در دوران حکومت شاه، آیدنولوژی بورژوازی از کانال پخش آداب و ستن مبتذل، اشاعه و رواج محافل ضدانقلابی و فاسد، حمایت از فرهنگ و هنر مدیحه‌سرا و تملق‌گویانه، در بین کارگران و جامعه رواج داده میشد اینک جمهوری اسلامی با "مبارزه با فساد" بظاهر بلندار مبارزه با فرهنگ فاسد امریکائی شده است در حالیکه تحقیق توده‌ها و کارگران را با رسائل دیگر و از کانال دست‌اندازی به احساسات مذهبی آنها و راه‌اندازی ضایعات مذهبی که هیچگونه رابطه‌ای با علل لستشار کارگران و وضعیت اسفناجبار توده‌ها ندارد و فقط بمنظور دورنگهداشتن آگاهی انقلابی از آنان صورت میگيرد، سعی در رسوخ دادن آیدنولوژی بورژوازی در صفوف کارگران میوزد.

نکته جالب توجه اینست که حکومت‌های وقت در ایران در کنار سرکوب مطلق و بی‌امان جنبشهای کارگری هیچگاه از کاربرد تاکتیک کار درونی بمنظور مهارکردن و به کنترل کشیدن کارگران احتراز نوزیده‌اند. اگر سرکوب بی‌وقفه مبارزات کارگران عمل ضربتی تلقی میشود و تاثیر و بازدهی فوری دارد در عوض کاربرد سیاست تلاشی جنبشها از درون و اشاعه فرهنگ تسلیم‌گرانه و خرافات

بالاخره تشکیل به اصطلاح "سازمان کارگران ایران" از جمله تعرضات "قانونی" رژیم امپریالیستی شاه به جنبش کارگری ایران بود. سرکوب خونین کارگران در کنار سرکوب سفیدشان به نحوی قانونی و علیه توسعه جنبش کارگری ایران پیش میرفت.

مصادف با اوجگیری توده‌ای تیم در سال ۱۲۵۷، جنبش کارگری ایران پاپهای جنبش توده‌ای توانست آزادانه گسترش یابد. ولی با تحکیم دولت امپریالیستی جمهوری اسلامی، این دوره از رشد نهضت کارگری به درازا نکشید و بلافاصله با شلاق دولت وابسته جمهوری اسلامی روبرو شد. در این مرحله از رشد جنبش کارگری ایران، تاکتیک امپریالیستی تفرقه و شکاف‌اندازی در صفوف متشکل کارگران، آفشته به رنگ و لعاب مذهبی شده و در نتیجه ظاهری پیچیده‌تر بخود میگيرد. سیاست فریبکارانه مزبور از طرف جمهوری اسلامی به نحو وسیعی در بین کارگران بکارگرفته میشود. ولی جمهوری اسلامی که باصطلاح انقلابی هم هست ناگزیر میگردد تا حدود معینی و آنها در زیر کنترل عوامل خویش، ابراز آزادانه مطالبات صنفی کارگری به رویت و ظهور درآید. به کارگران اجازه داده میشود که شکوه و شکایتشان را به گوش مقامات مسئول برسانند و از آنان خواهان جوابگونی شوند. رژیم خمینی با عوامفریبی خود ابتکار برگراری روز اول ماه مه را با نظارت و سازماندهی خویش بدست میگيرد. شوراها، نماینها و انجمن‌های اسلامی را در هر کارگاه و کارخانه تشکیل میدهد و کارگران را با حربه‌های گوناگون تشویق مینماید که به این مجامع ملحق شوند.

آنچه که سلم است سیاست ضدکارگری جمهوری اسلامی در منحرف ساختن و به کجراه‌کشاندن جنبش کارگری به غایت پیچیده‌تر و مقابله با آن براتاب دشوارتر از حکومت‌های گذشته است. نهضت کارگری ایران صرفا با کارگزاران شناخته شده امپریالیسم که به نوکری خود مباحثات میوزند روبرو نیست. دستگاه حکومتی

تقدیر گرایانه جمهوری اسلامی نیاز به زمان داشته و باید در پروسه‌ای طولانی پیاده شود و از همین رو هم راندمان و کارآیی بیشتری دارد. روشن است که سلسله امتصایات کارگری سلسله سرکوبها را از پی دارد و این خود رشته اعتصامات و مبارزات دیگر را به وجود می‌آورد. بهین دلیل بورژوازی و حکام وابسته به آن نمیتوانند صرفاً به کاربرد تاکتیک تهر و سرکوب دلخوش کنند. این مسئله بنوبه خود تاکتیک دیگری که باید مکتب سرکوب و تهر ضدکارگری بشود را ضروری می‌سازد. یعنی تاکتیکی که در پروسه‌ای تدریجی قادر باشد تأثیرات اساسی بر روند جنبش کارگری وارد آورد که نتیجه آن بازداشتن این جنبش از خصائل انقلابی شونده، و آشتی‌ناپذیریش باشد و در فرجام کار جنبش کارگری را در بهترین حالت قابل کنترل و بیخطر برای دولت حاکم بنماید.

سیاست نفوذ ایدئولوژی شدت‌انقلابی و یا شبه‌انقلابی متکی به خرافات مذهبی، از آنجهت که به شعارهای کیه‌پر دارانه شبه‌انقلابی آغشته است، در ظاهر امر با نیازهای صنفی کارگران تطابق پیدا کرده است و بخاطر اینکه بنام احقاق منافع کارگران و دفاع از حقوق صنفی‌شان صورت می‌گیرد، جنبش کارگری را در بهترین حالت در چهارچوب خواسته‌های رفرفرمیستی و اکونومیستی نگه‌می‌دارد. این سیاست هدفی جز مطیع کردن جنبش کارگری ندارد و در نتیجه در اساس از هر سیاست ضدکارگری دیگری خطرناکتر است.

متد برخورد بورژوازی حاکم به جنبش کارگری از دو جنبه متکامل و متباین برخوردار است. اگر جنبه‌ای از تاکتیک امپریالیسم چهره ضدکارگری و خون‌آشام رژیم را اشتهاء می‌سازد و نفرت کارگران را نسبت به حکومت تقویت مینماید، جنبه دیگر همین تاکتیک پرده بر روی اهداف واقعی امپریالیسم افکنده و چهره استثمارگرانه آنرا بزرگ نموده و کارگران را از پیشروی در مبارزه باز می‌دارد.

دوگانگی و تضاد در برخورد به جنبشهای کارگری جزئی از تاکتیک کلی امپریالیسم و حکومت وابسته بدان میباشد. بدیهی است که درک و فهم این سیاست محلیانه برای عامه کارگران دشوار بوده و آنانرا بدون کمک عنصر آگاه و انقلابی به نتیجه‌گیریهای نادرست میکشاند.

سلطه امپریالیسم و پیدایش اشرافیت کارگری در ایران

ظهور و رشد اشرافیت کارگری بشابه جزئی از امپریالیسم و سیستم جهانی آن، در شرایطی در ایران روی داد که امپریالیسم نفوذ سیاسی خود را کاملاً مستقر نموده بود و عازم بسط نفوذ اقتصادی خویش به دورافتاده‌ترین نقاط میهنان بود. بدین طریق اریستوکراسی کارگری ایران زاینده صنعتی شدن امپریالیستی جامعه و توسعه بوروکراسی مالی و دولتی در ایران بود.

ولی منافع اساسی سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم در ایران ایجاد میکرد که جهت اصلی توسعه اقتصادی و پایه‌ریزی روابط سرمایه‌داری در جامعه، نه در مجرای رشد طبیعی نیروهای مولده و تفوق بخشهای بارآور صنعتی و کشاورزی، بلکه در جهت اسحاق این حوزه‌های کلیدی و برتری بخشهای انگلی و اساساً غیرتولیدی ریخته شود و توسعه پیدا کند. امپریالیسم به‌وزارت نفوذ خود به دوردست‌ترین اجتماعات ایران، نوعی از روابط سرمایه‌داری را گسترش داد که عمدتاً برپایه بوروکراسی دولتی و سرمایه مالی استوار بود. بدین سان شاخص حیات و ممت جامعه همین بوروکراسی و سلطه سرمایه مالی گردید که کلیه بخشهای تولیدی کشور و تمامی شئون اجتماعی و اقتصادی آن بر مبنای ابقاء سلطه سرمایه مالی و بوروکراسی دولتی حافظ آن سازماندهی گردیدند. بعد از این پروسه است که ملاحظه

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

میکنیم که سرمایه مالی امپریالیستی نقش تعیین‌کننده و کلیدی در زندگی اقتصادی ایران برعهده می‌گیرد و قشر سرمایه‌داری بوروکرات وابسته به امپریالیسم، بر دستگاه سیاسی ایران مسلط و حاکم میگردد.

کلی تنظیمات، تصمیمات، برنامه‌ریزیها و سازماندهی تولیدی در سایر بخشهای اقتصادی جامعه باید طبق مصالح بسط سرمایه مالی و انباشته‌شدن فزونیتر آن انجام پذیرد. سلطه بی‌چون و چرای سرمایه مالی و نفوذ آن در سراسر مدار تولید، باعث گردیده که صنایع و کارخانجات و سایر مراکز بزرگ تولیدی کشور نتوانند در امور برنامه‌ریزی تولید، استخدامی و کاربرداری، طراحی و ساخت و بازاریابی و توزیع کالا، مستقلاً و بدون نظارت و تصویب نهایی سرمایه مالی تصمیم بگیرند.

این نحوه گسترش شیوه تولیدی باعث گردیده تا قشری که در بخش مالی و بوروکراسی مشاغل و پستهای اصلی را برعهده دارند تبدیل به کارگزاران و مباشرین امپریالیسم در این بخش شده و به مثابه رابطین بورژوازی حاکم با بخش تولیدی به کار درآیند. درکنار این پروسه مشاهده می‌کنیم که بوروکراسی‌زده شدن اقتصاد ایران به‌راه خود رشد مصنوعی ناگهانی و جهش‌وارانه‌ای به ارمغان می‌آورد که پیامد آن توسعه بزرگ صنایع عظیم و نیز واردشدن تکنیک مدرن و پیچیده به داخل برخی از کارگاهها و کارخانجات میباشد. ولی این رشد جهشی، فراگیر و وسیع نبوده و صرفاً به آن واحدها و کارخانجاتی محدود میشد که امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن، در آنجاها سودآوری بیشتری دارا میشدند.

این نحوه گسترش بوروکراسی‌زده و وسیع انگلی سرمایه‌داری باعث گردید که در کارخانجات و واحدهای تولیدی وابسته و در کنار کارگران این واحدها، قشر کوچکی از کارگران ماهر و تکنسین‌هایی که کارآزمودگی و تخصصشان آنانرا از سایر توده‌های کارگر متمایز می‌سازد پدیدار گردد. اینان بخاطر پیوند نزدیکیتر و

آن نیاز به نظارت دستگاه بوروکراسی‌زده دارد، و نیز ارتقاء وضعیت معیشتی‌شان به سطوح بالاتر، آمادگی بالفعل و زیادی برای جذب ایدئولوژی بورژوازی پیدا میکنند. از سوی دیگر سازمانها و گروههای ریزیونیستی، پایگاه عمده تبلیغاتی خود را در بین همین بخش از کارگران 'بورژوا شده' برقرار می‌سازند و از بین همین قشر نیروی کارگری سازمانی خود را بسیج و متشکل می‌سازند. سازمانهای ریزیونیست حزب توده و 'اکثریت' خائن اصلی‌ترین نیروهای سازمان‌دهنده قشر اشرافیت کارگری در جنبش کارگری ایران هستند. این دو جریان خودفروخته سعی دارند با قراردادن همین بخش از کارگران در پرتو ایدئولوژی بورژوائی خود، نظرات و سیاستهای ضدکارگری‌شان را به درون صفوف کارگران انقلابی رسوخ داده و جنبش کارگری ایران را از مبارزه قهرآمیز و آشتی‌ناپذیرانه‌اش به حرکتی مسالمت‌جویانه و بیخطر برای بورژوازی سوق دهند.

عملکردهای اریستوکراسی کارگری در جنبش کارگری ایران را میتوان به دو دوره اصلی تقسیم کرد. دوره پیش از قیام ۲۲ بهمن ۵۷ که نهضت کارگری ایران هنوز عمدتاً به مسائل صنفی خود سرگرم بود و دوران قیام یعنی دوره سیاسی شدن و وسیع کارگران و ارتقاء جنبش کارگری به امور سیاسی جامعه. فعالیت قشر اشرافیت کارگری در دوران قبل از قیام منحصر به کارکردن رزیم شاه و عناصر وابسته به حزب توده بود. در بسیاری مواقع همین عناصر بودند که با تاس یا کارگران ساده و ناکاه کارخانجات و با تطمیع و یا تهدید، آنان را وادار به همکاری و معرفی کارگران انقلابی و فعال مینمودند. در شرایط عادی و آرام سیاسی، اینان بطور سیستماتیک سعی در شناسایی کارگران انقلابی میکردند و زمینههای نفاق و چنددستگی را در بین کارگران فراهم میساختند. علاوه بر اینها این عناصر سعی میکردند از طریق اشاعه ایدئولوژی و فرهنگ بورژوازی، الفاء، روحیه پاسیویستی، برانگیختن احساسات کارگران علیه مبارزین انقلابی، دامن زدن به جو ضدکونیستی در کارخانه و کارگاه بجزوی اساسی کارگران را از انقلاب روگردان نموده و سزوششان را مربوط به قضا و قدر واضد سازند.

ولی در شرایط بحرانی و حاد که جنبش کارگری به غلیان میآید عملکردهای قشر مذکور گستردهتر میشود. در این شرایط اینان دست به اجرای اعمال توطئه آمیزانه از قبیل متلاشی ساختن هیستکی کارگران، منحرف کردن مبارزانشان و ردیابی عملی سوان و رهبران کارگری زده و سعی بر جمع آوری اطلاعات در مورد مبارزات کارگران و تحویل این اطلاعات به کارگزاران رزیم و حتی در برخی

موارد بعنوان امرسیران و پیام آوران مخفی و علنی مدیران و کارکردناتان حکومت ظاهر میشدند. در این مرحله حرکت عناصر "توده‌ای" علنا و وسیعاً در میان کارگران محسوس نبود. ولی با آغاز قیام و وزیدن توفان مبارزاتی در سالهای ۵۵-۵۷ و بمبارات رگود موقتی فعالیت ساواک، تدریجاً این عناصر پا به عرصه گذارده و کمز به انجام وظایف ضدکارگری خود بستند. حزب توده و عناصر تشکیلاتی آن در مقام نمایندنده باسابقه و قدیمی منحطترین روزیونیسم بدون بازگشت، در شرایط بعد از قیام علنی شده و دست به تجدید سازماندهی خود در بین کارگران ایران زد. دیری نپایند که سازمان موسوم به "اکثریت" هم با اعلان آشکار پیوستن خود به اردوی روزیونیسم جهانی و روگرداندن از توده‌ها، تمامی امکانات و نیروی مادی و سازمانیش را دوشادوش حزب توده بر علیه کارگران و خلقهای ایران بکار گرفت.

بعد از قیام ۲۲ بهمن، رزیم ضد مردمی جمهوری اسلامی تانکیک کنترل کردن و منحرف ساختن جنبش‌های کارگری را بکار گرفت. در این دوره برخی از همان عناصر قدیمی اشرافیت کارگری که تا دیروز به نوکری رزیم شاه مشغول بودند اینبار با تغییر ماسک و منطبق کردن خود با دستورات جمهوری اسلامی به درون شوراهای اسلامی خزیده و همان مأموریت خائنه خود را تحت پوشش قوانین اسلامی و شرع مقدس برهنده گرفتند. برخی دیگر از عناصر اشرافیت کارگری با قرارگرفتن در زیر چتر تبلیغاتی سازمانهای خیانت‌پیشه "اکثریت" و حزب توده تبدیل به ناقلین فعال تانکیکها و سیاستهای ضدکارگری این دو نیروی بورژوازی در درون جنبش کارگری ایران شدند.

سازمانهای "اکثریت" و حزب توده گرچه آشکارا توان اشاعه سیاستهای ضدکارگری خود را ندارند، ولیکن اینان با غصب ماسکهای انقلابی کارگران، همواره در فریب دادن کارگران ناکاه تلاش میوزند. مبارزه پیگیر با این آفات جنبش

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

"اکثریت" در بارگاه جمهوری اسلامی بردگی و استثمار را تبلیغ میکند:

"واقعب اینستکه: «آیت‌الله خمینی: رهبری مبارزه با امپریالیسم را همچنان در دست دارد. حکومت کنونی هرچند به خاطر ناپیگیریش در پیشبرد یک مبارزه اصولی علیه امپریالیسم..... ، همچنانکه بارها اعلام داشته‌ایم حکومتی وابسته نبوده و نیست».

اگر "اکثریت" شماره - خرداد ۱۳۵۹

'سازمان ما و همه نیروهای انقلابی یا پشتیبانی قطع خود از امام خمینی، مجلس شورای اسلامی، سپاه پاسداران و دیگر نهادهای مدافع انقلاب این توطئه‌های مذبحخانه امریکایی جنایتکار را نیز درهم می‌شکنند....." ا - شماره ۱۰-۱۱۶ تیر ۱۳۶۰

"رفیق کریمی حصار شایسته صنفی زندانیان وابسته به سازمان (اکثریت) در کنتوگر با خبرنگاران شرکت کرد. و گفت: ما کسبود غذا و بهداشت و مسائل دیگر را تأمین نمی‌کنیم. محاکمیت را شد امپریالیست می‌دانیم ما پاسداران را زندانیان خود می‌دانیم اینها برادران ما هستند" (.....) شماره ۱۰۴ فروردین ۱۳۶۰

اقدام جنایتکارانه امپریالیسم امریکا و خود فروختگانی که به مجرای مستقیم سیاستهای تبه ارتجاع جهانی بدل شده‌اند این اقدام جنایتکارانه که به شهادت رئیس جمهور منتخب ملت محمد علی رجایی، نخست وزیر ایران دکتر محمد جواد باهنر انجامید...

اکثریت) ضمن ابراز صمیمانه تسلیت‌ها به آن جناب بار دیگر آمادگی خود را در دفاع تا پای جان از انقلاب و جمهوری اسلامی و از میهن انقلابی اعلام می‌دارند.

(.....) شماره ۱۲-۱۲ شهریور ۱۳۶۰

"حزب توده و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) همه اعضا، و هواداران خود و همه سپن پرستان و نیروهای انقلابی را فرا می‌خوانند که با شرکت هرچه وسیع‌تر در انتخابات ریاست جمهوری و با دادن رأی یکپارچه به حجت‌الاسلام سیدعلی خامنه‌ای، بار دیگر به همه چهلایان نشان دهند که در دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران همانند همیشه، استوار و پایدار و متحدند." (از اغلب مشترك "اکثریت" و حزب توده - دوم مهر ۱۳۶۰

کارگری وظیفه هر کمونیست راستینی است. افشاء و طرد شایستگان سیاسی اریستوکراسی کارگری از درون صفوف جنبش کارگری جدا از عمل درآمیختن سوسیالیسم با نهضت کارگری نیست (۱۰۰). در این قسمت از بحث سعی میکنیم با رجوع به برخی از موضوع‌گیریها و سیاستهای این دو نیروی سیاسی، عمق خیانت‌پشگی، دنات و خودفروختگی این مزدوران سرمایه و امپریالیسم را آشکار کنیم.

(۱۰۱) ولد کتکه را باید یادآور شوم و آن اینکه متوله اریستوکراسی کارگری در ایران پیش از این در دهقانات اولیه چریکهای فدائی خلق مربوط به ساخت اقتصادی ایران و اثرات سلطه امپریالیسم بران، تحلیل شده است. در این مورد میخوانیم که: "اساساً ایجاد یک خرده بورژوازی وابسته در جامعه، یکی از هدفهای سیاسی امپریالیسم است که البته در رابطه با هدفهای انبساطی خود به آن نیز توجه خاص دارد. بطورکلی استراتژیست‌های امپریالیسم روی به وجود آوردن یک قشر خرده بورژوازی مرفه که حامی رزیم باشد، تأکید بسیاری میکنند. در شهر نیز خرده بورژوازی بومی پایه مرصه وجود گذاشته است که اثر خرده بورژوازی وابسته می‌نامیم؛ این خرده بورژوازی که از مدهای از کارشدان و متخصصان تشکیل میشود و نیز قشر کوچک کارگران اریستوکرات صنایع تزیی امپریالیستی، منافشان با منافع امپریالیسم گره خورده است و زندگیاش از برکت سلطه امپریالیسم ریکوروی یافته. اینها مصرف‌کنندگان کالاهای امپریالیستی نیز هستند....." (نقل از: سری تحقیقات روستایی چریکهای فدائی خلق، بخش نتایج مستقیم اصلاحات ارضی)

لین نیز در تحلیل مقابله‌ای خود از اریستوکراسی جوامع امپریالیستی و محصله بر این واقعیت بعین ترتیب انگفت، میخواند: "از نقطه نظر اقتصادی اختلاف در آنجاست که در کشورهای متحرک بخشی از طبقه کارگر با استفاده از سرد مالوفی که بورژوازی این کشورها بدست میآورد، موقعیت خاصی یافته و از شیوه زندگی بهتری برخوردارند. که این خود باعث میشود که این قشر از طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی همراه با بورژوازی خود متحداً علیه منتهای محضتم عمل نمایند. فاکتورهای اقتصادی نشان میدهند که از طبقه کارگر کشورهای متحرک بخش بزرگتری بهلا کشیده میشوند که منافشان با صنایع امپریالیسم گره خورده است تا از طبقه کارگر منتهای محضتم. به عبارت دیگر دردم بیشتری از کارگران کشورهای امپریالیستی به اشرافیت کارگری ارتقا پیدا میکند تا از کارگران کشورهای محضتم. و این از آنجا ناشی میشود که کارگران منتهای متحرک تا حد معینی از استثمار بورژوازی خودی از کارگران و توده مردم کشورهای محضتم سهم برده و مستفیفا از این منابع سود میبرند....." (نقل از کاریکاتورهای از مارکسیسم و در باره اکتونیسم امپریالیستی ۱

همکاری خانانه 'اکثریت' با جمهوری اسلامی

'همه هواداران سازمان باید با سپاه پاسداران و کمیته‌ها که نیروهای ضدامپریالیست هستند در مقابله با توطئه‌های امپریالیسم و در دفاع از میهن در برابر تجاوزات رژیم سرکوبگر عراق پیگیرانه همکاری کنند و هر نوع خبر یا اطلاعاتی که از فعالیت ضدانقلاب بمست می‌آورند بدون درنگ به این مراکز بوسانند.' (کار 'اکثریت'، شماره ۷۷ - مهر ۱۳۵۹)

'هواداران سازمان حدودش و همراه با دیگر نیروهای مدافع انقلاب و مدافع جمهوری اسلامی باید تمام هوشیاری خود را بکار گیرند. حرکات شبکه مزدوران امپریالیسم آمریکا را دقیقاً بوی نظر بگیرند و هر اطلاعاتی از طرح‌ها و نقشه‌های جتایک‌کارانه آنان بدست می‌آورند فوراً سپاه پاسداران و سازمان را مطلع سازند.'

اطلاعات 'اکثریت' در باره انفجار حزب جمهوری اسلامی ۸ تیر ۱۳۶۰

'هیچ اکثریتی مسلح نیست و هیچ یک از اکثریتی‌ها در اقدام مسلحانه و خرابکارانه علیه جمهوری اسلامی ایران شرکت نداشته است.' (کار 'اکثریت' - شماره ۱۴۹، ۲۸ بهمن ۱۳۶۰)

باند‌های مسلح ضدانقلابی در مزدوران تانکون چندین بار از جمله در ۲۴ آبان ماه زاهدانه میادرت به بستن جاده امل تهران کرده‌اند و تا کنون تعدادی از مردم را به کورگان گرفته و چندین نفر از پاسداران را به شهادت رسانده‌اند....'

۱- شماره ۱۳۴ - ۱ آذر ۱۳۶۰

'..... ما با نتیجه کار "هینت بررسی شایعه شکنجه" منتهی براینکه نظام حاکم بر زندان‌های جمهوری اسلامی مبتنی بر شکنجه نیست موافق هستیم و آنرا مورد تأیید قرار می‌دهیم.'

۱- شماره ۱۰۶ - ۲ اردیبهشت ۱۳۶۰

'تا کنون از طرف تشکیلات سازمان در شهرهای استانهای گیلان، خوزستان لرستان و برخی دیگر از شهرها سلاح‌های موجود جمع‌آوری و از طریق نمایندگان سازمان به مقامات مسئول تحویل داده شده است. هواداران سازمان نیز با استقبال از رهنمود سازمان به مراکز سپاه مراجعه و سلاح‌های خود را تحویل داده‌اند.'

۱- شماره ۱۲۱ - ۲۲ مهر ۱۳۶۰

بدنبال رهنمودهای قبی سازمان بی‌امان شرکت در کانونهای مقاومت و نهادهای انقلابی از مردم خوزستان و رقتای هوادار که دوره خدمت سربازی را طی کرده‌اند، می‌خواهیم که طبق دستورالعمل سپاه پاسداران اهواز با در دست داشتن برگ پایان خدمت و وسایل شخصی مورد نیاز به سپاه پاسداران مراجعه نموده و شایستگی انقلابی خود را در دفاع از جمهوری اسلامی و دستاوردهای انقلاب خونین توده‌های قهرمان میهن بکار گیرند.'

۱- شماره ۷۸ - ۲ مهر ۱۳۵۹

'اکثریت' و تبلیغ برای بازسازی اقتصاد امپریالیستی

'طبقه کارگر قهرمان ایران و همه نیروهای انقلابی نیز، بطریق اولی، با تداوم تولید و بازسازی اقتصاد بحران‌زده ما، تاکتیک‌های اصلاح‌گراانه و مخرب امپریالیستی را در امر فتح کردن اقتصاد ایران و شکست انقلاب، خنثی و بی‌اثر می‌کنند تا راه دشوار استقلال اقتصادی و را بگشایند هم از اینترنت که می‌بینیم نیروهای انقلابی در برابر نیروهای ضدانقلابی با دوشمار متضاد، یکی "تداوم تولید" و دیگری "اخلال در تولید" صف‌ارایی می‌کنند.' (شماره ۸۷ - آذر ۱۳۵۹)

'ضرورت دفاع از انقلاب حکم میکند که نه تنها برای درهم‌شکستن حلقه محاصره و تحریم اقتصادی امپریالیسم در همه عرصه‌های تولیدی در کارخانه و روستا و به تولید هرچه بیشتر مایحتاج عمومی بپردازیم، بلکه باید بیشترین آمادگی را در جهت دفاع از میهن و انقلابمان از طریق شرکت در جبهه‌های جنگ نیز داشته باشیم.'

۱- شماره ۸۱ - ۲۰ مهر ۱۳۵۹

کارگران مجتمع صنعتی تزوین دوش‌بندوش دیگر کارگران رزمنده قهرمان ایران، چه در جبهه‌های جنگ و چه در جبهه تداوم تولید، در این مقطع حساس تاریخی شایستگی انقلابی خود را در دفاع از استقلال میهن و تعمیق انقلاب ضدامپریالیستی - دموکراتیک مردم ایران نشان می‌دهند.' (شماره ۸۴ - ۲۱ آبان ۱۳۵۹)

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

دشمنه 'اکثریت' و تبلیغ

'در رابطه با تشنج‌های سیاسی اخیر، سنجک‌های مبارز اسناف، اعلامیه‌ها و تراکت‌هایی مبتنی بر لزوم آرامش و پای‌بندی همه نیروها به قانون و نظم انقلابی منتشر کردند که ذیلاً نمونه‌ای از این تراکت‌ها را می‌آوریم.' (شماره ۱۱۵ - ۲ تیر ۱۳۶۰)

'اکثریت' و تبلیغ آشتی طبقاتی

'بر این اساس ما موظفیم که پیش از پیش برای استقرار صلح در کردستان و جلوگیری از گسترش دامنه جنگ در این منطقه تلاش کنیم و از تلاش‌های صلح‌طلبانه‌ای که در برخی محافل حکومت دیده میشود استقبال می‌کنیم. ماموظفیم عناصر جنگ‌افروز را چه محافل جنگ‌افروز حکومت و چه آنها که با چپ‌روی‌ها و حرکات آنتارشیستی خود بزرگترین خیانتها را به جنبش ضدامپریالیستی خلق ما روا میدارند افشاه کنیم.'

۱- شماره ۵۲ - خرداد ۱۳۵۹

نتیجه‌گیری

مهرقی قشر اشرافیت کارگری

- ۱- پیدایش اشرافیت کارگری برای نخستین بار در جامعه بورژوازی انگلستان و در شرایط گسترش امپریالیسم انکلیس صورت گرفت. این قشر که به «کارگران بورژوا شده» ملقب شد زائیده مستقیم صدور سرمایه امپریالیستی به نقاط دوردست و کسب مافوق سود حاصل از غارت و استثمار کارگران و زحمتکشان جوامع زیر سلطه بود.
- ۲- شکل کلاسیک و اولیه اشرافیت کارگری از سو ارتقاء، معیشتی مده فلفلی از کارگران انکلیس و از رهگذر چپاول همان مافوق سود، در جامعه انکلیس پدیدار گردید. این قشر محمول ضرورت‌های طبقاتی بورژوازی در مبارزه‌اش علیه جنبش کارگری میباشد. اشرافیت کارگری در شرایط جهانی شدن امپریالیسم و صدور سرمایه مالی به اقصی نقاط دنیا، تبدیل به یک 'پدیده تاریخی- جهانی' شده است.
- ۳- نمود قشر مذکور در نهضت کارگری، از لحاظ سیاسی بی‌انگرم نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در جنبش طبقه کارگر میباشد و از نظر طبقاتی نشانه تبدیل قشری از کارگران به خرده‌بورژوازیست.
- ۴- میزبانات انتقال کانونهای انقلابی از جوامع سرمایه‌داری کلاسیک به سرمایه‌های تحت سلطه سرمایه و زور امپریالیستی، شکل دیگری از اریستوکراسی کارگری در این جوامع بوجود آمد. بدین ترتیب این قشر از یک پدیده کلاسیک به جریانی جهانیتهول و از یک تاکتیک خاص به تاکتیک عام بورژوازی در جنبش کارگری تغییر شکل داد.
- ۵- پیدایی اشرافیت کارگری در صفوف کارگران نامیشگر پیوند اپورتونیزم و امپریالیسم است. اندازه رشد و نفوذ ایدئولوژی کارگران بورژوا شده، معیار رشد ونفوذ اپورتونیزم در درون جنبش کارگری و کمونیستی میباشد.

۶- قشر اشرافیت کارگری از نظر سیاسی-تشیکیاتی بوسیله سازمانهای روبروینستی، اپورتونستی، و رفرفیستی نمایندگی میشود. این قشر از حرکت تشکیلاتی مشخص برخوردار بوده و از خود دارای ایدئولوژیهای سوسیال-بورژوا و جهان بینی بورژوازی میباشد.

نقش و وظایف اشرافیت کارگری

۱- وظایف قشر اشرافیت کارگری از محتوی سیاسی برخوردار بوده و عمدتاً به سوق دادن جنبش کارگری به سمت مصالحه و سازش طبقاتی با بورژوازی خلاصه میشود. در این رابطه این جریان میکوشد به تبلیغ و ترویج آشتی طبقاتی پرداخته و انقلاب قهرآمیز را از دستور کار طبقه کارگر حذف نماید.

۲- نقطه اتکاء، اریستوکراسی بورژوازی است و جولانگاه سملکردهای آن اتحادیه‌ها، سندیکاها و سایر اشکال سازمانی طبقه کارگر میباشد. نفوذ در این سازمانها و جنبشهای کارگری را به زیر کنترل درآوردن و محدود و بیخطر ساختن آنها برای بورژوازی جزو مهم‌ترین وظایف اشرافیت کارگری میباشد.

۳- فعالیت و سملکردهای اریستوکراسی کارگری در هر جا که طبقه کارگر و جنبشهای کارگری وجود داشته باشد، قابل رویت است. اما در آن مقاطع تاریخی که برآمدهای بزرگ اجتماعی میروند تا پایه‌های سلطه بورژوازی را متزلزل سازد، بر میزان تحرک و فعالیت قشر مذکور در میان طبقه کارگر افزوده میشود.

وظایف کمونیستهای انقلابی در رابطه با اشرافیت کارگری

۱- درآمیختن آگاهی سوسیالیستی با نهضت کارگری، یعنی پیوند ارکائیک جنبش انقلابی با طبقه کارگر، منوط به مبارزه کمونیستها با ایدئولوژی و فرهنگ بورژوازی در درون طبقه کارگر میباشد و این مبارزه بنحویه خود وابسته به حد پیشروی انقلابیون در امر افشاء قشر اشرافیت کارگری میباشد.

۲- مبارزه با اشکال کورناگون روبروینسم بدون مبارزه با قشر کارگران بورژوا شده که رابط بین اپورتونیسیم و امپریالیسم هستند، بی‌محتوی و بی‌اثر خواهد بود. باید رابطه روبروینسم و قشر اشرافیت کارگری را که عامل اجرایی آن در جنبش کارگری هست، درهم ریخت و این عمل را چون یکی از وظایف روزانه تلقی نمود.

۳- کمپهادادن و نادیده گرفتن اشرافیت کارگری مساوی عقب‌نشینی در برابر اپورتونیسیم و امپریالیسم است. بدون کسب شناخت از مکانیسم و پیچیدگی حرکت این جریان، انجام وظایف انقلابی در راه جلب طبقه کارگر محال است. مبارزه جدی و بدون وقفه با اشرافیت کارگری شرط دستیابی طبقه کارگر به سوسیالیسم و آزادی است.

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

زیر نویس‌ها

(۱) - باید بین دو حالت از جنبش کارگری فرق قائل شد. پیدایش و شرایط پیدایش جنبشهای کارگری با توده‌های شدن و شرایط توده‌ای شدن آنها تفاوت وجود دارد. عامل سیاسی، دیکتاتوری سلطنتی و یا آخوندی و هر شکل دیگر از دستگاه سرکوبگرانه دولتی نمیتواند مانع پیدایش جنبشهای کارگری بشود. این جنبشها زائیده شرایط عینی هستند ولی وسعتیابی و سراسری شدن آنها به وضعیت سیاسی بطورکلی (توازن قوا در صفوف انقلاب و ضدانقلاب) و وضعیت دستگاه دولتی مشروطه میگردد. نکته دیگر اینست که ما در اینجا به خصلت عمومی این جنبشها و نه شرایط خاصی چون اوضاع انقلابی دوران قیام سال ۵۷ اشاره میکنیم.

(۲) - در اینجا مشخصاً میخواهیم به نقش عوامل عینی و شرایط مبارزه طبقه کارگر از نظر مادی اشاره کنیم. مسلماً به این واقعیت توجه داریم که عوامل روبناتی مثل حضور دموکراسی بورژوازی در این جوامع و نیز سطح آگاهی کارگران اروپا و غیره در پیدایش و ابقاء این جنبشها موثر بوده‌اند ولی در تحلیل نهایی بهرحال اینها عوامل ثانوی محسوب میشوند که خود محصول شرایط عینی‌اند.

(۳) - نباید بعد سیاسی این گونه سرمایه‌گذارها را از قلم انداخت. این امر که امپریالیسم ناگزیر باید سرمایه مازاد خود را در بازارهای جهانی بکار اندازد روشن است. اینکه کدام بخش از بازار جهانی و کدام گوشه از جهان زیرسلطه باید در سرمایه‌گذاریها شراکت داده شود و نیز این سرمایه مازاد به چه شکلی و تحت کدام شرایطی در جهان زیر سلطه صادر گردد، بدون تردید یک امر سیاسی است. در نتیجه اشکال سرمایه‌گذاریها توسط امپریالیسم تابع سیاست تاکتیکی امپریالیسم در جهان زیرسلطه میباشد. به این مسئله بعداً بیشتر اشاره میکنیم.

(۴) - در مورد صحت و دقت آمار داده شده در جداول رجوعی با توجه به حساسیت صنعت نظامی کشورها باید تردید نشان داد. با این وجود به نظر ما نگاهی به این جدولها میتواند جهت‌گیری کلی مسئله مورد نظر ما را به خواننده نشان بدهد.

(۵) - اعصابیات توده ای در سالهای ۵۷-۵۶ در شرایط تبدیل شرایط عینی انقلاب به دوران انقلابی روی دادند. در دورانیهای انقلابی، فراگیری و توده ای شدن تظاهرات و اعصابیات جزئی از قانونمندی مبارزه در این دورانیها میباشد و نمیتوان آنرا عموماً در شرایط دیگر تطبیق داد.

(۶) - مسئله اتخاذ شیوه نوین مبارزه و پروسه سازماندهی طبقه کارگر صرفاً وابسته به عوامل ذکر شده نیست بلکه در دستیابی به تفکری که میخواهد قیدوبندهای مبارزه به شکل سنتی (کارآرام سیاسی، کارروئین سیاسی و غیره و غیره) را پاره کرده و شیوه‌های نوین و بدیمی در اشکال سازماندهی و مبارزه طبقه کارگر بیافریند بدون شک موثر بوده است.

(۷) - با یک مقایسه نسبتی میان وضعیت نهضت کارگری ایران (قبل از قیام) با کیفیت جنبش کارگری روسیه در سده های ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ (عمدتاً تا قبل از تشکیل حزب سوسیال دموکراسی و خصوصاً تا قبل از انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷) میتوان به اختلاف سطح کیفی این جنبشها با یکدیگر پی برد. ولی اگر جنبش کارگری ایران به تهبانای مورد تحلیل قرار گیرد و مراحل مختلف آن مورد ارزیابی قرار گیرد، به ویژه اگر تأثیرات دینامیک قیام ۲۲ بهمن و تکنانهای سیاسی بعداز آن بر روی نهضت کارگران در مد نظر باشد. آنگاه میتوان گفت که طبقه کارگر ایران اکنون در مقایسه با شرایط پیش از قیام از خودآگاهی و تجارب مبارزاتی نسبتاً قابل توجهی برخوردار گردیده است. ولی باید توجه داشت که این خودآگاهی و تجربیات حاصله از مبارزات، هنوز نه تنها در سطح کلیه واحدهای تولیدی پراکنده نیست بلکه بغضطر پروسه جذب خودبخودی آن و نیز نبود یک رهبری منسجم، پایدار و واقعاً انقلابی کارگران ما نتوانسته اند این خودآگاهیها را از سطح نازل تردهوینستی به مرتبه عالیتر طبقاتی ارتقاء دهند و از تجارب حاصله در جهت متشکلتر کردن خود بهره بجویند. سرکوب سراسری جنبش کارگری و قیاسهای توده‌ای توسط رژیم جمهوری اسلامی که بطور مکرر و سیستماتیک بعداز قیام انجام گرفته، استمرار و جریانداریون این جنبشها را که شرط لازمه برای رشد خودآگاهی و سازمانیابی کارگران است، بطور کلی از بین برده است.

(۸) - دوران اوج گیری جنبش دموکراتیک در حوالی سال ۱۳۰۰ در آذربایجان و کردستان را نباید از قلم انداخت. در این سالهای شکوفائی جنبشهای دموکراتیک، کارگران تقریباً ۷۰ اتحادیه کارگری موفق گردیدند شورای مرکزی اتحادیه‌های خود را ایجاد نمایند. نظیر چنین تشکلی یا چنان وسعتی حتی تا نیم قرن بعد از آن از طرف کارگران پیروم نیامده است.

جدول ۱: منبع: کتاب ARMS INDUSTRY LIMITED از انتشارات دانشگاه آکسفورد ۱۹۹۲ موسسه تحقیقاتی Sipri
نویسنده: HERBERT WULF

وابستگی صنایع نظامی و غیرنظامی آمریکا به صادرات و فروش کالا به خارج ا کلیه ارقام به درصد % است

نام شرکت ا کمپانی	سهم کل سرمایه از بابت صادرات محصولات نظامی	سهم کل سرمایه از بابت صادرات محصولات غیرنظامی
(Esco Electronic) اسکوالکترونیک	96	18
(Alliant Tech System)الیانتک سیستم	92	30
(General Dynamics)جنرال دینامیک	82	40
(E-System) ای سیستم	75	7
(Lockheed) لاکهید	75	6

بقیه در صفحه بعد.....

آر شبه فعالین جنبش نوین کهونستی ایران

(Grumman) گرومان	72	5
(Ishkosh Truck) ایشکوش تراک	64	4
(Litton Industries) لایتون اینداستریز	58	27
(Flaytheon) فلیتون	57	6
(McDonnell Douglas) مک دانالد داگلاس	55	21
(TRW) تی آر دبلیو	37	32
(Sequa) سکیو	36	20
(Rockwell Intema) راکول اینترناسیونال	33	16
(Texas Instrument) تگزاس اینسترومنت	32	28
(FMC) اف ام سی	28	40
(Harris) هاریس	26	30
(Hercules) هرکولس	25	28

بقیه در صفحه بعد.....

28	24	تکسترون (Textron)
32	20	کنترل داتا (Control Data)
32	19	یونایتد تکنولوژی (United Technology)
45	18	بوئینگ (Boeing)
12	18	وستینگهوس الکتریک (Westinghouse Electric)
32	15	تنکو (Tenneco)
8	13	الین (Olin)
16	11	جنرال الکتریک (General Electric)
24	11	آلاید سیگنال (Allied Signal)
32	8	ای تی تی (ITT)
33	6	هانیول (Honeywell)
54	6	موتورولا (Motorola)
52	2	ای بی ام (IBM)
26	1	فورد موتور (Ford Motor)

۱۳۴

آ، شبه فعالان، جنبش، زهدن، کوه نیست، ادا ان

جدول ۲. تعداد (فرد کاهش و افزایش) پرسنل استخدامی در بزرگترین صنایع نظامی جهان.
توضیح: ارقام ستون دوم به میلیون دلار آمریکایی است. ستون سوم و آخر به درصد میباشد. حرف H نشان افزایش است.

کشور: شرکت/کمیته	سلاح فروشی ۱۹۸۸ (میلیون دلار)	سهم فروش از کل سلاح فروشی	کل استخدامیان (۱۹۸۸) (فرد)	درصد تغییرات استخدامیان (۹۱-۱۹۸۸)
------------------	-------------------------------	---------------------------	----------------------------	-----------------------------------

آمریکا:

کرومان (Grumman)	3000 (US m\$)	82 %	32000	26 %
جنرال دینامیک (General Dynamics)	8000	84	102800	22
لاکهد (Lockheed)	8400	79	86800	17
مک دانالد داگلاس (Mc Donnell Douglas)	8680	60	121000	10
مارتین ماریتا (Martin Marietta)	4300	75	67500	10
لورال (Loral)	1050	88	14000	9

۱۳۵

9	12600	54	580	شیرکال (Thiokol)
7	100000	61	6860	هاگس الکترونیک (Hughes Electronics)
5	75000	67	5500	رایتسون (Raytheon)
5	55000	60	2920	لایتون اینداستریز (Litton Industries)

الکترونیک

فرانسه:

17	4100	75	510	داسولت الکترونیک (Dassault Electronique)
a 11	41400	77	4320	تامسون (Thomson-CSF)
a 7	28000	100	3030	دی سی ان (DCN)
a 5	13818	70	2080	داسولت (Dassault)
a 2	14740	100	1150	گیات اینداستریز (GIAT Industries)

آرشیو فعالین جنبش نوین کهونیستی ایران

16	15520	100	830	ویسل (VSEL)
6	131300	54	5470	بریتیش ایراسپیس (British Aerospace)
1	9163	71	450	وستلاند گروپ (Westland Group)
a 1	6834	62	440	هانینگ (Hunting)

انگلیس:

آلمان:

3	9800	52	570	دورنیر (Dornier)
2	5100	53	380	کراوس مافی (Krauss-Maffei)
1	17200	52	970	ام تاو (MTU ;DASA)

ایتالیا:

4	2329	98	530	اوتوملارا (Oto Melara)
2	4749	82	660	فیات اویزیون (FIAT Aviazione)

اسپانیا:

12	10908	82	380	ان بازان (EN Bazan)
8	10372	72	500	کاسا (CASA)

سوئد:

3	10037	72	500	افافو (FFV)
6	6490	57	380	سابل ایرکرافت (Saab Aircraft)

۱۳۸

ارسیو تحالین جیبس نوین دهویسی ایران

اسرائیل:

1	12150	98	470	اسرائیل میلتاری اینداستریز (Israel Military Industries)
4	16500	75	800	اسرائیل ایرکرافت اینداستریز (Israel Aircraft Industries)

سوئیس:

5	4900	92	550	ایدگوسسچ (Eidgenossische.R)
---	------	----	-----	--------------------------------

هلند:

15	5300	90	410	اچ اس ائی (IISA)
----	------	----	-----	---------------------

افریقای جنوبی:

20	26000	90	1870	آرمسکور (Armcor)
----	-------	----	------	---------------------

هندوستان:

12	48833	97	480	هندوستان ایروناوتیکس (Hindustan Aeronautics)
----	-------	----	-----	---

۱۳۹

جدول ۲.

میزان فروش سلاح به طرفین جنگ ایران و عراق ۱۹۸۴-۱۹۸۸، (ارقام به بیلیون دلار است)

کشور فروشنده سلاح	سهم سلاح فروخته شده به طرفین جنگ	سهم کل فروش به تنه جهان
شوروی	101.2	40.7
امریکا	59.5	23.9
فرانسه	18.1	7.3
چین	9.3	3.7
انگلیس	7.3	2.9
آلمان	6.7	2.7
چکسلواکی	5.7	2.3
لهستان	5.6	2.2
باقی جهان	248.4	85.7

منبع: رجوع به جدول ۱ بشود.

ارسیو تحلیلی جنبش تویی سنوپیسی ایران

جدول ۱.

توزیع منطقه‌ای میلیتاریزم توسط امریکا در فاصله سالهای ۱۹۸۲-۱۹۹۱ (ارقام به درصد است)

توسط	۱۹۸۲	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵	۱۹۸۶	۱۹۸۷	۱۹۸۸	۱۹۸۹	۱۹۹۰	۱۹۹۱	۸۲-۹۱
آسیای شرقی	۲۹	۱۴	۱۲	۲۳	۲۹	۲۹	۲۱	۱۵	۲۴	۱۱	۲۱
آسیای جنوبی و خاورمیانه	۵۴	۳۴	۲۱	۳۵	۳۰	۳۰	۶۱	۶۲	۵۶	۷۲	۴۷
اروپا و کانادا	۱۳	۵۰	۵۳	۲۷	۲۴	۲۲	۱۴	۱۸	۱۹	۱۲	۲۸
آفریقا	۱	۰	۱	۱	۲	۱	۱	۰	۰	۰	۱
جمهوریهای قاره امریکا	۳	۱	۲	۳	۴	۵	۳	۳	۲	۱	۳
سازمانهای بین‌المللی	۱	۰	۱	۱	۱	۲	۱	۱	۱	۱	۱

توضیح: ۱۵٪ از صادرات نظامی امریکا به اروپای غربی، خاورمیانه و آسیای شرقی ارسال میشود.

منبع: به جدول شماره ۱ رجوع شود.

سردنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!